



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سیمای منوچهر در شاهنامه و برخی متون تاریخی



تالیف:
منیژه فلاحی



شابک: ۲ - ۰ - ۶۷۷۲ - ۹۳
ISBN: 964 - 5722 - 06 - 3



موزه ملی ایران
موسسه انتشارات



سیمای منوچهر

در شاهنامه و برخی متون تاریخی

تألیف:

منیژه فلاحی



بازینه

موسسه فرهنگی و انتشاراتی

۱۳۸۱

فلاحي، منيژه؛ ۱۳۴۶ -

سيميای منوچهر در شاهنامه و برخي متون تاريخي /

نگارش منيژه فلاحي - تهران: پازينه: ۱۳۸۱.

۲۰۰ ص. متن

ISBN 964-5722-06-3 ريال ۱۵۰۰۰

فهرستويسي بر اساس اطلاعات فييا.

کتابنامه: ص. ۱۷۲ - ۱۸۵؛ همچنين به صورت زيرنويس.

۱. منوچهر. ۲. منوچهر در ادبيات. ۳. فردوسي، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شخصيتها -

منوچهر. ۴. شعر فارسي - قرن ۴ ق. - تاريخ و نقد. ۵. فردوسي، ابوالقاسم، ۳۲۹ -

۴۱۶ ق. شاهنامه - نقد و تفسير. الف. فردوسي، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ ق. شاهنامه.

برگرزيده. ب. ب. عنوان.

۸۶۱ / ۲۱

PIR ۴۴۹۶ / ۸ ف ۹ س

ف / ش ۴۷۳ ف

۸۰ - ۲۳۵۳ م

کتابخانه ملي ايران



مؤسسه فرهنگي و انتشاراتي
پازينه

□ سيميای منوچهر در شاهنامه و برخي متون تاريخي

□ تاليف: منيژه فلاحي

□ ناشر: مؤسسه فرهنگي و انتشاراتي پازينه

□ مدير فرهنگي و اجرايي: سيد علي اصغر شريعت زاده

□ مسؤول امور پي گيري و چاپ: ابوالقاسم بزرگ زاده

□ حروفچيني: ط - دريابي ۷۷۸۱۳۳ - ۲۵۸۷۲ - ۰۹۱۳۲۰

□ چاپ و صحافي: مرکز انتشارات علمي و فرهنگي کتبه

□ طرح روي جلد: علي رضا دهقان

□ ليتوگرافي: نصر

□ چاپ اول: ۱۳۸۱

□ تيراژ: ۳۰۰۰ جلد

□ قيمت: ۱۵۰۰۰ ريال

□ نشاني: تهران، بزرگراه کردستان، خ ۲۸ غربي، پلاک ۶۶ کد پستي ۱۴۳۷۷.

□ شماره تلفن: ۸۰۰۶۶۲۶، ۰۹۱۱۲۰۵۴۰۹۸

شماره شابک: ۹۶۴-۵۷۲۲-۰۶-۳

پیشگفتار	الف
مقدمه کتاب	ج

فصل اول «نمای کلی داستان منوچهر در متون»

۳	الف) خلاصه داستان منوچهر در شاهنامه:
۴	ب) داستان منوچهر در متون پیش از اسلام:
۴	منوچهر در اوستا:
۷	در «بندهشن»:
۱۰	در «گزیده‌های زاد سپرم»:
۱۴	ج: در متون فارسی و عربی دوره اسلامی:
۱۴	تاریخ طبری و داستان منوچهر:
۲۰	داستان منوچهر در کتاب «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء»:
۲۲	داستان منوچهر در «اخبار الطوال» دینوری:
۲۴	در آثار الباقیه:
۲۷	در «مروج الذهب مسعودی»:
۳۱	در کتاب «غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم» (تاریخ ثعالبی):
۳۶	در «مجمل التواریخ و القصص»:
۳۸	در کتاب «تاریخ طبرستان»:
۳۹	در «تاریخ گزیده»:

فصل دوم «منوچهر، شاه ایران»

۴۳	پادشاهی فریدون و تقسیم کشور میان فرزندان او:
۴۹	تشابه سرگذشت فریدون و ایرج:
۵۲	تقسیم سرزمین میان سلم و تور و ایرج و آغاز کین خواهیها:
۵۵	چرا فریدون ایرانشهر را به ایرج سپرد؟
۵۷	کشته شدن ایرج:
۵۹	چرا فریدون برای کین خواهی از سلم و تور منتظر تولد منوچهر بود؟
۶۳	سلسله نسب منوچهر:
۷۸	زادگاه منوچهر و نامگذاری او:

- ۸۲ پرورش منوچهر در کودکی:
- ۸۴ کین خواهی از قاتلان ایرج:
- ۸۵ جزئیات داستان کین خواهی منوچهر:
- ۹۰ مرگ فریدون و بر تخت نشستن منوچهر:
- ۹۱ خطبه منوچهر:
- ۹۶ فرکیانی و ایزدی منوچهر:
- ۱۰۱ روزگار منوچهر و اعمال او:
- ۱۰۳ جنگ با دیوان مازنداران:
- ۱۰۵ پدیدار کردن رسم دهقانی:
- ۱۰۵ گرد آوری گلها و گیاهان و تشکیل باغ:
- ۱۰۷ حفر رود فرات و مهران:
- ساخت بناهایی چون خانه نوبهار و گنبدی که اکنون بنای مسجد جامع ساری
در کنار آنست:
- ۱۰۸ تعیین حدّ فروشواذگر (پتشخوارگر):
- ۱۰۹ پادشاهان یمن در عهد منوچهر:
- ۱۱۱ حمله افراسیاب به ایران زمین:
- ۱۱۷ داستان آرش کمانگیر:
- ۱۲۱ پیوند روایات ملی و دینی در برخی منابع داستان منوچهر:
- ۱۲۷ فرزندان و اعقاب منوچهر:
- ۱۲۹ دور سَرَو و فَرَش، پسران منوچهر:
- ۱۳۰ نوذر، فرزند منوچهر و جانشین او:
- ۱۳۴ دیگر اعقاب منوچهر، «زرتشت»:
- ۱۳۶ «آذریاد» پسر «ماراسپند»:
- ۱۳۶ «کی کواد» (کیقباد):
- ۱۳۷ «اردشیر»:
- ۱۳۸ اسب منوچهر:

فصل سوم داستان زال و ارتباط خاندان وی با دستگاه منوچهر

- ۱۴۱ داستان منوچهر، نقطه ظهور پهلوانان بزرگ حماسی:
- ۱۴۳ چرا پهلوانان بزرگ حماسی در عهد منوچهر ظهور کرده‌اند؟
- ۱۴۵ خلاصه داستان زال و رودابه و ولادت رستم در شاهنامه:

۱۴۷	زال کیست؟
۱۴۸	سیمرغ، پیر و مرشد زال:
۱۵۴	ازدواج زال و رودابه:
۱۵۶	شباهت بزم آزمون زال با بزم آزمون گرشاسب در گرشاسپنامه:
۱۵۹	پی نوشت
۱۶۰	معرفی هم رزمان منوچهر:
۱۶۰	گرشاسب:
۱۶۳	سام:
۱۶۵	قارن:
۱۶۶	در معرفی اژدها:
۱۶۹	فهرست منابع و مآخذ
۱۷۲	نام نامه
۱۷۴	نام جایها

پیشگفتار

به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین
(سعدی)

دریای بی کران زبان و ادب فارسی را حد و مرزی نیست، و در گسترهٔ دیرینهٔ آن آثار درخور توجه و ارزنده‌ای در زمینه‌های گوناگون شعر و نثر، تاریخ و فرهنگ و دیگر رشته‌های علمی و ادبی از گویندگان و نویسندگانی توانا بر جای مانده است. هر یک از این آثار در واقع تاروپود فرهنگ و ادب ایران را تشکیل می‌دهد که پی بردن به راز و رمز و ارزشهای آن نیاز به مطالعه دقیق و نقد و بررسی دارد؛ تا به کنه اندیشه‌های والا و عمیق گویندگان و نویسندگان آن دست یافت.

در میان این آثار ارزشمند، شاهنامه فردوسی، به عنوان برترین سند فرهنگ و هویت ملی ایران، سالها مورد توجه و علاقه دانش پژوهان و ادب دوستان این مرز و بوم و فراتراز آن، قرار داشته است. باید گفت شاهنامه تنها از دیدگاه ارزش ادبی و زیبایی هنری شناخته نیست، بلکه پاسخگوی آمال و آلام روح سرکش یک ملت است.

بررسی و قضاوت پیرامون ارزشها و دقایق اثری که بیش از هزار سال بزرگترین سند ملی ایرانیان بوده، بسیار دشوار است و نیاز به سالها پژوهش و مطالعه دارد. این رساله کوششی است برای شناساندن گوشه‌ای از تاریخ شاهان در شاهنامه و مقایسه آن با برخی کتابهای تاریخی.

خدا را سپاس می‌گویم که آشنایی با چنین گنجینه و دریایی را نصیب من گردانید و به حکم آنکه چندی است در دامان ادبیات پرورش یافته‌ام، این رساله ره توشه‌ای است، هر چند ناقص، در ادای رسالت سنگینی که بر دوش دارم.

در تمام مراحل تحقیق و نگارش این رساله، چنانچه راهنماییها و محبتهای پدران استاد ارجمندم جناب آقای دکتر احمد محمدی فرا راهم نبود، ره به بیراهه می‌بردم.

دانش وسیع و دقت نظر ایشان، چون مشعلی فروزان، بارها مرا از تاریکی جهل رهایی داد. زحمات و کمکهای بی دریغ ایشان را قدر می‌نهم.

همچنین در تنظیم این رساله، از تعالیم ارزشمند استاد گرامی شادروان دکتر فاروق فرقانی بهره‌ها یافتیم. محبت‌های ایشان را سپاس می‌گویم.

نیز از استاد بزرگوارم شادروان دکتر ایرج وامقی سپاسگزاری می‌کنم که دانش شناخت منابع کهن را در محضر ایشان آموختم. ای دو صد دریغ که اکنون که این کتاب به زیور چاپ آراسته شده، این استادان نامور من رخ در نقاب خاک کشیده‌اند. روانشان شاد.

در خاتمه لازم می‌دانم از تمام فرهیختگان و استادانی که در تنظیم این رساله روشنگر راهم بودند، همچنین از استاد فرهیخته گرامی جناب آقای سید علی اصغر شریعت زاده مدیریت محترم انتشارات پازینه تشکر و قدر دانی کنم.

همچنین از همسر مهربانم جناب آقای مرتضی ذکایی، که در زندگی و تحصیل همدل و همراه بوده و هست، سپاسگزارم.

هزار و سیصد و هشتاد

منیژه فلاحی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد ساوه

مقدمه

به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد
(فردوسی)

بیش از هزار سال است که ایرانیان اشعار شاهنامه را از جان و دل می‌خوانند و بر خود می‌بالند. اما در این میان کمتر کسی به دقایق و راز و رمز اشعار می‌اندیشد و اینچنین است که شاهنامه را به اشتباه مجموعه‌ای از افسانه‌ها و سرگذشت شاهان و پهلوانان دانسته‌اند. حال آنکه این شاهکار ادبی، که در بردارندهٔ حکمت و جهان بینی ژرف فردوسی است، در واقع مجموعه‌ای از اساطیر باستانی، روایات ملی و داستانهای پهلوانی است و سرگذشت ایرانی آزاده و آرمانهای والای او را در ادوار مختلف منعکس می‌کند، فردوسی خود در دو بیت به صراحت از راز و رمز نهفته در اشعارش سخن می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان	بیکسان روش در زمانه مدان
ازو هر چه اندر خورد با خرد	دگر بر ره رمز معنی برد

در واقع رمز نهفته در اشعار شاهنامه، تمثیلی است از مصادیقی که در جهان حقیقت و واقعیت وجود دارد. وجود عناصر شگفتی چون ظهور و گسستن فرّکیانی، سیمرخ اهورایی و اهریمنی، ازدها، صفات عالی رستم و... نشانگر تمثیلی از سرگذشتها، امیدها و آرزوها، پاکی‌ها و نا پاکی‌های مردم این سرزمین است. برخی پژوهندگان ما سالها در شناخت

رمزهای اسطوره‌ای و تاریخی شاهنامه قصور ورزیده‌اند و همچنان ضحاک را پادشاهی مار به دوش، اژدها را موجودی خارق العاده و سیمرغ را پرنده‌ای عظیم انگاشته‌اند و یا از پانصد سال پادشاهی فریدون و یکصد و بیست سال پادشاهی منوچهر یاد کرده‌اند.

باید گفت یکی از راه‌های دست یافتن به راز و رمز شاهنامه، پی‌گیری سرچشمه‌ها و منابع اساطیری، داستانی و تاریخی شاهنامه است. و این امر نیاز به تحقیق و بررسی در همه آثار مقدم یا همزمان و نیز متأخر از شاهنامه دارد.

«یکی از کارهای مهمی که در قلمرو شاهنامه‌شناسی باید انجام بگیرد تطبیق و مقایسه جامع و دقیق کلیه منابع و اخبار و روایات و اشارات راجع به ایران باستان (اعم از عربی و فارسی و پهلوی و اوستایی و اعم از منابع مقدم و مؤخر بر شاهنامه) با شاهنامه فردوسی و استخراج و یادداشت همه موارد مشابهت و مغایرت و مخالفت به همان روش و ترتیبی است که «زوتنبرگ» در مقدمه فرانسوی طبع متن و ترجمه «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» ثعالبی انجام داده است.»^(۱)

از آنجاکه دست یافتن به چنین تحقیق گسترده‌ای در مجالی کوتاه دور از ذهن می‌نماید و با توجه به علاقه و دلبستگی بسیار به شاهنامه و فرهنگ ملی ایران زمین، تصمیم گرفتم، رسالتی که ادبیات بر عهده‌ام نهاده است، به انجام رسانم و گوشه‌ای از تاریخ شاهان پیشدادی شاهنامه را با مقایسه و تطبیق بسیاری از منابع (اعم از عربی و فارسی و پهلوی و اوستایی) مقدم و مؤخر بر شاهنامه، روشن نمایم.

اما اینکه چرا از میان پادشاهان پیشدادی شاهنامه، داستان منوچهر شاه را برگزیدم، به علت ویژگیهای خاص و منحصر این داستان است که عبارتند از: نخست آنکه داستان منوچهر نقطه شروع کین جویبهای ایرانیان و تورانیان است که باکشته شدن ایرج آغاز شد و تا قتل افراسیاب فرو نشست؛ این کین جویبها که اساس بسیاری از داستانهای حماسی شاهنامه را تشکیل می‌دهد دارای خصوصیات بارزی است که برای پی بردن به عناصر اصلی آن، باید از ابتدای شکل یافتن مورد بررسی قرار گیرد.

۱- فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، ص ۱۵.

یکی از این خصوصیات آن است که معمولاً بر تخت نشستن شاهان پس از کین خواهی از قاتلان شاه یا پهلوان پیشین است؛ چنانکه منوچهر شاه پس از انتقام جویی از سلم و تور، قاتلان ایرج، شایسته پادشاهی شد. خصوصیت دیگر آنکه کین جویی باید به دست همخون صورت گیرد، چنانکه منوچهر به گفته فردوسی و بیشتر مورخان نواده فریدون و ایرج است.

- دیگر آنکه، داستان منوچهر نقطه ظهور پهلوانان بزرگ حماسه ملی ما، چون زال ورستم است. پیش از روزگار منوچهر از داستان پهلوانان امرای سیستان (خاندان سام و گرشاسب) سخنی به میان نیامده است و داستانهای پهلوانی مربوط به گودرزبان رواج دارد. باید گفت ظهور و ورود داستانهای پهلوانی امرای سیستان مربوط به عهد ساسانیان است. و در توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران پس از دوره ایران وسطی صورت گرفت است چه در ادبیات پهلوی بندرت به نام رستم (روت استخمک Raot Staxmak) برمی خوریم.

کنجکاوی پیرامون آنکه چرا فردوسی داستان ظهور رستم را که از داستانهای پهلوانی ایرانیان مشرق (قوم سکه‌ها) بوده، به روزگار منوچهر شاه نسبت داده است یکی از علل مهم در گزینش داستان منوچهر بود در واقع داستان رستم و پهلوانی‌های او به خوبی با حماسه ملی ما آمیخته است و چنانچه داستانهای مربوط به تولد رستم، نبرد او با افراسیاب و تورانیان، تراژدی رستم و سهراب و... را از مطالب اصلی شاهنامه حذف کنیم، شاهنامه به مراتب کمتر از آنچه اکنون است خواهد شد.

ظهور رستم در روزگار منوچهر شاه، اهمیت خاصی به این داستان داده است. در عهد منوچهر در این سو رستم به عنوان نمونه آرمانهای یکی ایرانی آزاده با آیین و فرهنگ این مرز و بوم رشد می‌کند و می‌درخشد و در آن سو، در شرق افراسیاب با خصوصیات و آیین قوم تورانی پرورش می‌یابد تا در جنگهای کین خواهی مقابل هم قرار گیرند یکی از تدابیر علیه کینه تیزی تورانیان، ظهور خاندان رستم در این مرحله زمانی است.

- سه دیگر آنکه منوچهر، پادشاهی است دارای سه قرو ویژگی شخصیتی ممتاز:

قُر موبدی و ایزدی و کیانی. قُر موبدی منوچهر همان روحیه عارفانه و دیانت اوست که سرچشمه عدالت او می باشد قُر ایزدی منوچهر همان خصوصیت یزدان پرستی است که منوچهر در گرو تزکیه نفس از بدیها و پلیدیها کسب نموده است. در شاهنامه کسانی که قُر ایزدی ندارند لایق شاهی نیستند چنانکه زال درباره علت انتخاب «زو» از میان پهلوانان به پادشاهی گفته است:

که باشد بدو فرّه ایزدی بتابد ز دیهیم او بخردی

(شاهنامه، ج ۲، ص ۴۳)

قُر کیانی منوچهر نیز همان ظهور تواناییها و شایستگیهای او در امر سلطنت است. منوچهر پادشاه عادل و کاردانی بوده که بعد از دوره پر آشوب غلبه ضحاک و سلطنت فریدون بر تخت نشست است و چنان در تدبیر امور ملک کوشیده که بیشتر مورخان از روزگار منوچهر با عنوان دوره صلح و آرامش یاد کرده اند و اقداماتی چون حفر رودهای پر آب و ساخت بوستان را به او نسبت داده اند مگر مورخانی که به داستان حمله افراسیاب در زمان منوچهر اشاره کردند (چون مؤلف بندهشن و مینوی خرد و دینکرد و تاریخ طبری و مروج الذهب و آثارالباقیه و...) و از روزگار سخت غلبه افراسیاب بر ایران سخن گفته اند. به گفته کریستن سن داستان تسلط افراسیاب بر ایران و نیز باز گرفتن آب از آن را مؤلفان کتابهای پهلوی بعد از داستان پادشاهی منوچهر در جدولهای تاریخ داستانی ما قرار داده اند.^(۱)

روایت حمله افراسیاب تورانی به ایران زمین در روزگار منوچهر، اهمیت داستان منوچهر را دو چندان کرده است.

از جمله علل دیگر نگرش به داستان منوچهر، اختصاص داستان غنایی عشق زال و رودابه به روزگار منوچهر شاه است. حماسه ملّی ما، نخستین بار در داستان تاریخی پادشاهی و حکومت منوچهر شاه با ادبیات غنایی آمیخته است و هنر فردوسی را در توصیف صحنه های غنایی شاهنامه، می نمایاند.

۱- کیانیان، کریستن سن، ص ۱۵۲.

- دیگر آنکه وجود عناصری چون ظهور سیمرخ، نبرد با دیوان مازندران و اژدها و ماجرای آرش کمانگیر، اهمیت خاصی به این داستان بخشیده است. و اما راز و رمز نهفته در اشعار این بخش از شاهنامه که در بررسی و مقایسه منابع فارسی و عربی و پهلوی و اوستایی روی از پرده بیرون کشیدند، عبارتند از:

- با مقایسه سیر داستان منوچهر در آثار مقدم و مؤخر شاهنامه، تا حدودی منابع اصلی مؤلفان آن شناخته شد. از آنجمله قابل ذکر است که فردوسی در سرودن شاهنامه، علاوه بر منابع رسمی تاریخ ملوک فارس چون شاهنامه ابومنصوری و خدای نامگ که مورد استفاده دیگر مورخان سده‌های نخستین ظهور اسلام چون طبری و ثعالبی و مسعودی نیز بوده، به دیگر منابع مستقل داستانی رایج عهد خویش چون داستان رستم و سام و گرشاسب و.... نیز دست داشته است.

همچنین مشخص شد که طبری در نگارش تاریخ خود علاوه بر در اختیار داشتن شاهنامه ابومنصوری از نسخه ایرانی بندهشن نیز سود جسته است.

نیز «ابوریحان بیرونی» بعضی نسخه‌های اوستا را که امروز مفقود شده، در اختیار داشته است زیرا در شرح داستان منوچهر و آرش کمانگیر به اوستا ارجاع داده است،^(۱) در حالیکه داستان آرش کمانگیر مندرج در اوستا مربوط به روزگار منوچهر نیست.

«مسعودی» مؤلف «مروج الذهب» در نگارش تاریخ خود از منابع منحصر به فردی سود جسته که دیگر مورخان دوره اسلامی ندیده‌اند از آنجمله استفاده مسعودی از کتاب موسوم به سکیران است که مشتمل بر روایات ایرانیان در مورد کشته شدن افراسیاب و جنگهای ایرانیان و تورانیان و حکایات رستم و... بوده است.^(۲)

همچنین مؤلفان کتابهای متأخرتر چون تاریخ گزیده و مجمل التواریخ و القصص بیشتر به روایات مورخان پیشین چون ثعالبی، مسعودی، فردوسی، حمزه اصفهانی و طبری اشاره کرده‌اند.

۱- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۲۸۸.

۲- مروج الذهب، ابوالحسن مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ ش، ص ۳۲.

- دیگر آنکه با مقایسه متون می‌توان دانست، برخی از مؤلفان کتابهای تاریخ دوره اسلامی چون ابوحنیفه دینوری، ابوریحان بیرونی، حمزه اصفهانی و طبری در بسیاری موارد روایات دینی و ملی را به هم آمیخته‌اند. (که در جای خود بطور مفصل بحث شده است).

- و اینکه اثری از داستان منوچهر در اوستا نیست و اساساً این داستان در توسعه بعدی تاریخ داستانی و به دست مؤلفان کتابهای فارسی میانه (پهلوی) وارد تاریخ داستانی ما شده است.

- همچنین در این رساله آورده‌ام که در واقع منوچهر نماینده خاندانی منتسب به «منو» (یکی از نخستین بشرهای هند و ایرانی) بوده است که بعد از «خاندان فریدونی» (با توتم گاو) «خاندان منوچهری» با شاخص «منو» روی کار آمدند.

- در بخشی از این رساله درباره سیمرغ به عنوان تمثیلی از یک راهنما و پیر برای زال سخن رفته است.

- همچنین با مقایسه منابع این داستان می‌توان دانست برخی مؤلفان، دسته‌ای از روایات را که با مبانی عقیدتی آنها در تضاد بوده، حذف کرده یا تلخیص نموده‌اند. - و بسیاری مباحث دیگر که هر یک در جای خود بررسی شده است.

در اینجا لازم است نکاتی چند را درباره شیوه تنظیم این رساله بیان کنم؛ این مجموعه در سه فصل اصلی «نمای کلی داستان منوچهر» «منوچهر، شاه ایران» و «داستان زال و ارتباط خاندان وی با دستگاه منوچهر» و نیز یک پی‌نوشت فراهم آمده است.

در فصل اول این رساله در پای داستان منوچهر در شاهنامه، در اوستا، برخی متون پهلوی و برخی متون فارسی و عربی دوره اسلامی پی‌گیری شده و نمای کلی داستان منوچهر در این آثار بررسی شده است و به ترتیب تقدم در نگارش تنظیم گردیده است.

فصل دوم این رساله مربوط به حوادث و رویدادهای مهم زندگانی منوچهر شاه است و زندگانی منوچهر را با مقایسه منابع، از آغاز ولادت و نامگذاری تا بر تخت نشستن و تدبیر ملک و درگذشت و معرفی اعقاب او در برمی‌گیرد. در این فصل نقاط تشابه و تفاوت منابع داستان منوچهر بررسی شده است.

در فصل سوم، داستان جنبی و غنایی زال و رودابه و ارتباط خاندان پهلوانی زال با دستگاه حکومتی منوچهر مورد بحث قرار گرفته است.

و در خاتمه یادداشتهایی پیرامون برخی عناصر این داستان همچون همزمان منوچهر و اژدها فراهم آمده است.

شایان ذکر است که در آوانگاری برخی اسامی اوستایی و پهلوی از واژه‌نامه بندهشن، یادداشتهای شادروان پورداوود در «یشت‌ها» و اشارات «کریستن سن» در کتاب کیانیان سود جسته‌ام. مأخذ اصلی اشعار شاهنامه چاپ مسکو است، مگر چند مورد که به ضرورت از شاهنامه چاپ بروخیم - با ذکر مأخذ - استفاده نموده‌ام.

بدیهی است در عرصه پژوهش پیرامون اثری عظیم چون شاهنامه - هر چند قطره‌ای از این دریای بی‌کران - هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند آخرین کلام را گفته است و همواره در تحقیق و مطالعه به روی پژوهندگان باز است.

فصل اول

فصل لول

«نمای کلی داستان منوچهر در متون»

الف) خلاصه داستان منوچهر در شاهنامه:

داستان پادشاهی منوچهر در شاهنامه فردوسی بدین گونه است که: فریدون، پادشاه پیشدادی، پسر «آبتین» بعد از پیروزی بر ضحاک و گرفتار ساختن او در کوه دماوند، کشور بزرگ خود را میان سه پسر خود به نامهای سلم و تور و ایرج تقسیم کرد؛ فریدون در این تقسیم نخست قدرت و توان هر سه پسرش را آزمود و سپس سرزمین روم را به سلم، توران را به تور و ایران زمین را به ایرج داد. سلم و تور، بر برادر کوچکتر خود، ایرج - که پایتخت شاهی نصیب او شده بود - حسد بردند و به پدر پیغام فرستاده، به نبرد آمدند؛ فریدون نیز ایرج را به مقابله با آنها فرستاد. ایرج که قصد نبرد نداشت، هر چه کوشید با برادران به صلح و دوستی رفتار کند، ولی آن دو به این کار تن در ندادند و ایرج را ناجوانمردانه هلاک کردند.

فریدون در سوگ فرزند دلیر خود، کمر به کین خواهی بست و در انتظار تولد فرزند ایرج از کنیزی که به نام «ماه آفرید» بسر برد. فرزند «ماه آفرید» دختری بود که بعدها با «پشنگ» برادرزاده فریدون ازدواج کرد و منوچهر به دنیا آمد. فریدون با دیدن کودک خوشنود شد و در تعلیم و تربیت او کوشید؛ چنانکه خود تربیت منوچهر را بر عهده گرفت و او را چنان تعلیم داد که دلیر و خردمند و آماده کین خواهی شد. سپس فریدون در مراسمی منوچهر را به عنوان جانشین خود معرفی کرده، تاج بر سرش نهاد، چون منوچهر به حد رشد رسید، فریدون سپاهی بزرگ فراهم آورد و او را به همراه گروهی از پهلوانان همچون گرشاسپ، سام و قارن از پایتخت خود «تمیشه» به جنگ با سلم و تور فرستاد. منوچهر نخست تور را کشت و سرش را نزد فریدون فرستاد. آنگاه یکی از پهلوانان منوچهر به نام قارن برای گشودن دژ «الان» حمله کرد و آن را ویران ساخت؛ در این میان «کاکوی» نبیره ضحاک، از دژ «هوخت گنگ» به یاری سلم آمد ولی به دست منوچهر کشته شد. سلم نیز هنگامی که به سوی این دژ می‌گریخت به دست منوچهر به قتل رسید منوچهر پس از این کین خواهی به

ایران‌شهر بازگشت و فریدون او را به پادشاهی برگزید.

منوچهر پس از مرگ فریدون بر تخت شاهی نشست و خطبه کوتاهی در ستایش یزدان و شرح امور پادشاهی خود خواند. در روزگار سلطنت او، سام، بزرگ پهلوان ایرانی به مازندران رفت و با قوم سگساران و گرگساران جنگید و آنان را شکست داد. همچنین در روزگار پادشاهی او، زال پسر سام با رودابه، دختر مهرباب کابلی ازدواج نمود که ثمره آن تولد رستم، جهان پهلوان حماسه ملی ما شد.

سرانجام منوچهر پس از صد و بیست سال پادشاهی، به هنگام مرگ، سلطنت را به پسر خود، نوذر سپرد و بدورد حیات گفت.

شد آن نامور پرهنر شهریار به گیتی سخن ماند زو یادگار...

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۹)

ب) داستان منوچهر در متون پیش از اسلام:

به غیر از اوستا، که تنها در یک مورد به خاندان منوچهر اشاره کرده است، تقریباً در بیشتر متون پهلوی و تاریخی دوره اسلامی، از خاندان منوچهر و داستان پادشاهی او سخن رفته است.

باید گفت: در بین متون از نظر نقل داستان و نیز سلسله نسب منوچهر تفاوت‌های آشکاری دیده می‌شود. در اینجا ضمن اشاره به نمای کلی داستان منوچهر در هر یک از متون موارد تشابه و اختلاف آنها بررسی می‌گردد.

منوچهر در اوستا:

از داستان منوچهر در اوستا اثری نیست؛ تنها نامی از او و خاندانش در فقره ۱۳۱ از یشت ۱۳ یعنی «فروردین یشت» آمده است که طبق آن منوچهر از خاندان ایرج است. چنانکه: «فروهر پاکدین فریدون از خاندان آبتین را می‌ستائیم از برای مقاومت کردن بر ضد جرب و تب و... و لرزه تب و... از برای مقاومت کردن بر ضد آزار مار، فروهر پاکدین آئوشنر (Aušnara) بسیار زیرک را می‌ستائیم فروهر پاکدین اوژو (Uzava) از خاندان

توماسپ را می ستائیم فروهر پاکدین اغریث دلیر را می ستائیم فروهر پاکدین منوچهر از خاندان ایرج را می ستائیم.»^(۱)

چنانکه پیداست در اوستا از داستان پادشاهی منوچهر و کین خواهی ایرج، ذکری به میان نیامده است، ولی در فقره ۱۴۳ از فروردین یشت از کشورهای «آئیرین» (Airiya) و «توئیرین» (Tuiriyana) و «سَئِرمین» (Sairimiyana) نام برده شده است و فروشی های زنان و مردان این کشورها ستوده شده و از آنان مدد خواسته شده است.

بدین گونه که: «فروشی های مردان پاک کشورهای «آئیرین» را می ستائیم. فروشی های زنان پاک «آئیرین» را می ستائیم. فروشی های مردان پاک «توئیرین» را می ستائیم. فروشی های مردان پاک کشورهای «توئیرین» را می ستائیم. فروشی های زنان پاک کشورهای «سَئِرمین» را می ستائیم.»^(۲)

از این اشاره می توان دانست که مؤلف «فروردین یشت» از داستان تقسیم مملکت میان پسران فریدون (ثراتئون، θράεταον) یعنی «سلم» و «تور» و «ایرج» آگاهی داشته هر چند که در اوستای موجود، به این تقسیم اشاره نشده است.

همچنین بنا بر نقل دینکرد، در «چهرداد نسک» - که یکی از نسکهای مفقود شده اوستاست - از تقسیم ممالک فریدون میان سه پسرش «سرم» و «توج» و «ارچ» یاد شده بود.^(۳) باید گفت «فروردین یشت» به علت ذکر نام بسیاری از شاهان و پهلوانان و نام آوران داستانی و ایرانی عهد اوستا و همچنین به علت اشمال بر روایات مربوط به پهلوانان و بزرگان داستانی در ردیف «آبان یشت» و از جمله مهمترین یشتهاست. چنانکه ذکر شد، در ضمن آن از منوچهر در شمار چند تن از پهلوانان چون «آئوشنر» (بنا بر نقل دینکرد او مشاور کیکاووس بود کیکاووس فریب دیوها را خورده، او را کشت)^(۴) و «اغریث» (پسر پشنگ و برادر افراسیاب پادشاه توران او را کشت)^(۵) یاد شده است، که این امر نشانگر آن است که

۱- یشت ها: گزارش ابراهیم پور داوود، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ ش، ج ۲، ص ۱۰۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

۳- کیانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه ذبیح الله صفا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۵۳.

۴- همان، ص ۸۵.

۵- همان، ص ۹۵.

منوچهر در اوستا هنوز جای مشخصی پس از فریدون و در ردیف شاهان پیشدادی پیدا نکرده بود؛ چنانکه، «کریستن سن» در این باره گفته است: «چند تن از پهلوانان که نام آنان در یشتها آمده در کتابهای ایران وسطی در شمار شاهان قدیم ذکر شده‌اند، مانند اوزو و پسر توماسپ، منوش چیثر (Manušciθra) (خلف «منو» که خود یکی از نخستین بشرهای هند و ایرانی است) پسر آئیریاو (Airyāva) و کرساسپ از خاندان سام هنوز جای ثابتی در جداول تاریخ داستانی نیافته‌اند...»^(۱) گویی توسعه بعدی تاریخ داستانی باعث شد منوچهر بعد از فریدون و به عنوان کین خواه ایرج، جای معینی پیدا کند؛ زیرا چنانکه گفتیم در همین فواصل تقسیم جهان میان سه پسر فریدون وارد تاریخ اساطیری ایران شده بود که اوستا به سه کشور «آئیرین» و «توئیرین» و «سئیریمین» اشاره کرده است.

خلاصه آنکه یکی از علل نبودن داستان منوچهر در اوستا، همان مشخص نبودن جای این داستان در جدولهای تاریخ داستانی گذشته ایران می‌باشد؛ از این رو چنانکه دیدیم یشتها او را در ردیف پهلوانان و نام آوران داستانی شمرده است.

علت دیگر، احتمال اشاره به داستان پادشاهی منوچهر و کین خواهی ایرج در نسکهای مفقود شده اوستا، همچون «چهرداد نسک» است. چنانکه مأخذ اساسی بسیاری از داستانهای ایرانی چون: «گرشاسپ» در کتابهای پهلوی «دینکرد» و «مینوی خرد» و «داستان دینیک» و «بندھشن» ایرانی، ظاهراً «چهرداد نسک» بوده است؛ چه بسا در این نسک یا نسکهای مفقود شده دیگر اوستا در مورد منوچهر و پادشاهی او سخن رفته باشد که به دست ما نرسیده است.

داستان منوچهر در متون پهلوی:

درباره منوچهر و داستان پادشاهی او در برخی متون پهلوی، همچون «بندھشن» و «مینوی خرد» و «دینکرد» و «زاد سپرم» و به قولی در «خوتای نامگ» اشاره شده است؛ این نقل قولها در برخی موارد با هم و نیز با شاهنامه تفاوت دارند. البته باید گفت: آنچه در متون

۱- کیانیان، آرتور کریستن سن، ترجمه ذبیح الله صفا، ص ۲۳.

پهلوی درباره منوچهر و خاندان او و روزگار پادشاهی او ذکر شده است با آنچه در شاهنامه فردوسی آمده، تفاوت اساسی ندارد بلکه تنها به عللی - که ذکر خواهد شد - در مواردی زمان وقوع برخی رویدادها و یا سلسله نسب منوچهر با شاهنامه متفاوت است. برای نمونه، در شاهنامه حمله افراسیاب به ایران زمان پادشاهی «نوذر» پسر منوچهر اتفاق افتاده است، در حالیکه در متون پهلوی از جمله بندهشن، دینکرد و مینوی خرد از حمله افراسیاب در روزگار پادشاهی منوچهر سخن به میان آمده است.

در «بندهشن»:

بندهشن کتابی است به زبان پهلوی که خلاصه‌ای از اوستای ساسانی و زند می‌باشد و در موضوع تکوین جهان و آفرینش و قصص و اساطیر و طبیعیات نوشته شده است. در بندهشن از سلسله نسب منوچهر و کین خواهی او از سلم و تور و نیز بر تخت نشستن و جنگ او با افراسیاب سخن رفته است. در فصل ۳۱ بندهشن فقرات ۹ - ۱۴ نسب نامه منوچهر یاد شده که در آن، میان منوچهر و فریدون ده پشت فاصله شمرده است. باید گفت این سلسله نسب با نسب نامه تاریخ طبری بسیار مشابه است، مگر آنکه در مواردی اسامی اجداد منوچهر بواسطه ناسخان متعدد، در تاریخ طبری اندک تغییری یافته است. بندهشن منوچهر را فرزند «منوش خورنر» (= منوش کرنر، Manuš Karnar) معرفی کرده است که به نقل اوستا شباهت دارد. منوچهر در اوستا «منوش چیتر» (Manuš čīθra) یعنی از نژاد «منوش» است «منوش» در واقع نام قومی خاندانی است که نسبت منوچهر به آن می‌رسیده است. در واقع «منوشچهر» خلف «منو» و از نژاد او بوده است. بنا بر گفته کریستن سن «منو» خود یکی از نخستین بشرهای هند و ایرانی است.^(۱)

و همچنانکه توتم خاندان فریدون گاو بوده است و در حقیقت نام او شاخص قومی از ایرانیان ساکن نواحی مرکزی و غرب ایران بوده، شاخص خاندان منوچهر نیز انتساب آنان به «منو» بوده است^(۲) چنانکه هم در اخلاف منوچهر و هم در اسلاف او به نام منوش به

۱- کیانیان، کریستن سن، ص ۲۳.

۲- نمونه‌های نخستین اسنان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، کریستن سن، ج ۱، ص ۱۸۰.

تنهایی یا در ترکیب بر می‌خوریم و همان گونه که تصور دورهٔ پانصد ساله پادشاهی برای خاندان «فریدون» امکان‌پذیر است؛ تصور وجود «خاندان منوچهری» که پس از «خاندان فریدون» دورهٔ جدیدی در تاریخ داستانی ایران باز کرده‌اند با یکصد و بیست سال پادشاهی قابل توجیه است، برای روشن شدن بحث، داستان تولد منوچهر را از بندهشن نقل می‌کنیم تا انتساب منوچهر را به منو یا منوش به واسطه اخلافش به اثبات رسانیم. در بندهشن آمده است: «سلم و تور، ایرج و نیز فرزندان اخلاف او را بکشند، آن دختر را فریدون پنهانی بداشت. از آن دخت، دختی زاده شد، ایشان را آگاهی آمد و مادر دختر را کشتند. (آن دختر را) فریدون همی پنهان کرد تا ده پیوند (تا هنگامی که منوش خورشید - به - بینی از مادر زاده شد...) از منوش و خواهر او منوش خورنر، از منوش خورنر و خواهر او منوچهر زاده شده که سلم و تور را کشت و کین ایرج خواست».^(۱)

طبری نظیر چنین نقل قولی را در کتاب خود نوشته است و در نسب نامه‌ای که برای منوچهر ترتیب داده، همچون مؤلف بندهشن میان او و فریدون ده پشت فاصله آورده است. بعدها مؤلفان دوره اسلامی به علت توجه به اصول و عقاید اسلامی خود، یا از نقل این داستان خودداری کرده‌اند و یا صورت داستان را تغییر داده‌اند.

بر اساس مندرجات بندهشن، نسب زردشت به منوچهر رسیده است. مؤلف بندهشن در یک تخمه شماری نسب پدر زردشت، «پورشسب» را به منوچهر رسانده و نوشته است: «پورشسب پسر پیترسپ پسر پیترسپ پسر هیئچت اسپ، پسر جاشنوس، پسر پیترسپ پسر ارغیدارش پسر هریتار، پسر اسپتیمان، پسر وئیدشیت، پسر ایزم پسر رجن پسر دوراسرو پسر منوچهر است»^(۲) نظیر این روایت در گزیده‌های زادسپرم نیز دیده می‌شود. در بندهشن از محل تولد منوچهر نیز سخن رفته است. در فصل ۱۲ فقره ۱۰ آمده است: «کوه مانوش بسیار بزرگ است که منوچهر در بالای آن تولد یافت».^(۳) «مانوش» همان کوهی است که در فقره ۲ از فصل ۱۲ چنین معرفی شده است: «کوه زر دز که آن را نیز

۱- بندهشن، به کوشش دکتر مهرداد بهار، ص ۱۵۰.

۲- همان، ص ۱۵۲.

۳- همان، ص ۷۲.

مانوش گویند از سلسله جبال البرز است».^(۱) در اوستا نیز از چنین کوهی یاد شده است، چنانکه در فقره یک از «زامیاد یشت» نام کوه «مانوش» آمده و پس از آن از «زر دز» کوه نام برده شده است. گویی کوه «زر دز» را جزو رشته کوه‌های مانوش از سلسله جبال البرز می‌شناخته‌اند.

همچنین بندهشن در دو مورد، به حمله افراسیاب (فراسیاب) به ایران زمین در زمان پادشاهی منوچهر و نیز داستان صلح منوچهر و افراسیاب اشاره کرده است. در فقره ۳ و ۴ از فصل ۳۳ بندهشن چنین آمده است: «... پس فراسیاب آمد و منوشچهر را با ایرانیان به پتسخوارگر براند و بر آنان بیماری و نیاز و بسی بلا فرود آورد. فرَش و نوتر پسر منوشچهر را بکشت تا پیمانی میان منوچهر و فراسیاب بسته شد. منوشچهر ایرانشهر از فراسیاب بستد».^(۲)

در فقره ۲۱ از فصل ۳۱ بندهشن نیز این داستان آمده است؛ چنانکه: «وقتی که فراسیاب پادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در پدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد. اغریث از خداوند در خواست نمود که وی را به نجات دادن لشکریان و دلیران ایران موفق سازد. حاجتش نیز بر آورده شد. ایرانیان به توسط اورهایی یافتند و فراسیاب از این کار بر آشفته، اغریث را کشت».^(۳)

این بخش از داستان منوچهر در بندهشن با آنچه در شاهنامه فردوسی می‌بینیم اختلاف اساسی دارد. شاهنامه منوچهر را فاتح بزرگی معرفی کرده است که هرگز شکست نخورد و حتی افراسیاب تورانی نیز هم نبرد او نبود. به همین علت افراسیاب در زمان نوذر پسر منوچهر به ایران حمله کرد و نوذر را به قتل رساند. در حالیکه طبق گزارش بندهشن افراسیاب در روزگار سلطنت در روزگار سلطنت منوچهر به ایران حمله نمود و نوذر و فرس فرزندان منوچهر را کشت.

آنچه درباره منوچهر و پادشاهی او در بندهش آمده، فهرست وارد ذکر می‌شود:

۱- بندهشن، ص ۷۰.

۲- همان، ص ۱۳۹.

۳- همان، ص ۱۵۰.

- منوچهر (منوشچهر) از نوادگان فریدون و گوزگ (دختر ایرج) بود.
- منوچهر در بالای کوه «زردز» از رشته مانوش در البرزکوه بدنیا آمده است.
- منوچهر انتقام قتل ایراج را از دو برادرش سلم و تور (سرم و تورچ) گرفت.
- افراسیاب در زمان پادشاهی منوچهر به ایران زمین حمله کرد.
- میان منوچهر و افراسیاب تورانی پیمان صلحی بسته شد.
- افراسیاب پسران منوچهر به نامهای فرش و نوتر را کشت.
- منوچهر ایرانشهر را از افراسیاب باز گرفت.
- منوچهر صد و بیست سال پادشاهی کرد.
- نسب زردشت به منوچهر می‌رسد.

در گزیده‌های زاد سپرم:

«گزیده‌های زاد سپرم» در واقع نامه‌ای به زبان پهلوی، نوشته «زاد سپرم» فرزند جم شاپوران است. «زاد سپرم» در اواسط قرن سوم هجری زاده شد و لقب «هیرید نیمروز» داشت. نژادش با چند واسطه به موبدان موبد شاپور دوم ساسانی به نام «آذرباد مار اسپندان» می‌رسید.

برادر بزرگ وی، منوچهر، بعد از مرگ پدرش بر جای او نشست و موبدان موبد کرمان شد. «نامه‌های منوچهر» که در شمار متن‌های فارسی میانه باقیمانده است، متعلق به اوست. (۱)

«زاد سپرم» که موبدی آگاه و اندیشه‌مند بود بر دانشهای زمان خود آگاهی داشت و کتاب خود را در مباحث مختلف دینی و علمی زمان نگاشت. «گزیده‌های زاد سپرم» شامل سی و پنج فصل است که در سه گفتار جداگانه تنظیم شده است.

در «گزیده‌های زاد سپرم» از منوچهر و روزگار شاهی او بطور مختصر سخن رفته است. «زاد سپرم» نسب زردشت را در یک تخمه شماری به منوچهر رسانده، منوچهر را فرزند

۱- گزیده‌های زاد سپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی تهران، ۱۳۶۶ ش. (مقدمه) صفحه پنج.

«منوش خورنر» (Mnuš Karnar) معرفی کرده است. «منوش خورنر» در دیگر متن‌های پهلوی نظیر دینکرد و بندهشن نیز پدر منوچهر است، ولی چنانکه گفتیم در اوستا منوچهر از فرزندان «ائیریاو» (Airyáua = ایرج) است (بند ۳۱ از یشت ۱۳) در شاهنامه نیز نسب منوچهر با یک واسطه به ایرج رسیده است.

در فصل ۷ کتاب زاد سپرم، تخمه شماری زردشت که شامل نسب نامه منوچهر می‌باشد، بدین ترتیب است: «زردشت» ← «پور و شسپ» ← «اوروتسپ» ← «هیچتسپ» ← «چاخشنوش» ← «پیتریپ» ← «ارجت ارشو» ← «هرزره» ← «سپیتاتم» ← «ویدشت» ← «ایه زیم» ← «فراه» ← «ارغ» ← «دورسرو» ← «منوشچهر» ← «منوش خورنر» ← «منوش خورناگ» ← «منوش» ← «نریو سنگ» فرسته اورمزد که مادرش «ویزیک» ← «آریک» ← «سرتیک» ← «بیتک» ← «فرزوشک» ← «زوشک» ← «فرگوزک» ← «گوزک» ← «ایرج» ← «فریدون» ← «اسفیان».... «کیومرث» بود.^(۱)

چنانکه دیدیم «زادسپرم» نسب منوچهر را پس از ۱۴ نسل به فریدون رسانده است؛ در حالیکه بندهشن میان فریدون و منوچهر ده نسل فاصله آورده است. اسامی اجداد منوچهر در کتاب زاد سپرم شبیه نقل بندهشن می‌باشد مگر در مواردی که بواسطه نسخه برداران اندک تغییری یافته است.

همچنین زاد سپرم در جای دیگر، هنگام بیان معجزه و نشان پیامبری زردشت، به نژاد او که از نسل منوچهر است اشاره کرده و نوشته است: «... و (مادر) فرازرفت چون زردشت را درست دید آن گاه او را برگرفت، گفت که: در طول زندگی (تورا) به کس ندمم حتی اگر هر دو دوده «راغ» و «نوذر» به هم رسند،... زردشت از راغ و گشتاسب از نوذر بود و از این دوده راغ به نام ارغ پسر «دور سرو» منوچهر است که زردشت از نژاد او بود و نوذر به نام نوذر پسر منوچهر، که گشتاسب از نژاد او بود».^(۲)

«زاد سپرم» در فصل چهارم کتاب خود به داستان ظهور «سپندارمذ» (اوستایی -

۱-گزیده‌های زادسپرم، ص ۲۲.

۲- همان، ص ۵.

(Sepanta Armaiti) به صورت کنیزک در خانه منوچهر، برای مبارزه با افراسیاب که آب را بر «ایران شهر» بسته بود، اشاره کرده است. پیش تر گفتیم بر طبق بندهشن، افراسیاب در زمان پادشاهی منوچهر به ایران زمین حمله نموده و میان او و منوچهر پیمان صلحی بسته شد؛ اما رویداد باز داشتن باران از ایران شهر بعد از مرگ منوچهر بود نه در زمان پادشاهی او؛ با این حال بنظر می رسد قول زاد سپرم در «بازگیری آب از ایران شهر» با توجه به همین اسطوره بندهشن باشد.

در اینجا به داستانی که زادسپرم در این باره نقل کرده اشاره می کنیم: «پیدایی دین به سپندارمذ در آن گاه بود که افراسیاب آب را از ایران شهر (کشور ایران) بازداشت. برای باز آوردن آب، سپندارمذ کنیز پیکر، (= به شکل دوشیزه) در خانه منوچهر، پادشاه ایران شهر، که پاسخگوی بیگانگان بود، همانا پیدا شد...»^(۱)

داستان ظهور «سپندارمذ» و پیدایش دین «مزدیسنان» (Mazda yasnán) در زمان منوچهر در دیگر متون پارسی میانه موجود نیست و باید گفت داستانی بدیع است. زاد سپرم در این داستان، منوچهر را به عنوان «پادشاه ایران شهر» و پاسخگوی بیگانگان (از جمله سپاه افراسیاب) معرفی کرده و بدین ترتیب شاه را مهمترین قطب مبارزه با بیگانگان دانسته است.

بر اساس این بخش از کتاب زادسپرم، دین مزدیسنان، پیش از آنکه «زردشت» ظهور کند بوجود آمد و «سپندازمذ» چون مادری دین را از پدر دین یعنی «اورمزد» (Uramazda) پذیرفت و با بستن کستی (پهلوی Kostik) نشان دین، آن را پروراند و بعد به «اورمزد» سپارد.^(۲) در واقع این دوره و نحوه تکامل دین، صورت مینوی دین است و صورت مادی آن، زمانی بود که زردشت دین را بر جهانیان عرضه کرد.^(۳)

با توجه به آنکه در «گزیده های زادسپرم» ظهور زردشت و سپندارمذ، هر دو در روزگار منوچهر اتفاق افتاده است و این مطلب که زردشت پانصد و بیست و هشت سال پس از

۱- گزیده های زادسپرم، ص ۱۸.

۲- همان، ص ۱۸.

۳- مزدا پرستی در ایران قدیم، ذبیح الله صفا، تهران چاپ سوم، ۱۳۵۷ ش، ص ۹۵.

سپندارمذبا دین ملاقات نمود؛ باید برای منوچهر دوره شاهی بیش از پانصد سال در نظر گرفت که البته این مدت، با صد و بیست سال پادشاهی که بندهشن و شاهنامه و دیگر متون تاریخی برای منوچهر نوشته‌اند، تناقض دارد. مگر آنکه «زادسپرم»، صورت اسطوره‌ای زردشت و سپندارمذ را بر هم منطبق کرده باشد. و یا مقصودش از زمان منوچهر، دوره منوچهری باشد که شامل روزگار خاندان «منوش» است که با این سلسله، دول شرقی ایران تشکیل یافت.^(۱)

علاوه بر این، مؤلف زاد سپرم در ابتدای فصل ۹ کتاب خود، اشاره‌ای گذرا به نام «منوشک» (Manuška) خواهر منوچهر نموده است، فصل نهم گزیده‌های زادسپرم درباره پنج برادری است که از خویشان «کربان» پسر «فره کاستاران» (Farrah Kástarán) و از دشمنان زردشت بودند. «زاد سپرم» خواهر منوچهر را مادر «کوخرید» (اوستایی - Ka.Xvarida) دانسته است. در واقع «کوخرید» معرف تیره‌ای از آفریدگان اهریمنی است که در کتابهای فارسی میانه از آنان با صفت «فره کاستاران» یاد شده است.^(۲)

در کتاب زاد سپرم می‌خوانیم: «فره کاستاران از کوخرید، کوخرید از خشم (و) منوشک، خواهر منوچهر زادند»^(۳) درباره خواهر منوچهر «منوشک»، در متون دیگر مطلبی وجود ندارد.

همچنین در فصل سوم گزیده‌های زادسپرم به اسب منوچهر به نام میش «تگل کروش» (Tagal Keruvša) اشاره شده و چنین آمده است: «و میش «تگل کروش» که او را سه شاخ است شاخ بزرگ و نیز برای بارگی (= سواری) شایسته است و باره منوچهر بود»^(۴) در فارسی «تگل» به معنی قوچ جنگی است و «کروش» به معنی گوسفند یا بز سه ساله است؛ بنابراین «تگل کروش» شاید به معنی قوچ جنگی سه ساله باشد. بندهشن نیز میش تگل کروش را باره منوچهر دانسته است ولی مشخصات این میش در بندهشن با آنچه مؤلف

۱- ایران در عهد باستان، محمد جواد مشکور، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۶۹ ش. ص ۸۶.

۲- گزیده‌های زاد سپرم، ص ۱۰۵.

۳- همان، ص ۲۴.

۴- همان، ص ۱۵.

گزیده‌های زاد سپرم نوشته، متفاوت است.

در اینجا، مطالب زادسپرم درباره منوچهر، فهرست وار ذکر می‌شود:

■ نسب منوچهر بعد از ۱۴ نسل به فریدون می‌رسد.

■ منوچهر فرزند منوش خورنر بود.

■ نسب زردشت به منوچهر می‌رسد.

■ «سپندارمذ» در زمان منوچهر و در خانه او بصورت کنیزی ظهور کرد و دین مزدیسنان

را آشکار نمود.

■ در زمان منوچهر، افراسیاب آب را از ایرانشهر بازگرفت.

■ خواهر منوچهر «منوشک» نام داشت و نسب «فره کاستاران» به او می‌رسید.

ج: در متون فارسی و عربی دوره اسلامی:

در برخی متون تاریخی دوره اسلامی، داستان پادشاهی منوچهر آمده است. اگر چه کلیات مطالب این متون از مآخذ کهن اقتباس شده، ولی میان این اشاره‌ها اختلاف آشکاری نمایان است. از جمله مهمترین کتابهای دوره اسلامی که داستان منوچهر را در بر دارند، عبارتند از: تاریخ طبری، مروج الذهب مسعودی، شاهنامه و تاریخ ثعالبی، آثار الباقیه بیرونی، اخبار الطول دینوری، مجمل التواریخ و القصص، روضة الصفای میرخواند، تاریخ گزیده، تاریخ طبرستان، روضة الجنات و... که از این میان، تاریخ طبری بیشترین شباهت را با بندهشن و تاریخ ثعالبی با شاهنامه فردوسی، داراست. در اینجا ابتدا نمای کلی داستان منوچهر در هر یک از متون بررسی می‌گردد و در بخش دیگر به موارد اختلاف و تشابه آنها با یکدیگر و با متون دوره‌های قبل اشاره خواهد شد.

تاریخ طبری و داستان منوچهر:

در ترجمه تاریخ طبری که به دست «ابو علی بلعمی» (۲۲۴ - ۳۱۰ ه‍.ق) وزیر دانشمند

امیر منصور نوح سامانی، به سال ۳۵۲ هـ ق صورت گرفته (۱) تاریخ شاهان پیشدادی و کیانی ایران زمین ذکر شده است. باید گفت یکی از مآخذ اصلی و اساسی «محمد بن جریر طبری» در تألیف ارزشمند خود، نسخه ایرانی بندهشن است که «طبری» کلیات مطالب را از این کتاب کهن اقتباس نموده است و بعد با در نظر گرفتن منابع دیگر و توجه به اصول عقاید اسلامی خویش، مطالب را با اندک تغییری نوشته است. ترتیب رویدادهای تاریخی در این کتاب تقریباً شبیه شاهنامه فردوسی است. مورخ، چون فردوسی پس از ذکر داستان پادشاهی فریدون، به موضوع کین خواهی منوچهر و روزگار پادشاهی او پرداخته است. بطور کلی «تاریخ طبری» کتابی مشتمل بر روایات تاریخی است که مورخ باستناد به نقل قولهای مورخان و صاحب نظران پیشین آن را نوشته است. از این رو، گاه برای رویداد تاریخی، در این کتاب چندین قول متفاوت ذکر شده است.

طبری از قول نسب شناسان پارسی و نیز نظر بعضی گبران، نسب نامه‌ای برای منوچهر آورده است که از میان سلسله نسب‌هایی که در تاریخهای اسلامی برای منوچهر ذکر کرده‌اند، نسب نامه طبری بیشتر از همه به نسب نامه بندهشن شبیه است. در تاریخ طبری دو قول مشابه وجود دارد که میان منوچهر و فریدون ده پست آورده است و تنها تفاوت آن دو با بندهشن در این است که طبری «گوزک» (Guzaka) را پسر ایرج معرفی کرده است، در صورتیکه بندهشن و دیگر کتابهای تاریخی به اتفاق او را دختر ایرج دانسته‌اند. طبری از قول پارسیان درباره سلسله نسب منوچهر چنین نوشته است: «.... و چنانکه نسب شناسان پارسی گفته‌اند: وی منوچهر پسر کیارد، پسر منشخورنر، پسر منشخورایغ، پسر ویرک، پسر سروشنگ، پسر ایرک، پسر بتک، پسر فروشک، پسر زشک، پسر فرگوزک، پسر گوزک، پسر ایرج، پسر فریدون، پسر ائفیان پرگاو بود.» (۲)

همچنین طبری در امانت داری از تاریخ، نظر برخی گبران درباره سلسله نسب منوچهر را ذکر کرده است؛ چنانکه: «به پندار بعضی گبران فریدون با کوشک دختر ایرج پسر خود

۱- فرهنگ فارسی، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۳۴۴ ش. ج ۵، ص ۳۷۰.
۲- تاریخ طبری ترجمه ابوعلی بلعمی، به کوشش ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران. ۱۳۶۸ ش، ج ۱، ص ۲۸۸.

بخفت و دختری تولد یافت که نام وی فرکوشک (Farkuška) شد و با فرکوشک بخفت و دختر آمد که نام وی زوشک (Zuška) شد و با زوشک بخفت و دختری آمد که نام او فرزوشک (Farzuška) شد.... با منشراروک بخفت و منوچهر تولد یافت.^(۱) و بدین ترتیب ده نسل میان منوچهر و فریدون فاصله آورده است. (از ذکر برخی اسامی خودداری شد). طبری در جای دیگر، روایتی متفاوت آورده، نسب منوچهر را به «ابراهیم» پیامبر رسانده است؛ چنانکه: «بعضی اهل خبر پنداشتند که منوچهر پسر منشخرنر پسر افریقیس (Afrīyīs) پسر اسحاق پسر ابراهیم بود و پس از فریدون پادشاهی بدو رسید و هنگامی که پادشاه شد. یک هزار و نهصد و بیست و دو سال از دوران پادشاهی کیومرث گذشته بود.... ولی پارسیان این نسب را انکار کنند و جز اعقاب فریدون کسی را به شاهی نشناسند و پندارند که اگر به روزگار قدیم کسی جز آنها به شاهی رسیده به ناحق بوده است.»^(۲)

مؤلف تاریخ طبری، به داستان کین خواهی منوچهر و نبرد او با قاتلان ایرج، مختصر اشاره‌ای کرده و نوشته است: «از هشام بن محمد روایت کرده‌اند که توج و سرم از آن پس که برادر خویش بکشتند سیصد سال پادشاهی روی زمین داشتند. پس از آن منوچهر پسر ایرج پسر فریدون یکصد و بیست سال پادشاهی کرد پس از آن هزاره طوج (تور) ترک بر او تاخت و از سرزمین عراق براند و دوازده سال چنین بود پس از آن منوچهر غلبه یافت و او را از ملک خویش برون راند و به پادشاهی برگشت.»^(۳) مقصود طبری از «طوج ترک» همان «افراسیاب» نواده «تور» است و از آنجا لقب «ترک» یافت که به دیار ترک یعنی توران متولد شد.

«مسعودی» در این باره نوشته است: «مولد افراسیاب به دیار ترک بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ و غیر تاریخ کرده و او را ترک پنداشته‌اند از همین جا آمده است.»^(۴)

چنانکه دیدیم بنا بر تاریخ طبری و بندهشن، حمله افراسیاب به ایران زمین در روزگار

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- همان، ص ۲۸۸.

۳- همان، ص ۲۸۹.

۴- مروج الذهب، مسعودی، ترجمه ابولقاسم پاینده، انتشارات «علمی و فرهنگی»، تهران، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۲۱.

پادشاهی منوچهر روی داده است؛ در حالیکه بر اساس مندرجات شاهنامه و مجمل التواریخ و تاریخ گزیده افراسیاب در زمان پادشاهی نوذر، فرزند منوچهر به ایران حمله کرده است. در جای دیگر از کتاب تاریخ طبری، به محاصره منوچهر در «طبرستان» به دست افراسیاب و نیز صلح میان منوچهر و افراسیاب به واسطه تیراندازی «ارشسیاطیر» (آرش) و تعیین حدود ایران و توران، اشاره است. (۱)

بنابر ترجمه بلعمی از تاریخ طبری، منوچهر در ابتدای بر تخت نشستن در انجمنی از بزرگان و رعیت خطبه‌ای نسبتاً طولانی خواند که در ضمن آن، مردم را به پرستش خدای یگانه و برقراری عدالت و اقدام به آبادانی کشور دعوت نمود و به این ترتیب اساس سلطنت خود را برشمارد. طبق شاهنامه نیز منوچهر پس از مرگ فریدون بر تخت نشست و به مردم مژده سلطنتی همراه با عدالت داد و آنها را به خداپرستی فرا خواند. باید گفت به علت استفاده هر دو مؤلف از منابع مشترک، قسمتهایی از خطبه منوچهر در تاریخ طبری، سخن منوچهر در شاهنامه را به یاد می‌آورد. ولی دو خطابه شباهت مختصری با هم دارند. در شاهنامه می‌خوانیم:

منوچهر یک هفته با درد بود	دو چشمش پر آب و رخس زرد بود
بهشتم پیامد منوچهر شاه	بسر برنهاد آن کیانی کلاه....
چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد	جهان را سراسر همه مژده داد
بداد و بآیین و مردانگی	بنیکی و پاکی و فرزاندگی
منم گفت بر تخت گردان سپهر	همم خشم و جنگست و هم داد و مهر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۵)

خطبه منوچهر در تاریخ طبری، خطبه‌ای اندیشه‌مندانه و حکمیانه است که نشان از گوینده عادل و دانا و حکیم دارد؛ چنانچه درستی انتساب آن به منوچهر به اثبات رسد، باید منوچهر را پادشاهی عادل و اندیشه‌مند بدانیم. قسمتهایی از خطبه معروف منوچهر چنین است: «ای مردم خلق از آن خالق است و شکر خاص منعم است و اطاعت سزاوار

قادر است... تفکر نور است و غفلت ظلمت و جهالت، ضلالت است... پادشاه باید در کاری که نتیجه آن کشتن و تباہ کرده است دقت کند و چون از یکی از عمال وی شکایتی رسید که موجب عقوبت باشد با وی مدارا نکند و او را با شاکی فراهم آرد و اگر حق مظلوم بر او ثابت شد و ظلم بر او ثابت شد، بگیرد و تسلیم کند و اگر نتواند، شاه از خویشان دهد و وی را به حال خویشان باز برد و با صلاح تباهی و ادار کند...»^(۱)

طبری از عدالت منوچهر سخن رانده و در ضمن حکایتی او را چنین معرفی کرده است: «و دادگری منوچهر چنان بود که وقتی کسی به گناهی سزاوار کیفر می شد، بزرگ و حقیر و دور و نزدیک را برابر می گرفت...»^(۲) خطبه منسوب به منوچهر در تاریخ طبری نیز نشانگر عدالت و دادگری منوچهر است.

علاوه بر شاهنامه، شرح خطبه منوچهر در «تاریخ ثعالبی» نیز آمده است. درباره خطبه منوچهر و در مقایسه آن در متون و همچنین عدالت منوچهر در جای خود بطور مفصل بحث خواهد شد.

چنانکه می دانیم، «تاریخ طبری» علاوه بر تاریخ شاهان مشتمل بر تاریخ پیامبران نیز هست و طبری به تاریخ ظهور و داستان پیامبران در کنار حکایت تاریخ شاهان پرداخته است. بنا بر گفته طبری، در زمان پادشاهی منوچهر، «موسی» (ع) به پیامبری برانگیخته شد و روزگار پادشاهی فریدون مصادف با پیامبری «ابراهیم» (ع) و «خضر» (ع) بود. در تاریخ طبری ظهور «موسی» (ع) به سال شصتم پادشاهی منوچهر مربوط شده و آمده است: «همه مدت عمر موسی (ع) یکصد و بیست سال بود که از آن جمله ده سال به روزگار پادشاهی فریدون بود و یکصد سال در ایام پادشاهی منوچهر بود و همه مدت پیامبری وی از آن وقت که مبعوث شد تا وقتی بمرد به روزگار پادشاهی منوچهر بود.»^(۳)

نظیر این نقل قول «طبری» را در منابع تاریخی دیگر چون «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» می توان یافت. در آنجا می خوانیم: «در اخباری به روایت عیسی بن داب خواندم

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۸.

۳- همان، ج ۱، ص ۳۴۷.

که: در روزگار جمشید پادشاه ایران، هود به قوم عاد و صالح به قوم ثمود پیغمبر شدند و در زمان فریدون، ابراهیم (ع) و در زمان منوشچهر (منوچهر) موسی (ع) به پیمبری برانگیخته شدند»^(۱) همچنین طبق این متون، دوران سلطنت منوچهر، مدتی از پیامبری «خضر» (ع) قبل از ظهور «موسی» (ع) و مدتی از زندگانی «یوشع بن نون» (ع) - جانشین موسی - را در برداشته است.

باید گفت طبری نیز چون دیگر نویسندگان و مورخان، مدت پادشاهی منوچهر را یکصد و بیست سال ذکر کرده و گفته است: در زمان او، «رائش بن قیس» به عنوان عامل پادشاهان ایران و از طرف آنها در یمن حکومت داشته است.^(۲)

در تاریخ طبری از اعمال منوچهر برای آبادانی کشور سخن رفته است؛ از آنجمله می خوانیم: «گویند منوچهر از طره و دجله و رود بلخ نهرهای بزرگ جدا کرد و به قولی هم او بود که فرات بزرگ را حفر کرد و مردم را به کشت زمین و به آبادانی فرمان داد و تیراندازی را به کار جنگاوران افزود و سالاری آن را به ارشسیاطیر سپرد به سبب تیری که انداخته بود.»^(۳)

طبری بر خلاف فردوسی و صاحب «مجمل التواریخ» و «تاریخ ثعالبی» و «تاریخ گزیده» و همچون مؤلفان متون پهلوی و دیگر متون دوره اسلامی، از تسلط افراسیاب بر ایران در روزگار منوچهر و قتل وی و ویران ساختن «ایران شهر» سخن گفته است و ظهور «زو» را به عنوان پایان دهنده به غلبه افراسیاب و او را جانشین منوچهر دانسته است.^(۴) در حالیکه فردوسی، «نوذر» را جانشین منوچهر معرفی کرده و حمله افراسیاب به ایران را به روزگار پادشاهی «نوذر» نسبت داده است. بنابر تاریخ طبری، «زو» یا «زاب» پسر «طهماسب» پسر منوچهر بعد از او به سلطنت رسید و وزیری چون «گرشاسب» او را در امور حکومت یاری کرد و سلسله نسب «گرشاسب» در این کتاب به منوچهر رسیده است.

۱- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، حمزه اصفهانی، ترجمه دکتر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۳۶۷ ش. ص ۱۳۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۵۲۹.

در ادامه بطور خلاصه به سر فصل مطالب مندرج در تاریخ طبری درباره منوچهر و روزگار شاهی وی اشاره می‌شود:

■ نسب منوچهر همچنانکه در بندهشن آمده است^(۱) بعد از ده پشت به فریدون می‌رسد.

■ فریدون، منوچهر را پس از تولد به پادشاهی برگزید.

■ افراسیاب در زمان پادشاهی منوچهر به ایران حمله کرد و منوچهر را از سرزمین خویش راند.

■ پیمان صلحی میان منوچهر و افراسیاب بسته شد.

■ سر حد ایران و توران به واسطه تیری که «ارشسیاطیر» (آرش) پرتاب کرد، تعیین شد.

■ منوچهر در ابتدای بر تخت نشستن، خطبه‌ای حکیمانه و نسبتاً طولانی ایراد کرد.

■ منوچهر پادشاه عادل بود که برای آبادانی کشور کوشش نمود.

■ «موسی» (ع) در زمان پادشاهی منوچهر به پیامبری برگزیده شد.

■ در زمان منوچهر، «رائش بن قیس» به عنوان عامل پادشاهان ایران در یمن حکومت می‌کرد.

■ منوچهر صد و بیست سال پادشاهی کرد.

■ بعد از منوچهر، «زو» پسر «طهماسب» پسر منوچهر به سلطنت رسید.

■ گرشاسب وزیر «زو» بود که نسبش به منوچهر می‌رسید.

داستان منوچهر در کتاب «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء»:

«حمزه بن حسن اصفهانی» (۲۷۰ - ۳۵۰ هـ.ق)^(۲) در کتاب تاریخ خود معروف به

«تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» به شرح داستانها و روایات تاریخی مربوط به پیامبران

و شاهان پرداخته است؛ از این رو کتاب تاریخ وی، سالها مورد استفاده محققان و مورخان

۱- بندهشن، ص ۱۵۰.

۲- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، حمزه اصفهانی، ترجمه سید جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۳۶۷ ش. مقدمه مترجم.

قرار گرفته است. «حمزه اصفهانی» در تاریخ خود به روزگار رسالت پیامبران در دوران حکومت شاهان اشاره کرده است و از این لحاظ شیوه تدوین کتاب همچون «تاریخ طبری» و «اخبار الطول» دینوری است.

«حمزه اصفهانی» در بخشی از کتاب خود، پادشاهان پیشدادی و کیانی را معرفی کرده است و در آنجا زیر عنوان پادشاهان پیشدادی از منوچهر و یکصد و بیست سال پادشاهی او نام برده، او را جانشین فریدون دانسته است.^(۱) این مورخ اشاره دقیقی به سلسله نسب منوچهر نکرده است و در جایی نوشته: منوچهر از فرزندان ایرج بن فریدون بود^(۲) و در کتاب تاریخ خود از فریدون با عنوان پسر «اثفیان» (که پانصد سال پادشاهی کرد) نام برده و اشاره نمود است که «ابراهیم خلیل»^(ع) در زمان پادشاهی فریدون ظهور کرده و ظهور «موسی»^(ع) در زمان سلطنت منوچهر بوده است.^(۳)

در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» به داستان فریدون و تقسیم سرزمین میان سه پسرش سلم و طوج (تور) و ایرج اشاره شده است. مطالب این بخش از کتاب بسیار شبیه تاریخ طبری و «اخبار الطوال» دینوری است.

با این تفاوت که «حمزه اصفهانی» قلمرو حکومت سه فرزند فریدون را دقیقتر مشخص کرده است. در این باره می‌خوانیم: «...گویند فریدون کشور خود را میان سه تن فرزندش یعنی سلم، طوج (تور) و ایرج بخش کرد، و عراق و شهرهای آن و نیز سرزمین مغرب و بلاد هند را به ایرج پسر کوچکش داد و او را به تاج و تخت مخصوص گردانید. آن‌گاه سرزمین روم را تا بلاد فرنگ با بلاد مغرب به بزرگترین اولاد یعنی سلم بخشید و تبت و چین و بلاد مشرق را به تور (طوج) داد. طوج و سلم به ایرج رشک بردند و به اندیشه کشتن وی افتادند.»^(۴)

سرفصل مطالب مربوط به منوچهر شاه در تاریخ حمزه اصفهانی از این قرار است:

۱- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، حمزه اصفهانی، ترجمه سید جعفر شعار، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۳۳.

۳- همان، ص ۳۳.

۴- همان، ص ۳۴.

- منوچهر از پادشاهان پیشدادی بود و یکصد و بیست سال پادشاهی کرد.
 - منوچهر از فرزندان ایرج پسر فریدون بود.
 - «موسی» (ع) در زمان سلطنت منوچهر ظهور کرد.
 - فریدون سرزمین خود را میان سه پسرش سلم و طوج و ایرج تقسیم کرد.
- در این کتاب از کین خواهی منوچهر و نیز حمله افراسیاب به ایران زمین در زمان سلطنت وی سخن نرفته است.

داستان منوچهر در «اخبار الطوال»، دینوری:

کتاب «اخبار الطوال» نوشته «ابوحنیفه دینوری»، متولد ده سال اوّل سده سوم هجری^(۱) از مهمترین منابع تاریخی عهد باستان و نیز شامل رویدادهای دولت پس از ظهور اسلام تا دوره خلافت «المعتصم بالله»، خلیفه عباسی، است. «دینوری»، گفته‌های بسیاری از مورخان پیشین را در کتاب خود نقل نموده و بخصوص به منابع دینی اعتماد کرده است.

مؤلف «اخبار الطوال»، داستانها و افسانه‌هایی را که مورخان قدیم، اساس نوشته خود قرار می‌دادند، ذکر نموده است. این موارد بیشتر در بخش نخست کتاب که اختصاص به داستان پیامبران و اقوامی چون «عاد» و «ثمود» و شاهان یمن و حبشه و... دارد، مشهود است.

در این بخش از کتاب اخبار مربوط به پیامبران و شاهان به هم آمیخته است. برای نمونه «دینوری» نوشته است: «نمرود» همان کسی است که عجم او را فریدون می‌خوانند و یا «ولید بن مصعب» همان «فرعون موسی» (ع) است. به عقیده «عبدالمنعم عامر» مصحح کتاب «اخبار الطوال»: «اینگونه اخبار و مانند آنها که کتاب اخبار الطوال یاد شده است عبارت از شایعاتی است که در بطون همه کتابهای تاریخ قدیم پراکنده می‌باشد.»^(۲)

داستان پادشاهی منوچهر نیز در این کتاب با روایات دینی مربوط به پیامبران آمیخته

۱- اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، مترجم، مقدمه، ص یب.

۲- همان، مقدمه، صفحه کز.

شده است. «ابوحنیفه دینوری» پس از ذکر پادشاهی «ضحاک»، از بعثت «هود» یاد کرده، سپس به داستان نمرود (فریدون) و اسیر ساختن ضحاک اشاره نموده است و در ادامه از دو قوم «قحطان» و «ثمود» و پیامبری «صالح» (ع) و «ابراهیم» (ع) در زمان نمرود (فریدون) سخن گفته است. در این بخش از کتاب داستان تقسیم سرزمین میان پسران فریدون، ایرج و سلم و طوس (تور) آمده است بدین ترتیب که: «نمرود» (فریدون) کشور خود را به ایرج سپرد و فرمانروایی قبیله «حام» را به سلم و فرمانروایی قبیله «یافت» را به طوس (تور) واگذار کرد. برادران ایرج بروی حسد برده، او را کشتند و پس از مرگ فریدون، منوچهر پسر ایرج به شهر یاری رسید،^(۱) و اما چنانکه دیدیم در «اخبار الطوال» سخنی از کین خواهی منوچهر به میان نیامده است.

صاحب «اخبار الطوال»، همچون مؤلف «تاریخ ثعالبی» و «روضه الصفا» معتقد است. منوچهر فرزند بلا فصل ایرج و نواده فریدون است (برخلاف شاهنامه و مجمل التواریخ). مدّت سلطنت منوچهر بر اساس «اخبار الطوال» یکصد و بیست سال است. «ابوحنیفه دینوری» در بخشی از کتاب از حمله افراسیاب به ایران در اواخر پادشاهی منوچهر، و کشته شدن منوچهر و غلبه افراسیاب یاد کرده است. «ابوحنیفه» در کتاب خود به روزگار سخت سلطه افراسیاب بر ایران و ویرانگریهای او اشاره نموده و نوشته است: «افراسیاب فرزندان آرفخشد (Arafxašz) پسر سام را به شدت سرکوب کرد و تمامی قلاع سرزمین بابل را ویران ساخت و سرچشمه‌های آب را کور و رودخانه را پر کرد. در روزگار وی مردم گرفتار خشکسالی سختی شدند».^(۲) وقوع خشکسالی در زمان افراسیاب، همان رویداد بازداشتن آب از ایرانشهر است که بیشتر مورخان از آن یاد کرده‌اند. از آن جمله مؤلف «زاد سپرم» نوشته است: «پیدایی دین سپندارمذ در آن گاه بود که افراسیاب آب را از ایرانشهر بازداشت».^(۳)

«ابوحنیفه دینوری» همچون طبری، از پادشاه و عامل ایران در یمن به روزگار منوچهر

۱- اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص ۱۷.

۲- اخبار الطوال، ص ۱۱.

۳- گزیده‌های زادسپرم، ص ۱۸.

نام برده است با این تفاوت که طبری او را «رائش بن قیس» دانسته و ابوحنیفه او را «سبا» پسر «یشجب»^(۱) معرفی کرده است.

بر طبق «اخبار الطوال»، پس از مرگ منوچهر، افراسیاب مدت ۹ سال حکومت کرد تا اینکه «زاب بودکان» پسر منوچهر به سلطنت رسید و افراسیاب را از کشور خود بیرون راند و پس به آبادانی کشور پرداخت و نه‌های بزرگی در سرزمین عراق حفر کرد. «ابوحنیفه» در ادامه از کشته شدن افراسیاب به دست شخصی به نام «ارسناس» که به دستور منوچهر مأمور تعلیم تیراندازی بود سخن گفته است. «ارسناس» در زمان سلطنت «زاب» پسر منوچهر، انتقام خون منوچهر را از افراسیاب گرفت.^(۲) این روایت در هیچیک از متون دیگر دیده نشد به نظر می‌رسد شخصیت «ارسناس» در «اخبار الطوال» با شخصیت «آرش» در متون دیگر منطبق باشد.

- بطور کلی «اخبار الطوال» درباره پادشاهی منوچهر به موارد زیر اشاره کرده است:
- از فریدون با عنوان نمرود یاد شده که کشور خود را میان سه پسرش تقسیم کرد.
- فرزند کوچک فریدون، ایرج، بدست دو برادرش سلم و طوج (تور) کشته شد.
- منوچهر پسر ایرج و نواده نمرود (فریدون) پس از او به سلطنت رسید.
- منوچهر صد و بیست سال پادشاهی کرد.
- در اواخر سلطنت منوچهر افراسیاب به ایران حمله کرد و منوچهر کشته شد.
- دوره حکومت افراسیاب در ایران، همراه با ویرانگری و غارت و خشکسالی بود.
- پادشاه یمن در زمان منوچهر «سبا» پسر «یشجب» بود.
- پس از منوچهر فرزندش «زاب بودکان» به سلطنت رسید و اقدام به آبادانی کرد.
- افراسیاب توسط تیراندازی به نام «ارسناس» کشته شد.

در آثار الباقیه:

«آثار الباقیه» نوشته «ابوریحان بیرونی» (۳۶۲ - ۴۴۰ هـ ق) کتابی است مشتمل بر تقویم

۱- اخبار الطوال، ص ۱۰.

۲- اخبار الطوال، ص ۹۵.

و تاریخ و اعیاد ایرانیان، یونانیان، یهودیان، عیسویان و مسلمانان که بیرونی آن را حدود سال ۳۹۰ ه‍.ق به نام «قاموس وشمگیر» نوشته است.^(۱)

«بیرونی» در «آثار الباقیه» بطور پراکنده در ضمن بیان اعیاد ایرانی به گوشه‌ای از داستان منوچهر شاه اشاره کرده است. «بیرونی» در بخشی از کتاب به قول برخی از علمای علم انساب اشاره دارد که معتقد بودند نسب شاهان ایران به «ابراهیم» (ع) می‌رسید و منوچهر را فرزند «اسحاق» (ع) و نیز فریدون را فرزند «نوح» (ع) می‌دانستند. بیرونی در رد این عقیده نوشته است:

«... و بر کسی پوشیده نیست که این سخنان ژاژخایی و هرزه درایی است و چون میان عرب و عجم مفاخره در گرفت که کدام بالاتر و والاترند و بیشتر تکیه گاه عرب به انتساب به ابراهیم بود که در اسلام سبقت گرفته، این بود که ایرانیان نیز خواسته معارضه به مثل کنند...»^(۲)

بیرونی در جایی شجره منوچهر را از قول همان علمای انساب چنین نقل کرده است: «... و گفته‌اند ویزک همان اسحاق است که با کوزک دختر ایرج ازدواج کرده و منوچهر از این زناشویی پدید آمد و به عقیده ایرانیان این ویزک پسر زنی است که نسب او به پاکوزک و او از زنانی بود که از هم زاییده شدند بی آنکه مردی دیده باشند».^(۳)

دیدیم بیرونی منوچهر را پسر «کوزک» (Kuzak) دختر ایرج معرفی کرد پس بدین ترتیب روایت بیرونی از میان دیگر روایات به شاهنامه نزدیکتر است، تنها با این تفاوت که نام پدر منوچهر «آثار الباقیه» «ویزک» و در شاهنامه «پشنگ» است. در شاهنامه داریم:

فریدون شهبستان یکایک بگشت	بر آن ماه رویان همه برگذشت
یکی خوب چهره پرستنده دید	کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج برو مهر بسیار داشت	قضا را کنیزک ازو بار داشت...

۱- فرهنگ معین، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۳۴۴ ش. ج پنجم.

۲- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۵۰۷.

۳- همان، ص ۵۰۷.

چو هنگامه زادن آمد پدید
یکی دختر آمد زماه آفرید...
چو برجست و آمدش هنگام شوی
جو پروین شدش روی چون مشک موی
نیا نامزد کرد شویش پشنگ
بدو داد و چندی بر آمد درنگ
یکی پورزاد آن هنرمند ماه
چگونه سزاوار تخت و کلاه
(شاهنامه، ج ۲، ص ۴۳)

«ابوریحان بیرونی» در بحث بر پایی عید تیرگان به بخشی از روزگار منوچهر شاه اشاره کرده است و از حمله افراسیاب به ایرانشهر و محاصره منوچهر در طبرستان و صلح منوچهر و افراسیاب به واسطه پرتاب «آرش» و تعیین سر حد ایران و توران، سخن گفته است.

بیرونی ضمن حکایتی علت نامگذاری عید «تیرگان» را پرتاب تیر «آرش» در این روز بیان کرده و نوشته است: «... برخی گفته‌اند از محل پرتاب تیر تا آن جا که افتاد هزار فرسخ بود و منوچهر و افراسیاب به همین مقدار زمین با هم صلح کردند و این قضیه در چنین روزی بود و مردم آنرا عید گرفتند».^(۱) چنانکه پیشتر گفتیم فردوسی در شاهنامه به حمله افراسیاب در زمان سلطنت «نوذر» فرزند منوچهر اشاره کرده است، ولی بیرونی و اکثر مورخان از حمله افراسیاب در روزگار منوچهر سخن گفته‌اند. بیرونی در این باره نوشته است: «... افراسیاب چون به کشور ایران غلبه کرد و منوچهر را در طبرستان در محاصره گرفت، منوچهر از افراسیاب خواهش کرد که از کشور ایران به اندازه پرتاب یک تیر در خور به او بدهد...»^(۲) و در شرح داستان آرش کمانگیر به اوستا ارجاع داده است، در حالیکه داستان آرش کمانگیر مندرج در اوستا مربوط به روزگار منوچهر نیست.

بیرونی در ادامه سخن، از روزگار سخت محاصره منوچهر و ایرانیان یاد کرده، گوشه‌ای از این سختیها را توصیف نموده است: «... منوچهر و ایرانیان را در این حصار کار سخت و دشوار شده بود به قسمی که دیگر به آرد کردن گندم و پختن نان نمی‌رسیدند زیرا طول

۱- آثار الباقیه، ص ۲۸۷.

۲- همان، ص ۲۸۷.

می کشید و گندم و میوه های کال را که هنوز نرسیده بود می پختند...»^(۱)

بیرونی، همچون مؤلف «زادسپرم» نسب زردشت را به منوچهر رسانده و نوشته است: «سپس زردشت پسر سفید نومان ظهور کرد و او از مردم آذربایجان بود و از تخمه منوچهر»^(۲)

سرفصل مطالب مندرج در «آثار الباقیه» درباره منوچهر عبارتست از:

■ نسب منوچهر به «کوزک» دختر ایرج می رسد.

■ افراسیاب در روزگار منوچهر به ایران حمله کرد و منوچهر را در طبرستان محاصره نمود.

■ «آرش تیرانداز» تیری پرتاب کرد و بر سر آن جان باخت تا مرز ایران و توران تعیین شد.

■ نسب «زردشت» و «آذرمار سپند» به منوچهر می رسد.

در «مروج الذهب مسعودی»:

«مروج الذهب» نوشته «ابوالحسن علی بن حسین مسعودی» (متولد حدود ۲۸۰ ه. ق)^(۳) تاریخ نگار و جغرافیدان بزرگ اسلامی است. نسب «مسعودی» را به «عبدالله بن مسعود»، صحابه پیامبر (ص)، می رسانند. مسعودی، «مروج الذهب» را به سال ۳۳۲ هجری قمری در بغداد تألیف نمود و در سال ۳۳۶ ه. ق) در آن تجدید نظر کرد. این کتاب شامل ۱۳۲ باب است که در دو بخش تنظیم شده است؛ بخش نخست از ابتدای خلقت جهان و تاریخ پیامبران و شاهان و اخبار ملت های یهود و مسیحی و ایرانی و هندی و یونانی و رومی و عرب است و بخش دوم از ابتدای ولادت پیامبر اسلام تا روزگار خلافت خلفای عباسی تا سال ۳۳۶ ه. ق) می باشد. مسعودی، «مروج الذهب» را پس از سفرهای بسیار در ممالک شرق و غرب و تحمل سختی های فراوان و معاشرت با اهل علم و دانش

۱- آثار الباقیه، ص ۲۸۸.

۲- همان، ص ۲۸۹.

۳- مروج الذهب، ابوالحسن مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ ش، مقدمه، ص ۲۲.

نگاشته و سعی کرده است تاریخ نویسی بی طرف باشد. چنانکه می‌گوید: «هر که بر این کتاب بنگرد بداند که در ضمن آن مذهبی را یاری ندادم و از گفته‌ای طرفداری نکردم».^(۱) از مطالعه «مروج الذهب» چنین در می‌یابیم که مسعودی برای نگارش تاریخ خود از منابع بسیاری استفاده کرده است که بعضی از منابع مسعودی را دیگر مورخان دوره اسلامی ندیده‌اند. از این روی «مروج الذهب» در شرح برخی روایات و اشارات نظری واحد دارد که در جای دیگر نمی‌توان یافت. مسعودی در جایی به یکی از این منابع اشاره کرده است: «... به نظر ایرانیان، چنانکه در کتاب سکیسران هست...»^(۲) و این کتاب «سکیسران» یکی از منابع دست اول مسعودی بوده است. مسعودی کتاب «سکیسران» را مشتمل بر روایات ایرانیان درباره کشته شدن افراسیاب و جنگهای ایرانیان و ترکان و کشته شدن سیاوش و حکایت رستم پسر دستان و جنگ رستم و اسفندیار معرفی کرده است و نوشته، ابن مقفع آن را از فارسی قدیم به عربی ترجمه کرد.^(۳) (به گمان بخشی از همان خدای نامه پهلوی باشد که ابن مقفع به عربی ترجمه نموده است).

چنانکه گفتیم بخش نخست «مروج الذهب» از خلقت جهان آغاز شده، به شرح تاریخ شاهان و پیامبران پرداخته است در این بین به داستان پادشاهی فریدون و منوچهر بر می‌خوریم. داستان پادشاهی فریدون و پیروزی او بر ضحاک در «مروج الذهب» بسیار شبیه شاهنامه و منابع تاریخی دیگر است. مسعودی نوشته است فریدون کشور خود را میان فرزندانش تقسیم کرد و پایتخت خود بابل، را به ایرج داد که برادرش او را کشت. پایتخت فریدون در «مروج الذهب» بر خلاف متون دیگر، «بابل» است. مسعودی در مورد تغییر نام بابل به ایرانشهر گفته است: «بعدها در این کتاب خواهیم آورد که چگونه اقلیم بابل به ایرج تعلق یافت و جیم را بینداختند و بجای آن نون آوردند و گفتند ایران شهر و شهر به معنی ملک است».^(۴)

۱- مروج الذهب، ص ۲۳.

۲- همان، ص ۲۲۲.

۳- همان، ص ۲۲۲.

۴- همان، ص ۲۲۰.

فریدون پس از پانصد سال پادشاهی درگذشت و پس از او منوچهر، پسر ایران پسر فریدون به پادشاهی رسید و با عموهای خود سلم و اطوح (تور) جنگید. مسعودی در نقل قولی متفاوت، معتقد است میان پادشاهی فریدون و منوچهر فاصله زیاد و شاهان بسیار بود. در این باره نوشته است: «چون اقلیم بابل و ایران ویران شده بود و صاحب همتی نبود که ملک مصلح او شود و شاهی بر او قرار گیرد و همه را هم سخن کند بدین جهت شاهی از فرزندان فریدون به فرزندان اسحاق رسید... به این موجب می‌بایست از کیومرث تا انتقال شاهی به فرزندان اسحاق یکهزار و بیست و دو سال باشد».^(۱)

در باره سلسله نسب منوچهر در مروج الذهب، چند قول مختلف وجود دارد؛ یکی آنکه منوچهر پسر «مشجر» پسر «فریقس» پسر «ویرک» همان اسحاق بن ابراهیم است که «مشجر» به سرزمین فارس رفت و با «کورک» دختر ایرج که حاکم فارس بود ازدواج کرد و منوچهر شاه متولد شد.^(۲)

نظیر این نسب نامه را در «آثار الباقیه بیرونی» نیز می‌یابیم. در آثار الباقیه، «ویزک» همان اسحاق است که با «کوزک» دختر ایرج ازدواج کرد و منوچهر بدینا آمد چنانکه پیداست نام مادر منوچهر در هر دو کتاب (با اختلاف یک نقطه) یکی است.

قول دیگر آنکه، منوچهر پسر «ایران» پسر فریدون بود که مدت بیست سال پادشاهی کرد و در زمان سلطنتش «موسی» پیامبر و «یوشع بن نون» ظهور نمودند.^(۳) مسعودی در جایی به اختلاف نظر ایرانیان در باب نسب منوچهر اشاره کرده است که: «ایرانیان را در نسب منوچهر خلافتهاست و در کیفیت الحاق او به فریدون و اینکه فریدون دختر ایرج را گرفت و نیز دختر او را تا هفت پشت گرفت آشفته سخنها دارند»^(۴) مورخان دوره اسلامی روایت اخیر را که حاکی از ازدواج با محارم است، معمولاً بدون ارائه سند و با انتساب به اقوام دیگر نقل کرده‌اند. چنانکه طبری آن را به گبران نسبت داده است.

۱- مروج الذهب، ص ۲۳۵.

۲- همان، ص ۲۳۲.

۳- همان، ص ۲۲۰.

۴- همان، ص ۲۳۵.

«مروج الذهب» بر خلاف «گزیده‌های زاد سپرم» که ظهور زردشت را به روزگار منوچهر مربوط کرده است، میان منوچهر و زردشت پانصد و هشتاد و سه سال فاصله قائل است و نسب زردشت را پس از دوازده نسل به منوچهر رسانده است و خلاف عقل به نظر می‌رسد که نسل دوازدهم منوچهر در روزگار وی ظهور کند.

باید گفت مسعودی بر خلاف فردوسی و همچون بسیاری مورخان دوره اسلامی، واقعی حمله افراسیاب به ایران زمین را مربوط به روزگار پادشاهی منوچهر دانسته و گفته است منوچهر پس از شکست خوردن از افراسیاب به کوهستان طبرستان گریخت و در پیکار مجدد با افراسیاب اقلیم عراق را تصرف کرد.

در باب جانشین منوچهر در «مروج الذهب» بسیار سخن رفته است. در جایی آمده: پس از منوچهر «سهم» پسر آبان «اثفیان» پسر «نوذر» پسر منوچهر در بابل پادشاهی یافت. (۱) و در جای دیگر اشاره کرده که پس از منوچهر پادشاهی به دو برادر به نامهای «طهماسب» و «گرشاسب» رسید. «گرشاسب» هم‌اورد افراسیاب بود و دیگری به آبادانی کشور پرداخت. (۲)

در نقل قول دیگری مسعودی نوشته است:

در سال دوازدهم پادشاهی افراسیاب، «زو» پسر «بهاست» پسر «کمجهور» پسر «عداسه» پسر «رابریج» پسر «راع» پسر «ماسر» پسر «یود» پسر منوچهر به پادشاهی رسید. (۳) قول اخیر دور از حقیقت به نظر می‌رسد زیرا، حتی با پذیرفتن یکصد و بیست سال پادشاهی برای منوچهر بعید است هشت نسل تا مرگ از او باقی مانده باشد. در این نسب نامه، گویا «بهاست» صورت دیگری از کلمه «طهماسب» است که مورخان دیگر از جمله طبری از او به عنوان پسر منوچهر یاد کرده‌اند.

مسعودی در کتاب خود برای «اردشیر» نسب نامه‌ای آورده که نسبش به منوچهر می‌رسد. درباره اعمال و آثار منوچهر نیز در این کتاب سخن رفته است و بنای خانه‌ای در

۱- مروج الذهب، ص ۲۲۱.

۲- همان، ص ۲۲۶.

۳- همان، ص ۲۲۱.

بلخ به نام «نوبهار» به منوچهر نسبت داده شده است.

سرفصل مندرجات مروج الذهب درباره منوچهر شاه:

- فریدون پایتخت خود بابل را به ایرج داد که برادرش بر او رشک برده، او را کشت.
- پس از فریدون، منوچهر پسر ایران (ایرج) به سلطنت رسید و کین ایرج را خواست.
- در نسب نامه‌ای، نسبت منوچهر پس از سه نسل به «اسحاق بن ابراهیم» (ع) رسیده است.

- زردشت از نسل منوچهر بود که به روزگار وی ظهور کرد.

- افراسیاب در روزگار سلطنت منوچهر به ایران زمین حمله کرد و منوچهر را شکست داد.

- بنابر روایتی پس از منوچهر «سهم» پسر «آبان» پسر «اثفیان» پسر «نوذر» پسر منوچهر به پادشاهی رسید.

- در روایتی دیگر «زو» پسر «بهاست» به پادشاهی رسید.

- نسب «اردشیر» به منوچهر رسیده است.

- بنای خانه «نوبهار» در بلخ از جمله اعمال منوچهر در زمان سلطنتش بود.

در کتاب «غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم» (تاریخ ثعالبی):

کتاب «غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم» معروف به «تاریخ ثعالبی» نوشته «ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی» (م. ۴۲۹ ه. ق.)^(۱) در شرح احوال پادشاهان ایران است. «ثعالبی» کتاب «غررالسیر» را بین سالهای ۴۰۸ تا ۴۱۲ هجری قمری^(۲) به عربی نگاشت و در سال ۱۹۰۰ میلادی «زنتنبرگ» (H. Zotenberg) آن را به فارسی ترجمه کرده، در پاریس به چاپ رساند. این کتاب یکی از منابع دست اول تاریخ شاهان ایران است. بخش داستانی تاریخ ایران در کتاب «غررالسیر» ثعالبی بسیار شبیه مطالب شاهنامه فردوسی می‌باشد و این نشانگر وجود مأخذی مشترک برای هر دو کتاب است. باید گفت،

۱- تاریخ ثعالبی، عبدالملک ثعالبی، ترجمه محمد فضالی، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۸ ش. مقدمه، ص پانزده.

۲- همان، مقدمه، ص هفتاد و دو.

ثعالبی نیز چون فردوسی در نگارش اثر خود از «شاهنامه ابومنصور بن عبدالرزاق» معروف به «شاهنامه ابومنصوری» استفاده مستقیم کرده است و به همین سبب نه تنها روایات و داستانهای تاریخی کهن در هر دو کتاب همانند است، بلکه گاه شرح و تفصیل رویدادها و ترکیبات و عبارات بکار رفته در هر دو کتاب بسیار نزدیک و مشابه است. برای مثال: در شرح داستان زال در کتاب غررالسیر، وقتی زال از منوچهر در خواست بازگشت و دیدار پدر خود را کرد، منوچهر به او گفت: «انک لست تشتاق اباک و انما تشتاق ابنه مهرب»^(۱) در شاهنامه نظیر همین گفته را می توان یافت:

بدو گفت شاه ای جوانمرد گرد یک امروز نیزت بسباید سپرد
ترا بویه دخت مهربا خاست دلت را هس سام زابل کجاست؟

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۴)

و یا در «غرراخبار» ثعالبی می خوانیم که سام پس از دریافت نامه زال در باب ازدواج او با رودابه گفت:

«من کانت الطيور اظاره و الجبل منشاءه سأل اباه مثل هذه الحاجه»^(۲)

در شاهنامه همین سخن آمده است:

چنین داد پاسخ که آمد پدید سخن هر چه از گوهر بد سزید
چو مرغ ژیان باشد آموزگار چنین کام دل جوید از روزگار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۷۹)

البته در جای جای کتاب ثعالبی، می توان تفاوتهای آشکاری با شاهنامه یافت که این تفاوتها در مقابل موارد تشابه بسیار ناچیز است. به نظر مترجم کتاب ثعالبی (زنتبرگ) این تفاوتها ناشی از توجه ثعالبی به تلخیص روایات و از سویی به سبب تفصیل و مبالغه‌ای است که فردوسی در اشعارش به کار برده است.^(۳) دکتر ذبیح الله صفا، مؤلف «حماسه سرایی در ایران»، این وجه تفاوت را ناشی از آن می داند که اولاً ثعالبی مطالب کتاب را

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۹۸.

۲- همان، ص ۸۳.

۳- تاریخ ثعالبی، مقدمه مترجم، ص ۱۰۰.

مختصر کرده و ثانیاً در تألیف کتاب خود از تاریخ طبری هم استفاده کرده است.^(۱) از مطالعه دقیق تاریخ ثعالبی در می‌یابیم که نویسنده هرگاه مطلبی را مطابق با اساس و مبانی تفکر خود یا جامعه نیافته است، آن را حذف کرده و در واقع به‌گزینی و تلخیص کرده است. شایان ذکر است که ثعالبی در جایی به علت این به‌گزینی اشاره کرده است و آن مقدمه داستان زال می‌باشد؛ نویسنده بعد از روایت پرورش زال توسط سیمرغ چنین گفته: «من درستی این داستان را برگردن نمی‌گیرم، هر چند زبازد همگان باشد، در هر جا و هر زمان بر زبان هر کس در آید که با آن شاهان را سرگرم کنند یا آنانکه هنگام بی‌خوابیها به قصه پردازان گوش فرا می‌دهند از آن لذت برند و این عهد باستان سخنان شگرف بسیار بود: کسی که هزار سال عمر کرد، فرمانبرداری جنیان و شیاطین از پادشاهان، یا تیراندازی که از طبرستان تیری رها کرد و در طخارستان فرود آمد و جز اینها که اگر گویم به درازا خواهد کشید. برای ما اینگونه سخنان، جز معجزات پیامبران که سلام بر آنان باد، سخنانی شیرین و سرگرم‌کننده است.»^(۲) قابل توجه است که اکثر تفاوت‌های شاهنامه و تاریخ ثعالبی مربوط به نکاتی است که نوعی خرافه و یا خارق‌عادت مطرح باشد. از جمله اختلاف‌های دو کتاب در داستان منوچهر عبارتند از:

- در تاریخ ثعالبی روایت منوچهر شاه با ستاره شمر در باب ازدواج زال و رودابه و چیستانهایی که در بزم آزمون حل آنها به زال پیشنهاد شده دیده نمی‌شود.
- از تولد شگفت رستم از پهلوی رودابه و یاری جستن زال از سیمرغ در این امر، در تاریخ ثعالبی اثری نیست.

فقط به این نکته اشاره شده است که: «... چون هنگام زایمان رسید، پس از کوشش بسیار و درد سخت نوزادی چون پاره ماه و بچه شیر آورد...»^(۳) در حالیکه فردوسی در کیفیت زادن رستم و شکافتن پهلوی رودابه گفته است:

بیامد یکی موبدی چرب دست مر آن ماه رخ را به می‌کرد مست

۱- حماسه سرایی در ایران، ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۲ش، ص ۱۰۵.

۲- تاریخ ثعالبی، ص ۵۲.

۳- تاریخ ثعالبی، ص ۷۰.

بکافید بی رنج پهلوی ماه بستابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید که کس در جهان این شگفتی ندید

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۳۸)

- از موارد دیگری که ثعالبی از ذکر آن خود داری کرده است، شرح دلیریهای رستم در

دوران کودکی و «پیل سپید» و داستان «دژ قلعه سپند» می باشد.

- مورد دیگر به دنیا آمدن منوچهر، فرزند ایرج است. در شاهنامه منوچهر نوّه ایرج

معرفی شده در حالیکه ثعالبی در این باره نوشته است: «در همان هنگام که سوگ ایرج برپا

بود، همسر او که ماه آفرید نام داشت از او باردار بود و چون بزاد، فرزندش از هرکس به

افریدون مانده تر بود. چون او را بخواست و دید که مانده اوست، خوشدل گشت و گفت:

منوچهر، یعنی که به من شبیه است».^(۱)

بنابر شاهنامه بعد از مرگ ایرج، فریدون حداقل یک نسل منتظر تولد منوچهر بود:

فریدون چو روشن جهان را بدید به چهر نو آمد سبک بنگرید

چنین گفت کز پاک مام و پدر یکی شاخ شایسته آمد ببر

می روشن آمد ز پرمایه جام مر آن چهر دارد منوچهر نام

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۹)

- از دیگر تفاوت‌های شاهنامه و «غررالسیر» در داستان منوچهر، خطابه‌ای است که مؤلف

«غررالسیر» بطور مفصل بدان پرداخته و به خطابه منوچهر معروف است. نظیر خطابه‌ای

که در تاریخ طبری به تفصیل از آن یاد شده است.

ولی در شاهنامه اثری از این خطابه نیست فقط در ابتدای بر تخت نشستن، منوچهر

موبدان و بزرگان را فرا خوانده، سوگند نامه‌ای در حمد و ستایش یزدان و شرح وظایف

شاهی خود ایراد کرده است، چنانکه:

چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد جهان را سراسر همه مژده داد

بداد و به آیین و مردانگی به نیکی و پاکی و فرزاندگی

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۴۰.

منم گفتم بر تخت گردان سپهر همم خشم و جنگست و هم داد و مهر
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۵)

و نیز:

بدان را ز بد دست کوتاه کنم	زمین را به کین رنگ دیبه کنم
گراینده گرز و نماینده تاج	فروزنده ملک بر تخت عاج
ابا این هنرها یکی بنده ام	جهان آفرین را پرستنده ام

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۶)

این خطابه در تاریخ ثعالبی از نظر مضمون با شاهنامه متفاوت است. در تاریخ ثعالبی خطابه همچون خط مشی است برای توصیف وظایف شاهان و دستگاه حکومتی نسبت به مردم و متقابلاً وظایف مردم نسبت به حکومت و سلطنت؛ در حالیکه در شاهنامه منوچهر فقط به توصیف قدرت خود و شرح آنچه خواهد کرد، پرداخته است. واضح است که ثعالبی خطبه منوچهر را از روی خطبه موجود در تاریخ طبری تلخیص کرده است. - اختلاف دیگر دو کتاب، ذکر نام یاران منوچهر در جنگ با سلم و تور می باشد. ثعالبی از میان یاران منوچهر تنها به نام «قارن» فرزند «کاوه» بسنده کرده است، در حالیکه فردوسی از پهلوانی چون: گرشاسب، سام، نریمان، شیروی، قارن و قباد در کنار منوچهر نام برده است:

منوچهر با قارن پیلتن	برون آمد از بیشه نارون
چپ لشگرش را به گرشاسب داد	ابر میمنه سام یل با قباد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۹)

- از جمله تفاوت‌های مهم شاهنامه و تاریخ ثعالبی، مسأله زمان حمله افراسیاب تورانی به ایران زمین است. ثعالبی از حادثه حمله افراسیاب و محاصره منوچهر و نیز عقد پیمان صلح میان افراسیاب و منوچهر در زمان پادشاهی وی یاد کرده است؛ در حالیکه فردوسی حمله افراسیاب به ایران زمین و در نتیجه جنگ میان ایرانیان و تورانیان را به زمان پادشاهی نوذر پسر منوچهر ارتباط داده است. در این مورد، ثعالبی از مأخذ دیگر خود یعنی تاریخ طبری پیروی کرده است.

- اختلاف دیگر آن است که: در شاهنامه فردوسی درباره تقسیم کشور میان فرزندان فریدون و حدود فروانروایی هر یک آمده است: فریدون کشور خود را میان سه پسرش تقسیم کرد، روم را به سلم، توران را به تور و ایرانشهر را به ایرج داد، اما در تاریخ ثعالبی حدود فرمانروایی سه پسر فریدون دقیقتر مشخص شده و آمده است: «... و این چنان بود که وی [فریدون] سلم را ولایت روم و مغرب داد و تور را سرزمینهای مشرق که عبارت بود از شهرهای ترک و چین و هند، و به ایرج ایرانشهر را که مرکز و میانه زمین و خط اعتدال و مهمترین کشورها بود از ناحیه خراسان و عراق و فارس و کرمان و اهواز و گرگان و طبرستان تا حدود شام، واگذار کرد...»^(۱)

خلاصه آنکه، در نقل داستان منوچهر میان تاریخ ثعالبی و شاهنامه فردوسی، هر چند هر دو دارای منابع تقریباً مشترک هستند، تفاوتهایی به چشم می خورد که ناشی از تلخیص روایات توسط ثعالبی و استفاده او از تاریخ طبری است.

در «مجمل التواریخ و القصص»:

کتاب «مجمل التواریخ و القصص» از مؤلف نامعلوم، تألیف حدود ۵۲۰ هجری قمری،^(۲) شامل روایات و حکایت‌های تاریخی مربوط به پادشاهان و حکام ایران زمین است و مؤلف کتاب خود را بر اساس روایات مورخان پیشین و یا اسناد تاریخی نگاشته است. نویسنده کتاب در تألیف آن از کتابهایی چون شاهنامه فردوسی، مروج الذهب مسعودی و تاریخ طبری سود جسته است؛ از این رو مطالب مندرج در «مجمل التواریخ» بسیار شبیه مآخذ آن است و گاه فقط به نقل قول از آنها اکتفا کرده است. بعضی مآخذ این کتاب اکنون از بین رفته است.

صاحب «مجمل التواریخ و القصص»، به داستان منوچهر و پادشاهی او، جز مختصر اشاره‌ای نکرده است. مؤلف در جایی از فرزندان فریدون به نامهای سلم و تور و ایرج یاد کرده و در روایتی منوچهر را فرزند «تاج بن فریدون» معرفی نموده است: «منوچهر بروایتی

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۳۵.

۲- مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸ ش، مقدمه مصحح، ص ۲۷.

گویند از فرزندان تاج بن فریدون بودست آنک رود مهران گشادست»^(۱) و پس از این روایت، سخن فردوسی و طبری را درباره نسب منوچهر عیناً ذکر کرده و نتیجه گرفته است که: «... بهمه روایت [منوچهر] نبیره ایرج بودست و فرزندش طهماسب بود که پدر بودست زاب را...»^(۲) و در ادامه داستان از پسر دیگر منوچهر، «نوذر» سخن گفته و به جنگ او با افراسیاب و کشته شدنش اشاره کرده است.

مؤلف «مجمل التواریخ» در جای دیگر از «زو» یا «زاب» جانشین منوچهر سخن رانده است و «زو» را پسر «طهماسب» پسر منوچهر معرفی کرده، داستان خشم گرفتن منوچهر بر «طهماسب» را از تاریخ طبری نقل نموده است؛ چنانکه: «... و اندر تاریخ جریر چنانست که منوچهر برین پسر [طهماسب] خشم گرفت و از پدر بگریخت به دور جایی، و او را زنی بود از قرابت، نام او مادرک سپس زاب از وی بزاد چون منوچهر بشنید از پسر خشنود گشت و او را باز خواند»^(۳).

دیگر آنکه، نویسنده کتاب، بر خلاف مؤلف تاریخ طبری که «گرشاسب» را وزیر «زو» دانسته است، از گرشاسب (گرشاسف) به عنوان فرمانروای منطقه‌ای از سرزمین «زو» یاد کرده است.^(۴)

مطالب «مجمل التواریخ و القصص» در باره منوچهر به همین جا ختم می‌شود. در فصل تحلیل داستان منوچهر از این مطالب استفاده خواهد شد. فهرست مندرجات «مجمل التواریخ و القصص» از منوچهر بدین گونه است:

- منوچهر فرزند «تاج بن فریدون» و به قولی نبیره ایرج بود.
- افراسیاب در زمان پادشاهی نوذر، فرزند منوچهر به ایران حمله کرد و نوذر را کشت.
- جانشین منوچهر «زو» یا «زاب» پسر «طهماسب» پسر منوچهر بود.
- گرشاسب «فرمانروای بخشی از سرزمین «زو» بود.

۱- مجمل التواریخ و القصص، مقدمه ص ۲۷.

۲- همان، مقدمه، ص ۲۷.

۳- همان، ص ۲۷.

۴- همان، ص ۲۸.

در کتاب «تاریخ طبرستان»:

«تاریخ طبرستان»، تألیف «بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب» به سال ۶۱۳ هجری قمری^(۱) کتابی است مشتمل بر تاریخ بنیاد سرزمین طبرستان و شهرها و روستاهای تابع آن و روزگار حکمرانان این سرزمین. «بهاء الدین اسفندیار» در این کتاب از ابتدای بنیاد طبرستان و بنای عمارت شهرهای آن تا عصر خود سخن رانده است و در ضمن پرداختن به تاریخ عمارت و آبادانی شهرها، از حکمرانان و پادشاهان وقت و آثار و ابنیه‌ای که آنان بنا کرده‌اند نیز یاد کرده است. مؤلف گاه در شرح بنیاد شهرها به ذکر جزئیات اماکن و تاریخ مرمت آن در زمانهای مختلف پرداخته است.

در ابتدای این کتاب، آنجا که مؤلف سخن از آغاز بنیاد طبرستان می‌گوید، از منوچهر شاه به عنوان نخستین کسی که حدّ «فرشواذگر» آذربایجان و سرو طبرستان و گیل و دیلم و ری و قومس (کومش، گُمش) و دامغان‌گرگان را پدیدار کرد، یاد کرده و نوشته است: معنی «فرشواذ» آن است که «باش خوار» ای عش سالماً صالحاً^(۲) یعنی سالم و نیک زندگی کن. و از قول بعضی از اهل طبرستان «فرشواذجر» را فرش هامون یعنی پادشاه کوه و دشت معرفی کرده است.

یکی دیگر از بناهایی که مؤلف تاریخ طبرستان، اساس آن را به منوچهر شاه نسبت داده است ساخت گنبد بنایی است که بعدها به عنوان مسجد جامع ساری مورد استفاده واقع شد و در زمان «اصفهد خورشید گاو» آن را مرمت کردند. در استحکام این گنبد نوشته است: «... در مقدور هیچ آدمی نیست که از آن عمارت [گنبد مسجد جامع ساری] خشتی جدا کند از استحکام ریخته که فرموده‌اند»^(۳)

در تاریخ طبرستان، علاوه بر منوچهر به دیگر پادشاهان پیشدادی از جمله جمشید و فریدون و آثار و اعمال آنها اشاره شده است. نویسنده اعمالی همچون تسخیر دیوان،

۱- تاریخ طبرستان، بهاء الدین اسفندیار کاتب، تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۰ ش، ج ۱، ص عنوان.

۲- همان، ص ۵۶.

۳- همان، ص ۵۹.

ساختن قلعه‌ها و خندق‌ها و رودخانه‌ها در طبرستان، ذخیره سازی سلاح در حصارها و برتری دادن طبقه اهل علم و دانش بر دیگر اقوام را به جمشید نسبت داده است^(۱) و بدین ترتیب سعی در اثبات قدمت بسیار طبرستان داشته است.

در تاریخ طبرستان، ضمن داستانی از بدنیا آمدن فریدون در دیه «وَر» که قصبه طبرستان می‌باشد، سخن رفته است؛ در این داستان می‌خوانیم: وقتی ضحاک جمشید را کشت، خاندان جمشید از بیم او به کوه دماوند پناه بردند و مادر فریدون در میان آنها بود و فریدون در آنجا بدنیا آمد. از آنجا که کوهستان قابل کشت نبود این قوم به ناحیه «شلاب» که چراگاه‌های خوب داشت نقل مکان کردند وقتی فریدون هفت ساله شد گاوهای وحشی آن منطقه را رام کرده مرکب خود ساخت و در جوانی بقدری شجاع بود که جوانان قوم به او پناه می‌بردند.

چنانکه در این مختصر گفتیم، در کتاب تاریخ طبرستان به منوچهر جز اشاره کوتاهی نشده است و تنها اساس گنبد مسجد ساری و بنیاد حد فرشواذگر به منوچهر نسبت داده شده است.

در «تاریخ گزیده»:

«تاریخ گزیده» تألیف «حمد الله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی» به سال حدود ۷۳۰ هجری قمری نگاشته شده است^(۲) و مشتمل بر تاریخ پادشاهان پیشدادی و کیانی و نیز تاریخ عمومی ایران تا عصر مورخ است. این کتاب به اهتمام «ادوارد براون» انگلیسی در لندن به سال ۱۳۲۰ (ه. ش) به طبع رسیده است. مطالب بخش پادشاهان پیشدادی در تاریخ گزیده، بسیار شبیه شاهنامه و تاریخ ثعالی است؛ از این رو می‌توان گفت هر سه کتاب منابع مشترک دارند و در حقیقت مؤلف تاریخ گزیده برخی مطالب را از شاهنامه و تاریخ ثعالی و گاه از تاریخ طبری، اقتباس نموده است.

مؤلف تاریخ گزیده، پس از ذکر پادشاهی فریدون و تقسیم کشور میان فرزندانش سلم و

۱- تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۵۷.

۲- فرهنگ فارسی، محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴ ش، ج پنجم.

تور و ایرج، به رویداد کشته شدن ایرج به دست برادرانش و اندیشه کین خواهی فریدون و تولد منوچهر اشاره کرده است. «مستوفی» نیز چون فردوسی در کتاب خود، نسب منوچهر را پس از از دو نسل به فریدون رسانده، ماجرای تولد منوچهر را عیناً، همچون شاهنامه نقل کرده است. چنانکه: «... از ایرج دختری مانده بود و فریدون او را به نبیره خود داد اگر چه نامدار نبود، منوچهر از ایشان متولد شد. فریدون او را تربیت کرد تا چون به مردی رسید کین ایرج، از سلم و تور باز خواست و هر دو را بکشت و سرهایشان پیش فریدون فرستاد این دشمنی در میان ایران و توران بماند...»^(۱)

«حمد الله مستوفی»، در جای دیگر از خاندان منوچهر نام برده، نسبت منوچهر را چنین ذکر کرده است: منوچهر پسر «میشخوریان» پسر «هوشنگ» پسر فریدون که پس از کین خواهی ایرج بر تخت سلطنت نشست.^(۲) منوچهر صد و بیست سال پادشاهی کرد و پس از او پسرش نوذر جانشین وی گردید.

همچنین، مؤلف تاریخ گزیده به آثار و اعمال منوچهر و فریدون در زمان سلطنت آنها اشاره کرده است؛ چنانکه ساختن بارو و خندق برای شهرها را به فریدون نسبت داده و تهیه تریاک برای دفع زهر مار افعی را از اعمال فریدون دانسته است. ظهور «گوش فیل دندان» کسی که ادعای خدایی می کرد را به عهده فریدون نسبت داده و نمود را از تخمه «گوش فیل دندان» شمرده است. درباره آثار و اعمال منوچهر چنین نوشته است: «... و او جهان پهلوانی به سام بن نریمان داد و از کوهها ریاحین گرد کرد و بکشت و چهار دیوار گرد آن بکشید و باغ ساخت و آنرا بوستان نام نهاد و دهقانی او پدید آورد و فرمود تا هر دیهی را زعیمی باشد و هر شهری را رئیسی، موسی پیغمبر و یوشع بن نون در عهد منوچهر بودند.»^(۳)

بر اساس بخشی از تاریخ گزیده، داستان حمله افراسیاب به ایران زمین و سلطه و پادشاهی او در زمان سلطنت نوذر، جانشین منوچهر اتفاق افتاده است و افراسیاب پس از

۱- تاریخ گزیده، حمد الله مستوفی به اهتمام، ادوارد براون، ترجمه لندن، ۱۳۲۸ش، ۱۹۱۰م، ص ۸۹.

۲- تاریخ گزیده، ص ۹۰.

۳- همان، ص ۹۰.

اسارت و کشتن نوذر، مدت هفت سال بر ایران حکومت راند، دست به ویرانگری و غارت زد؛ تا اینکه سام نریمان بر او پیروز شد و افراسیاب را از ایران بیرون راند و پادشاهی را به «زو» پسر «طهماسب» واگذار کرد.^(۱) داستان غلبه افراسیاب بر سرزمین ایران در تاریخ گزیده، با آنچه در شاهنامه فردوسی آمده است تطبیق می‌کند و گاه جزئیات دو داستان نیز با هم شبیه‌اند.

سر فصل مطالب «تاریخ گزیده» درباره منوچهر چنین است:

- فریدون کشور خود را میان سه پسرش تقسیم نمود و ایران را به ایرج داد.
- سلم و تور بر ایرج رشک بردند و او را کشتند.
- فریدون برای کین خواهی منتظر تولد منوچهر بود.
- نسبت منوچهر بعد از دو نسل به فریدون می‌رسید و نام پدرش «میشخوریان» بود.
- منوچهر کین ایرج را خواست و بر تخت شاهی نشست و یکصد و بیست سال پادشاهی کرد.
- پس از منوچهر پسرش نوذر به سلطنت رسید.
- افراسیاب در زمان حکومت نوذر به ایران حمله کرد و هفت سال بر ایران حکومت کرد.
- سام نریمان، افراسیاب را مغلوب کرد و «زو» پسر «طهماسب» را بر تخت سلطنت نشاند.

۱- تاریخ گزیده، ص ۹۰.

فصل دوم

فصل دوم

«منوچهر، شاه ایران»

در بخش نخست این گفتار، چنانکه دیدیم، ردپای داستان منوچهر در متون دوره پیش از اسلام و دوره اسلامی از نظر گذشت و به موارد تشابه و اختلاف میان این متون مختصر اشاره ای شد.

در این بخش به زندگانی منوچهر، شاه ایران، از زمان پادشاهی فریدون و تقسیم کشور میان فرزندانش تا جانشینی منوچهر پرداخته خواهد شد و در ضمن داستان زندگانی منوچهر، روایات هر یک از متون با یکدیگر مقایسه و تجزیه تحلیل می شود؛ البته اساس کار بر مبنای شاهنامه فردوسی نهاده شده است و نکات مبهم و مهم داستان منوچهر مورد بررسی قرار می گیرد.

پادشاهی فریدون و تقسیم کشور میان فرزندان او:

در حماسه ملی ما، فریدون پسر «اثفیان» بعد از دوران هزار ساله حکومت ضحاک بر تخت سلطنت نشست. فریدون در اوستا «ثراتئون» (θrátæuna) است که بعد از غلبه بر ضحاک به پادشاهی رسید و با دیوان مازندران جنگید. در بندهشن سلسله نسب فریدون چنین است:

«فریدون پسر اسفیان پرگاو، پسر اسفیان سوک گاو، اسفیان بورگاو، پسر اسفیان سیاه گاو، پسر اسفیان سفیدگاو.... پسر ویونگهان (Vayvanghán)»^(۱) و در جای دیگر از بندهشن درباره خانواده فریدون می خوانیم: «... از اسفیان پرگاو فریدون زاد که کین جم خواست. فرزندان دیگر او، بر مایون و کتیون اند. فریدون از ایشان پر قره تر بود»^(۲)

۱- بندهشن، مهرداد بهار، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۷۰ ش، ص ۴۹.

۲- همان، ص ۴۹.

باید گفت در واقع توتم خاندان فریدون گاو بوده است و «فریدون» در حقیقت نام خانوادگی قومی از ایرانیان بوده که مرکز حکومت آنان نواحی مرکزی و غرب سرزمین ایران را شامل می‌شده است. بر این اساس است که تصور دوره پانصد ساله پادشاهی برای خاندانی به نام «فریدون» امکان‌پذیر می‌شود.

بنابر بیشتر متون تاریخی، فریدون یکی از پادشاهان پیشدادی بود که بعد از حکومت «بیوراسب» (ضحاک) بر ایران سلطنت کرد. در شاهنامه آمده است:

فریدون چو شد بر جهان کامگار	ندانست جز خویشتن شهریار
برسم کیان تاج و تخت مهی	بیارست با کاخ شاهنشهی....
ز ضحاک شد تخت شاهی تهی	سر آمد بر روزگار مهی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۷۹، و ۸۰)

طبق روایات ملی، فریدون ضحاک را در کوه دماوند بند کرد و روز بند کردن ضحاک را عید گرفت و آن را مهرگان نامید و بدین ترتیب دوره سلطنت خاندان فریدون، همراه با صلح و آرامش آغاز شد. با بر تخت نشستن فریدون، دوره هزاره ساله استیلای نیروی شر و اهریمنی ضحاکیان به پایان رسید. ولی این روزگار خوش دیری نپایید و پس از چندی با تقسیم کشور میان فرزندان فریدون، زمینه کشمکش و آشوب فراهم شد. کریستن سن، مؤلف «کیانیان»، داستان تقسیم کشور میان سه پسر فریدون و نیز داستان منوچهر را مربوط به توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران، دانسته و نوشته است: «توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران باعث شد که منوچهر (منوش چیتر) جای معینی بعد از «ثرات آن» یعنی فریدون و به عنوان گیرنده انتقام ایرج پسر فریدون تلقی شود.

زیرا در همین فواصل داستان تقسیم جهان میان سه پسر فریدون وارد تاریخ اساطیری شده بود».^(۱)

بنابر شاهنامه پایتخت فرمانروایی او سرزمین «تمیشه» بوده است:

از آمل گذر سوی تمیشه کرد نشست اندر آن نامور بیشه کرد

۱- کیانیان، کریستن سن، ترجمه ذبیح الله صفا، انتشارات علمی فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ش، ص ۱۵۲.

کجا کز جهان گوش خوانی همی جز این نیز نامش ندانی همی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۸۱)

صاحب «مروج الذهب»، پایتخت فریدون را «بابل» دانسته و نوشته است: «پایتخت فریدون بابل بود و این اقلیم را به نام یکی از دهکده‌های آن نامیده‌اند که بابل نام دارد و بر ساحل یکی از نهرهای فرات و سرزمین عراق به یک فاصله از شهر معروف جسر بابل و رود نرس است».^(۱)

«حمزه اصفهانی»، در کتاب «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» محل فرمانورایی فریدون را اقلیم «هنیره»، معرفی کرده است. آنچه پیداست محل فرمانورایی فریدون باید یکی از شهرهای ایران شهر بزرگ باشد که به گفته ثعالبی شامل ناحیه خراسان و عراق و کرمان و اهواز و گرگان و طبرستان تا حدود شام بوده است.^(۲) از میان این نواحی^(۳) بیشتر مورخان به ناحیه طبرستان اشاره کرده‌اند و بر طبق شواهد طبرستان معتبرتر است. گفتیم که فردوسی به شهر تمیشه که از شهرهای طبرستان است اشاره دارد. تمیشه یا طمیس در «معجم البلدان» چنین معرفی شده است: «طمیس، شهری از دشتهای طبرستان و فاصله‌اش تا ساریه شانزده فرسخ است و در منتهی الیه طبرستان از ناحیه خراسان و گرگان قرار دارد».^(۴)

روزگار سلطنت فریدون در تاریخ، فصلی از نبرد میان نیکی و بدی است که شاخص آن جنگ فریدون و کاوه با ضحاک است که پس از آن نبرد میان نیکی و بدی به صورت جنگهای کین خواهی سر بر آورده است و جنگهای کین خواهی در حماسه ملی ما پس از کشته شدن فرزند فریدون، ایرج، به دست برادرانش شکل گرفته است.

باید گفت نبرد میان خوبی و بدی از آیین «مزدایسنایی» و اندیشه ایرانیان پیش از اسلام، مایه گرفته و در شاهنامه از جنگ «طهمورث» با دیوان آغاز می‌شود. در واقع دیوان

۱- مروج الذهب، ص ۲۱۹.

۲- تاریخ سنی ملوک الارض و انبیاء، حمزه اصفهانی، ص ۳۳.

۳- هنیره، بابل و طبرستان.

۴- معجم البلدان، یاقوت حموی، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، انتشارات دار الکتاب، بیروت، ۱۹۹۰ م، (ترجمه شد).

قدیمی‌ترین دشمنان آریاییها بودند که آسیب آنها پیش از حمله تورانیان به ایران رسید. در حماسه ملی ما، دیوها، مردمی صاحب تمدن و دارای هنر و دانش و جنگ آوری معرفی شده‌اند؛ چنانکه دیوان خط را به «طهمورث» آموختند. در شاهنامه فردوسی پس از داستان جنگ «سیامک» با دیوان، داستان دیوان مازندران آغاز شده است بر اساس ابیات شاهنامه دیوان مازندران، انسانهایی متمدن بوده‌اند. سام هنگام وصف اعمال خود در مازندران، نزد منوچهر چنین گفته است:

برفتم بر آن شهر دیوان نر
چه دیوان که شیران پرخاشخر
که از تاری اسپان تکاورترند
زگردان ایران دلاور ترند
سپاهی که سگسار خوانندشان
پلنگان جنگی نمایندشان

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۹۵)

در شاهنامه، دیوان مازندران خطرناکترین دشمنان ایران شمرده شده‌اند که شاهان کمتر به پیکار با آنان دست زده‌اند. بنابر روایت مذهبی، فریدون بادیوان مازندران جنگیده است ولی این داستان در روایت ملی ما مسکوت مانده است^(۱) و منوچهر و نوذر و کیقباد نیز طبق گفته شاهنامه با دیوان نجنگیده‌اند:

ابا لشگر گشن و گرزگران
نکردند آهنگ مازندران

(شاهنامه، ج ۲، ص ۳۱)

آنچه پیداست، اینکه دیوان گروهی از انسانهای نیرومند و قوی بودند که پیش از ورود آریاییها در سرزمین ایران و نواحی آن چون مازندران ساکن بوده و مذهبی غیر از آیین «مزد یسنا» داشته‌اند و از این لحاظ، آریاییها که کیش «مزدیسنا» داشتند آنان را مشرک یا «دیویسنان» (Daeva yasnán) خطاب می‌کردند. (۲) و (۳)

چنانکه در پایان داستان اکوان دیو می‌خوانیم:

تو مردیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد زیزدان سپاس

۱- کیانیان، کریستن سن، ص ۶۸.

۲- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۶۰۵.

۳- دانشنامه مزدیسنا، جهانگیر اوشیدری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱ش، ص ۴۳۸.

هر آنکو گذشت از ره مردمی ز دیوان شمر مشمر از آدمی
 خردگر بر این گفته نگرود مگر نیک مغزش همی نشنود
 گر آن پهلوانی بود زورمند ببازو سستبر و ببالا بلند
 گوان خوان و اکوان دیوش مخوان که بر پلهوانی بگردد زیان

(شاهنامه، ج ۴، ص ۷۱۰)

و اما مهمترین بخش داستان فریدون، تقسیم قلمرو خود میان سه پسرش و کشته شدن ایرج به دست برادران و کین خواهی منوچهر است. بنابه گفته فردوسی، فریدون از سه همسر خود صاحب سه فرزند به نامهای سلم و تور و ایرج بود که خصوصیات روانی و رفتاری آنان با یکدیگر تفاوت داشت.

در اوستای موجود، از ماجرای تقسیم کشور فریدون سخنی نرفته است؛ تنها در فقره ۱۴۳ از یشت ۱۳ (فروردین یشت) به کشورهای «آئیریئَن» (Airiyana) و «توئیریئَن» (Toiriyana) و «سئیریمیئَن» (Sairimiyana) اشاره شده و فروشی های زنان و مردان آن ستوده شده است. همچنین در فقره ۱۳۱ از همین یشت فروشی «منوش چیتر» (Manuš cīθra) پسر «آئیری» (Airiya) ستوده شده است و بدین ترتیب نامی از ایرج، یکی از پسران فریدون آمده است. گمان می رود مؤلف «فروردین یشت» از داستان تقسیم جهان میان پسران ثراتئون (θarāteuna) اطلاع داشته است.

در فصل ۳۳ بندهشن راجع به این داستان می خوانیم: «در هزاره سوم فریتون (فریدون) کشور بخش کرد، سرم و تورج (تور) ایرج را کشته و فرزندان هوبختگان (Hawbaxtagán) را پراکندند. اندر همین هزاره منوشچهر زاد و کین ایرج بخواست»^(۱)

شایان ذکر است که داستان تقسیم ممالک توسط فریدون، مستلزم وجود یک حکومت متحد در ایران باستان است که بنا بر شواهد تاریخی، چنین موقعیتی مربوط به دوره حکومت اشکانیان است؛ روزگاری که کشور ایران از طرف دشمنان شمالی و غربی و شمال شرقی تهدید می شد.

۱- یشت ها، ج ۲، ص ۱۰۰.

به نظر می‌رسد فکر تقسیم کشور بین نامدارانی چون سلم و تور و ایرج، برای محافظت بیشتر و بهتر مرزهای سرزمین ایران در دوره حکومت اشکانیان صورت گرفته باشد. باید گفت، اساساً داستان تقسیم یک سرزمین میان سه برادر، که پسر کوچکتر صاحب پایتخت و مرکز حکومت می‌شود، از گذشته‌های دور بین اقوام شمال شرقی ایران رایج بود و آریاییها این داستان را از قوم هند و اروپایی به یاد داشتند. «هردوت از فقرات ۵ تا ۷ کتاب چهارم خود یکی از داستانهای قوم (Saka) را نقل کرده که بنابر آن «کولاگزیسیس» (Kulágzāisis) یعنی کولاشاه ممالک خود را میان سه پسر خویش تقسیم کرد و قسمت اصلی را به کهنترین آنان داد».^(۱)

چنانکه پیداست اصل داستان در یک روزگار به ایرانیان شمال شرقی رسیده و سپس به صورت داستان تقسیم کشور فریدون در آمده است و در مرحله توسعه داستانی تاریخ ملی ما که - مربوط به ایران میانه می‌باشد - جای خود را یافته است.

داستان تقسیم کشور فریدون، علاوه بر شاهنامه و متون پهلوی، در متون دوره اسلامی نیز دیده می‌شود از آن جمله در تاریخ ثعالبی، تاریخ گزیده، تاریخ طبری، مروج الذهب، مجمل التواریخ، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء و آثار الباقیه، رد پای این داستان یافت می‌شود. کلیات داستان در تمام این متون یکی است یعنی فریدون سرزمین را میان پسرانش تقسیم کرد و ایرانشهر و پایتخت را به ایرج فرزند کهنتر خود واگذار نمود بعد دو برادر ایرج را به قتل رساندند و منوچهر در کین خواهی خون ایرج، سلم و تور را کشت. فقط به علت استفاده مورخان از نسخه‌های متفاوت، گاه در ذکر نامها و یا جزئیات نبرد منوچهر با سلم و تور و یا زمان تولد و سلسله نسب منوچهر، اختلافهایی دیده می‌شود؛ برای مثال: طبری در تاریخ خود از برادران ایرج با نامهای سرم و توج^(۲) یا طوج یاد کرده است و نیز چنانکه گذشت موقعیت دقیق مرکز حکومت هر یک را مشخص نموده است، و یا مسعودی در «مروج الذهب» پایتخت فریدون را بابل دانسته، در حالیکه فردوسی و دیگر مورخان، طبرستان و همیشه را پایتخت فریدون ذکر کرده‌اند.

۱- حماسه سرایی در ایران، ص ۴۷۱.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸.

اینکه چرا قبل از فریدون، هیچیک از فرمانروایان به تقسیم قلمرو تحت تسلط خود میان پهلوانان و یا فرزندان خود اقدام نکرده‌اند، جای بحث دارد. یک علت می‌تواند ظهور ضحاک به عنوان یک یاغی و تهدید بزرگ برای ایران، از ناحیه جنوب غربی باشد. در روزگار فریدون، پس از تهاجم ضحاک ازدها صفت با آن خصایص ویرانگرانه‌اش، ایران‌زمین نیاز به محافظت و پاسداری بیشتر داشت از آن رو، مناسب‌ترین زمان برای رویداد تقسیم جهان، روزگار فرمانروایی فریدون بود.

فریدون که تجربه تلخی از هجوم و تسلط اقوام بابل‌ی به سرزمینش داشت، لازم دید این سرزمین بزرگ را میان فرزندانش تقسیم کند تا هر یک به مرزداری و حفاظت منطقه‌ای بپردازند.

روشن است که فریدون می‌دانست میان سه فرزندش که از سه همسر او بودند، تفاوت‌هایی از نظر خصوصیات اخلاقی و رفتاری وجود دارد. پس برای اینکه گزینش درستی کند و مناطق را مطابق با توانایی هر یک به آنان واگذار نماید، بسیار سنجیده رفتار کرد و فرزندان خود را از نظر خرد و توانایی آزمود. فریدون شاید در این آزمون از همان تجربه‌ای استفاده کرد که قبلاً پدرش، آبتین در مورد او و برادرانش بکار برده بود.

تشابه سرگذشت فریدون و ایرج:

باید گفت: ایرج در تاریخ داستانی ما، تقریباً وضعیتی مشابه فریدون دارد و این یک نمونه از موارد تشابه میان پدران و پسران در حماسه ملی ماست. فریدون نیز دو برادر بزرگتر از خود داشت که در شاهنامه، با صفت آزاده یعنی ایرانی و آریایی وصف شده‌اند:

برادر دو بودش دو فرخ همال ازو هر دو آزاده مهتر به سال

(شاهنامه، ج، ص ۶۵)

گفتنی است، بر خلاف داستان ایرج و برادرانش، میان فریدون و برادران کینه و دشمنی برقرار نبود و این به علت مشترک بودن هدف هر سه برادر یعنی نبرد با ضحاک بود، ولی در مورد ایرج، مسأله بر سر تقسیم زمین بوده است. در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان»، زیر

عنوان پدران و پسران شبیه هم به برخی از این شباهتها اشاره شده است.^(۱) جالب توجه این است که فریدون برای آزمودن سه فرزند خود، پیش روی آنها همچون اژدها، ظاهر شد و چون اژدهایی نخست نزد سلم رفت که سلم از او گریخت، سپس روی به تور آورد، تور نیز بعدی از چندی درنگ گریخت، سرانجام در برابر ایرج ظاهر شد و ایرج به نبرد با او ایستاد.

واضح است که فریدون برای تسلیم تخت شاهی و سرزمین ایرانشهر به مطمئن‌ترین فرزند از نظر خرد و شجاعت، آن سه را محک زد و بدین وسیله خواست فر شاهی - یعنی خصوصیت و توانایی نهفته در انسان - را در یکی از فرزندانش بیابد. به قالب اژدها رفتن، یعنی به شکل دشمن ظاهر شدن. این اژدها نظیر همان ضحاک بود که خونخوارترین دشمن ایران محسوب می‌شد. بر آمدن آتش از دهان اژدها نیز، همان ویرانگری و ناسزاگویی و عریده جویبهایی است که از یک دشمن خونخوار سر می‌زند:

بیامد بسان یکی اژدها کزو شیرگفتی نیابد رها
خروشان و جوشان بجوش اندرون همی از دهانش آتش آمد برون

(شاهنامه بروخیم، ج ۲۰۱، ص ۷۵)

یکی از عناصر بارز شاهنامه، همین آزمونهاست و این نشان دهنده میزان توجه شاهان و فرمانروایان ایرانی به خرد و دانش و توانایی قهرمانان و پهلوانان خویش است، چنانکه بعدها منوچهر خود در بزم آزمونی خرد و قدرت زال را آزمود و یا در ور سیاوش، پاکی و درستی سیاوش آزموده شد. پیداست که شاهان ایران زمین نسنجیده اقدام نمی‌کردند و در کنار مشورت با بزرگان، از روش آزمون نیز در تصمیم‌گیریها سود می‌جستند.

فریدون سبک ساز رفتن گرفت سخن را زهر کس نهفتن گرفت
برادر دو بودش دو فرخ همال ازو هر دو آزاده مهتر بسال
یکی بود از یشان کیانوش نام دگر نام پرمايه شاد کام
فریدون بریشان زبان برگشاد که خرم زئیدای دلیران و شاد...

۱- زندگی و مرگ پهلوانان، اسلامی ندوشن، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸ ش. ص ۱۰۲.

بیارید داننده آهنگران، یکی گرز فرمود باید گران
 چو بگشاد لب هر دو بشتافتند ببازار آهنگران تاختند...
 هر آنکس کزان پیشه بدنامجوی بسوی فریدون نهادند روی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۶۵)

چنانکه پیداست، فریدون همچون ایرج در موقعیت برتری از دو برادر بزرگترش قرار داشته است و تالب می‌گشوده، آنان از امر او اطاعت می‌کرده‌اند. به نظر می‌رسد فریدون و برادرانش از مادر جدا بودند، چون وقتی مادر فریدون سرگذشت کودکی فریدون را شرح داده است، دربارهٔ فرزندان دیگر خود چیزی نگفته، چه اگر فرزندی دیگر نیز داشت از ترس ضحاک، برای محافظت او نیز تلاش می‌کرد و نامی از آنها می‌برد. در شاهنامه از زبان مادر فریدون فرانک درباره فرزندش می‌خوانیم:

پدر بدترا و مرا نیک شوی نبدروز روشن مرا جز بدوی
 چنان بد که ضحاک جادوپرست از ایران بجان تو یازید دست
 ازو من نهانت همی داشتم چه مایه به بد روز بگذاشتم
 پدرت آن گرانمایه مرد جوان فدا کرده پیش تو روشن روان...
 سربابت از مغز پرداختند، همان اژدها را خورش ساختند.

(شاهنامه، ج ۱، ص ۶۰)

برادران فریدون نیز همچون سلم و تور، چون تخت را موافق فریدون دیدند، بر او رشک برده و شب هنگام به قصد هلاک او، مخفیانه از کوه سنگ به روی او ریختند که سنگ بر سر فریدون فرو نیفتاد:

چو ایشان از آن کوه کردند سنگ بدان تا بکوبد سرش بی درنگ
 از آن کوه غلطان فرو گاشتند مر آن خفته را کشته پنداشتند
 بفرمان یزدان سرخفته مرد خروشیدن سنگ بیدار کرد
 بافسون همان سنگ بر جای خویش ببست و نغلطید یک ذره پیش

(شاهنامه بروخیم، ج ۱ و ۲، ص ۴۹)

بنابر بندهشن، فریدون دو برادر به نامهای «برمایون» و «کتایون» داشت که خود از آنها

پرفره‌تر بود. در بندهشن می‌خوانیم: «از اسفیان پرگاو فریدون زاد که کین جم خواست. فرزندان دیگر او برمایون و کتایون‌اند. فریدون از ایشان پرفره‌تر بود.»^(۱)

یکی دیگر از موارد تشابه میان فریدون و ایرج، نبرد فریدون و برادرانش با ضحاک اژدهافش از یک سو و نبرد سلم و تور و ایرج با اژدهایی که فریدون برای آزمودن توانایی به میدان فرستاد، از سوی دیگر می‌باشد.

در شاهنامه از نبرد فریدون و برادرانش این گونه یاد شده که ضحاک در خواب دید:

چنان دید کز کاخ شاهنشهان سه جنگی پدید آمدی ناگهان

دو مهتر یکی کهتر اندر میان ببالای سرو و بفرکیان

کمر بستن و رفتن شاهوار بجنگ اندرون گرزه گاو سار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۵۳)

فریدون از تجربه نبرد خود و برادرانش با ضحاک یاد کرده، فرزندان را به نبرد اژدهافش رهسپار کرد تا نیروی آنان را بیازماید، در این جنگ، ایرج که پسر کهتر بود، همچون پدرش، فریدون، بر اژدها چیره شد و برادران گریختند:

ز دلشان همی خواست که آگه شود زبدها گمانیش کوته شود

بیامد بسان یکی اژدها کز وشیر گفتی نیابد رها

(شاهنامه بروخیم، ج ۱، ص ۷۵)

تقسیم سرزمین میان سلم و تور و ایرج و آغاز کین خواهیا:

فریدون شاه، در زمان حکومت خود، بنا بر علت یاد شده، یعنی تهدید قلمرو او توسط بیگانگان، اقدام به تقسیم سرزمین میان سه پسرش سلم و تور و ایرج نمود و این تقسیم منتهی به کشته شد ایرج به دست برادرانش شد و این رویداد خود موجب آغاز دشمنی خونین میان ایرانیان و تورانیان گشت.

دانستیم که در اوستای موجود اشاره‌ای به داستان تقسیم کشور میان فرزندان فریدون

۱- بندهشن، ص ۱۵۰.

نشده است و در بندهشن علی رغم پرداختن به داستان کین خواهی منوچهر از سلم و تور، به رویداد تقسیم کشور اشاره‌ای نشده است؛ با این وجود تقریباً تمام متون عربی دوره اسلامی همچون تاریخ طبری، مروج الذهب، اخبار الطول، آثار الباقیه، تاریخ ثعالبی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء و... و شاهنامه و مجمل التواریخ از این داستان یاد کرده‌اند و همه متون بر این دلالت دارند که فریدون روم و مغرب زمین را به پسر بزرگترش سلم داد، توران و دیار مشرق را به پسرش تور سپرد و پایتخت حکومت، ایرانشهر را که میانه کشور بود به فرزند کوچکتر خود، ایرج، واگذار کرد؛ در شاهنامه می‌خوانیم:

نهیفته چو بیرون کشید از نهان	بسه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین بسلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مر او را گزید...
دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین...
ازیشان چو نوبت به ایرج رسید	مر او را پدر شاه ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه وران	هم آن تخت شاهی و تاج سران
بدو داد کورا سزا بود تاج،	همان کرسی و مهر و آن تخت عاج

(شاهنامه، ج ۱، ص ۹۱)

مؤلف تاریخ ثعالبی، از آنجا که مأخذی مشترک با شاهنامه در دست داشته، این بخش از داستان را دقیقاً مانند شاهنامه نوشته است. اصل داستان در متون دوره بعد از اسلام به همین صورت است مگر در مواردی که از تور با نامهای «طوج» و «طوس» و «اطوج» و یا «توز» یاد شده است. نام تور در متون پهلوی به شکل توچ (Tuč) و تورچ (Turč) هر دو آمده است. از شکل اول آن در آثار عربی، طوج و طوس و اطوج و نیز از شکل دوم، تور در شاهنامه و مجمل التواریخ پیدا شده است. برای نمونه این داستان را از کتاب «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» نقل می‌کنیم: «گویند: فریدون کشور خود را میان سه تن فرزندش یعنی سلم و طوج و ایرج بخش کرد و عراق و شهرهای آن و نیز سرزمین مغرب با بلاد هند را به ایرج پسر کوچکش داد و او را به تاج و تخت مخصوص گردانید، آن‌گاه سرزمین روم را تا بلاد فرنگ با بلاد مغرب به بزرگترین اولاد یعنی سلم بخشید و تبت و چین و بلاد

مشرق را به طوح داد»^(۱). از نقل قول فوق بر می آید که: سهم ایرج از این تقسیم، سرزمین مغرب و بلاد هند است، چنین اشاره ای را در هیچیک از متون دیگر نمی توان یافت؛ البته میان متون عربی دیگر در تعیین سرزمین ایرج تفاوتهایی وجود دارد، ولی همه در اصلی مشترک هستند و آن اینکه مرکز حکومت فریدون که نواحی طبرستان بود به ایرج رسید. قول مؤلف تاریخ گزیده در باب این داستان، بسیار شبیه شاهنامه فردوسی و گویا مأخوذ از آن است و از این رو به قول تاریخ ثعالبی و تاریخ طبری و آثار الباقیه نیز شبیه است. در این میان «دینوری» در «اخبار الطوال» روایتی متفاوت نقل کرده است. از آنجا که داستان پادشاهی فریدون در این کتاب با روایات دینی مربوط به پیامبران آمیخته است. از فریدون به عنوان نمرود یاد شده و نام سرزمینهای قسمت شده نیز، با متون دیگر هماهنگی ندارد؛ در «اخبار الطوال» می خوانیم: «نمرود (فریدون) کشور خود را به ایرج سپرده و فرمانروایی قبیله «حام» را به سلم و فرمانروایی قبیله «یافت» را به طوس (تور) سپرد، برادران بر وی حسد برده، او را می کشند».^(۲)

بطور کلی اساس این اختلافها از موارد زیر ناشی می شود:

- تفاوت در مآخذ متون عربی
- آمیختن روایات ملی و روایات دینی در برخی متون عربی
- تغییر و تعریب اسامی توسط نسخه برداران و اختلاف ناشی از تحولات زبانی
- برخی نویسندگان اطلاعات و دانش جغرافیای خود را درباره سرزمینهای قسمت شده، نوشته اند. برای مثال، مورخی از بلاد مشرق، تنها به سرزمین توران اشاره کرده و مورخ دیگر چون ثعالبی سرزمین مشرق را شامل ترک و چین و هند دانسته است.^(۳) همین مورخ حدود ایرانشهر را از ناحیه خراسان و عراق و فارس و کرمان و اهواز تا گرگان و طبرستان و نواحی شام ضبط کرده است.^(۴)

۱- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، حمزه اصفهانی، ص ۳۳.

۲- اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص ۱۷.

۳- تاریخ ثعالبی، عبدالملک ثعالبی، ص ۳۵.

۴- همان، ص ۳۵.

چرا فریدون ایرانشهر را به ایرج سپرد؟

فریدون در این تقسیم بسیار سنجیده عمل کرد. پس از آزمودن میزان دانش و توانایی سه فرزندش به شجاعت و دلیری و خرد ایرج پی برد. البته در شاهنامه به انجمنی از بزرگان قوم اشاره شده است که فریدون در این امر با آنان مشورت کرد؛ چنانکه وقتی سهم تور مشخص شد، بزرگان او را ستودند:

دگر تور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
یکی لشکری نامزد کرد شاه	کشید آنگهی تور لشکر براه
بیامد بتخت کئی بر نشست	کمر بر میان بست و بگشاد دست
بزرگان برو گوهر افشاندند	همی پاک توران شهش خواندند

(شاهنامه، ج ۱، ص ۹۰)

درباره ایرج نیز سران و خردمندان با این تقسیم موافق بودند؛ در شاهنامه آمده:

وزان پس چو نوبت بایرج رسید	مرا و را پدر شهر ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه و ران	هم آن تخت شاهی و تاج سران
بدو داد کورا سزا دیدگاه	همان تیغ و مهر و نگین و کلاه
سران را که بد هوش و فرهنگ و رای	مرا و را چه خواندند، ایران خدای

(شاهنامه بروخیم، ج ۲ و ۱، ص ۷۸)

یکی از علل سهم گرفتن ایرج از ایرانشهر، دلبستگی و علاقه ایرانیان به ایرج است. ایرج به سبب خوی نیک و فرزانه‌گیش بر برادران خود برتری داشت. مهربانی و پاک‌طینتی ایرج را می‌توان به خوبی از داستان رفتن ایرج نزد برادران برای ایجاد صلح و دوستی دریافت. ایرج گمان می‌کرد، می‌توان با سلاح مهربانی به نبرد خشونت و کج‌اندیشی رفت؛ با آنکه فریدون او را از رفتن بر حذر داشت باز به نزد برادران که دام مرگ برایش چیده بودند، رهسپار شد.

ایرج به پدر گفت:

چو دستور باشد مرا شهریار	ببند نگذرانم بد روزگار
نباید مرا تاج و تخت و کلاه	شوم پیش ایشان دوان بی سپاه

بگویم که ای نامداران من
به بیهوده از شهریار زمین،
چنان چون گرامی تن و جان من
مدارید خشم و مدارید کین

(شاهنامه، ج ۱، ص ۹۸)

ایرج در جوانی دارای روحیه عارفانه بود، دنیا را بی اعتبار می دانست و معتقد بود سرانجام باید رفت، به همین علت توجهی به ظواهر دنیا نداشت. چنانکه در ادامه اشعار، هنگامیکه تور قصد کشتن او را داشت از زبان ایرج می خوانیم:

سلم گفت:

نه تاج کیان مانم اکنون نه گاه
نه نام بزرگی نه ایران سپاه....

ایرج گفت:

من ایران نخواهم نه خاورنه چین
بزرگی که فرجام او تیرگیست
نه شاهی نه گسترده روی زمین
بر آن مهتری بر بسباید گریست
سپهر بلند ارکشد زین تو
سمرانجام خشتست بالین تو
مرا تخت ایران اگر بود زیر
کنون گشتم از تاج و از تخت سیر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۲)

ایرج در میان مردم محبوبیت داشت، او بقدری سزاوار و برازنده بود که وقتی به دیدار برادرانش رفت، لشکریان سلم و تور به همان دیدار نخست، شیفته او شدند و او را شایسته پادشاهی یافتند. باید گفت اصولاً یکی از انگیزه های سلم و تور در کشتن ایرج، محبت و احترامی بود که ایرج نزد مردم داشت انگیزه افراسیاب نیز در کشتن سیاوش، علاقه و احترام مردم نسبت به او بود، فردوسی گفته است:

به ایرج نگه کرد یکسر سپاه
بی آزامشان شد دل از مهر او
سپاه پراکنده شد جفت جفت
که هست این سزاوار شاهنشهی
که او بد سزاوار تخت و کلاه
دل از مهر و دیده پر از چهر او
همه نام ایرج بد اندر نهفت
جز این را نیزید کلاه مهی
سرش گشت از کار لشکرگران
جگر پر زخون ابروان پر زچین

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۱)

واگذاری سرزمین ایران به ایرج، یک علت خصوصی نیز دارد و آن مربوط به احساس فریدون نسبت به ایرج است. فریدون ایرج را صرف نظر از هوشمندی و دلیری اش، به سبب کوچکی و بد اقبالی اش بیشتر از دو پسر دیگرش دوست داشت؛ اختر شناسان طالع ایرج را بد دیده بودند و فریدون با دلسوزی بیشتری به او می‌نگریست:

چو کرد اختر فرخ ایرج نگاه	کشف دید طالع خداوند ماه
از اختر بدین سان نشانی نمود	که آشوبش و جنگ بایست بود
شد اندوهگین شاه چون آن بدید	یکی آه سرد از جگر برکشید....
باندیشه پور روشن روان،	نبود جز باندیشه بدگمان

(شاهنامه بروخیم، ج ۱ و ۲، ص ۸۰)

فریدون سرنوشت ایرج را میان برادران نظیر سرنوشت خود دید، پس برای حمایت و حفاظت وی منتهای کوشش به کار برد، چه بسا با این تقسیم می‌خواست ایرج را نزد خود نگهدارد.

کشته شدن ایرج:

پس از اینکه فریدون شاه، قلمرو خود را میان فرزندانش تقسیم کرد و در این تقسیم، ایران را که به نوشته ثعالبی مرکز افتخار و غیرت و مرتبت افسر و اورنگ شاهی بود^(۱) به ایرج فرزند کهنتر خود سپرد، سلم و تور که هم خود را از سلطنت ایران محروم می‌دیدند و هم از جایگاه ایرج در میان مردم آگاه بودند، بر او رشک برده، تصمیم به نابودی او گرفتند. در شاهنامه سرچشمه این حسد، آژ شمرده شده است؛ چنانکه فریدون در پاسخ اعتراض پسرانش، گفت:

به تخت خرد بر نشست آرتان	چرا شد چنین دیوانبازتان
بترسم که در چنگ این اژدها	روان یابد از کالبدتان رها

(شاهنامه، ج ۱، ص ۹۷)

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۳۵.

برادران ایرج اسیر ازدهای طمع شدند و چنین پنداشتند که نسبت به آنها ظلم شده است؛ زیرا گذشته از اینکه ایران آبادانتر بود، عنوان پادشاهی نیز با خاک ایران بستگی داشت و از سویی فریدون خزاین و لشکریان را به ایرج سپرده بود، بنابراین ریشه کینه نسبت به ایرج، در وجود سلم و تور شکل گرفت. و آنها پس از مکاتبه با هم، پیمان بستند که بر ضد ایرج همدست شوند؛ پس هر یک با لشکری از کشور خود خارج شده به یکدیگر پیوستند. در شاهنامه از محل ملاقات سلم و تور، نامی به میان نیامده است ولی نویسنده «تاریخ ثعالبی» به آذربایجان اشاره کرده و نوشته است: «هر یک از آن دو از کشور خویش بیرون آمد تا با لشکریان خود در آذربایجان بهم رسیدند»^(۱) بعد از این ملاقات، سلم و تور به فریدون پیغام فرستادند و معترض شدند که چرا سهم ایرج از آن دو بیشتر است و شرط کردند چنانکه به ایرج سهم کمتری ندهند به جنگ با او خواهند رفت. فریدون از شنیدن چنین پیامی به خشم آمد و در این باره با ایرج مشورت کرد. ایرج که می توان گفت از بی گناه ترین پهلوانان سراسر شاهنامه است، به سادگی گمان برد، می تواند با مهربانی، خوی زشت و کینه برادران را فرو نشانند. پس برای صلح نزد برادران رفت.

این بخش از داستان، بخوبی مؤید مظلومیت و بی گناهی ایرج است، اگر چه داستان کشته شدن ایرج، به غم انگیزی داستان «سیاوش»، «فرود» و «سهراب» نیست ولی ایرج پهلوانی مظلومتر است، چه هنگامیکه فریدون او را از رفتن نزد برادران منع کرد، ایرج صادقانه گفت:

از آن تا جور نامداران پیش	ندیدند کین اندر آیین خویش
چو دستور باشد مرا شهریار	همان نگذرانم بد روزگار
نباید مرا تاج و تخت و کلاه	شوم پیش ایشان دوان بی سپاه
بگویم که ای نامداران من	چنان چون گرامی تن و جان من
به بیهوده از شهریار زمین	مدارید خشم و مدارید کین

(شاهنامه، ج ۱، ص ۹۸)

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۳۷.

سرانجام ایرج همراه نامه‌ای از فریدون سوی برادران رفت، سپاه سلم و تور شیفته ایرج شدند و این آتش کینه را در دل برادران شعله ورت کرد تا اینکه با خنجری زهر آلود ایرج را به قتل رساندند:

بدان تیر زهر آگون خنجرش
همی کرد چاک آن کیانی برش
فروید آمد از پای سرو سهی
گسست آن کمر گاه شاهنشهی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۴)

در سراسر شاهنامه، نبرد میان نیکی و بدی وقتی جلوه می‌کند که یک اصل و قانون زیر پا گذارده شود. در این داستان نیز کشتن ناجوانمردانه ایرج، موجب آغاز و پیدایش دشمنی خونین میان ایران و توران شد. ابتدا منوچهر کیفر مرگ پدرش ایرج را ستاند و در ادامه کشته شدن نوزد به دست افراسیاب موجب جنگ با تورانیان شد و این جنگ بیش از سیصد سال به درازا کشید. (۱)

چرا فریدون برای کین خواهی از سلم و تور منتظر تولد منوچهر بود؟

اکنون این سؤال پیش می‌آید که چرا فریدون برای کین خواهی از قاتلان ایرج، خود وارد عمل نشده است و یا از یکی پهلوانانش در این امر یاری نجسته در انتظار تولد فرزندی از پشت ایرج بوده است تا او را به نبرد با سلم و تور بفرستد. چنانکه این انتظار گاه بنا بر روایت بندهشن و تاریخ طبری و مجمل التواریخ، تا ده پشت به درازا کشیده است، و یا بنا بر قول مسعودی در «مروج الذهب» تا هفت پشت ادامه یافته است. مورخان دیگر زمان این انتظار را تا سه و دو نسل ضبط کرده‌اند. خلاصه آنکه فریدون مدتی حداقل هجده سال منتظر تولد منوچهر مانده است.

در پاسخ به این سؤال ابتدا باید نظر بر تاریخ پهلوانی و حماسی قبل و بعد از عهد فریدون و نیز شیوه کین خواهی در حماسه بزرگ ایران بیفکنیم. تاریخ پهلوانی و حماسی ایران از همان ابتدا با کین خواهی و انتقام جویی پیوند یافته و اساس بیشتر داستانهای

۱- حماسه ملی ایران، تألیف نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷ ش، ص ۸۹.

حماسی ما را همین کین خواهیها تشکیل داده‌اند. از آنجمله: در آغاز هوشنگ کین سیامک را کشید، بعد فریدون کین جمشید را از ضحاک گرفت، سپس منوچهر کین ایرج را خواست و داستان به اینجا ختم نمی‌شود، با ظهور رستم فصل جدیدی از کین خواهیها آغاز شد، چنانکه رستم کین سیاوش را، اسفندیار کین لهراسب را، فرامرز کین رستم را و بهمن کین اسفندیار را گرفت. در کتاب حماسه سرایی می‌خوانیم: «دوره پهلوانی دوره جنگهای طولانی و بزرگ است. قسمت بزرگی از شاهنامه به شرح داستان کینه جوییهای ایرانیان و تورانیان مربوط است که در عهد تور و کشتن ایرج آغاز شد و تا قتل افراسیاب فرو نشست ولی بعد در نبرد بهرام و خاقان چین نیز دیده شد.»^(۱)

باید گفت یکی از خصوصیات این کین جوییها آن است که: پادشاهان کمتر در آن بطور مستقیم شرکت کرده‌اند و معمولاً بر تخت نشستن شاهان پس از کین خواهی است؛ چنانکه هوشنگ پس از کین جویی برای سیامک بر تخت نشست. گویی یکی از نشانه‌های ظهور شایستگی (فَرّ) پادشاه، انتقام جویی از قاتلان شاه یا پهلوان قبل و دفاع از تاج و تخت مورثی بوده است. این امر در مورد فریدون نیز صادق است؛ یعنی فریدون هنگام نبرد با ضحاک و کین خواهی جمشید، شاه نبود بلکه نامداری بود که در کنار کاوه آهنگر و برادرانش و دیگر آریاییها به نبرد با ضحاک رفت و بعد از پیروزی بر او، تاج پادشاهی بر سر گذاشت. در داستان منوچهر نیز، منوچهر قبل از پادشاهی، با یآوری پهلوانان بزرگی چون کاوه، قارن، گرشاسب و سام، کین ایرج را از سلم و تور گرفت و سپس شایسته پادشاهی شد. مقصود از این گفتار آن نیست که بگوییم لازمه بر تخت نشستن، کین خواهی است، زیرا در آن صورت نقاط ناسازگاری چون پادشاهی کیکاووس، غیر قابل توجیه می‌ماند، بلکه منظور این است که معمولاً کین جوییها توسط پهلوانان و نامدارانی صورت می‌گرفت که حین کین خواهی سمت پادشاهی نداشتند.

پس از دانستن اینکه در حماسه ملی ما، پهلوانان کین جویی می‌کنند نه شاهان، اینک این سؤال پیش می‌آید که چرا فریدون یکی از سردارانش چون سام یا قارن و گرشاسب را

۱- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۲۱۰.

برای کین خواهی از سلم و تور نفرستاده است؟ آنچه از شاهنامه پیداست، در حماسه ما کین خواهی باید به دست همخون صورت گیرد؛ در واقع هنگام کین خواهی، ضربه آخر توسط همخون به دشمن وارد می‌آید.

از آن جمله می‌توان به نبرد هوشنگ با دیو سیاهی که سیامک را کشته است، اشاره کرد:
بیازید هوشنگ چون شیر چنگ جهان کرد بر دیو نستوه تنگ
کشیدش سراپای یکسر دوال سپهد برید آن سر بی همال

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۲)

با اینکه هوشنگ به همراه گروهی از دلاوران به جنگ دیو سیاه رفته بود ولی سرانجام سر دیو بی همال را هوشنگ که همخون سیامک بود از تن جدا کرد.

در داستان نبرد منوچهر با سلم و تور هم - چنانکه در ادامه اشاره خواهد شد - وقتی منوچهر به همراه پهلوانانی چون قارن و گرشاسب و سام به میدان جنگ رفت، در پایان نبرد، منوچهر سر سلم و تور را از تن جدا کرد و نزد نیایش، فریدون فرستاد. در شاهنامه می‌خوانیم:

یکی تیغ زد بسرگردنش بدو نیم شد خسروانی تنش...
سرش را هم آنگه ز تن دور کرد دد و دام را از تنش سور کرد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۹)

علت دیگر انتظار طولانی فریدون برای تولد منوچهر، تحکیم قدرت سلم و تور بعد از کشتن ایرج و ضعف و نارسایی حکومت فریدون در آن روزگار است. فریدون که مشغول جنگهای داخلی و یا خارجی بود، برای لشکرکشی به توران و روم آمادگی نداشت. فریدون خود گفته است:

از آن تا کنون کین او کس نخواست که پشت زمانه ندیدم راست

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۵)

پس فریدون در این فاصله چندین ساله تولد منوچهر، سرگرم رسیدگی به امور آشفته سلطنت بود و زمانه را برای این کار مناسب نمی‌دید. سرانجام با تولد منوچهر و اطمینان از دلیری و توانایی او، فریدون به یاد زخم کهنه مرگ نابحق ایرج افتاد و منوچهر را به نبرد با

سلم و تور فرستاد. از آن جانب هم سلم و تور که پس از کشتن ایرج، میدان را از یک رقیب توانا، خالی دیدند، به تحکیم قدرت خود پرداختند از جمله کارهای آن دو، هم پیمان شدن با سرداران محلی و یا خدانهای اطراف توران و روم است؛ چنانکه هنگام نبرد میان منوچهر و سلم، شخصی چون «کاکوی» نبیره ضحاک به یاری سلم شتافت. سام از نبرد با او چنین یاد کرده است:

چو بشنید کاکوی آواز من چنان زخم سرباز کوپال من
بیامد به نزدیک من جنگ ساز چو پیل ژیان با کمند دراز

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۹۶)

علت دیگر را فریدون، خود بر زبان آورده است و آن اینکه فریدون نبرد با فرزندان را به دور از جوانمردی دانسته و نخواستہ شخصاً به جنگ سلم و تور برود؛ در شاهنامه گفته فریدون در این باب چنین است:

نه خوب آمدی با دو فرزند خویش که من جنگ را کردمی دست پیش
کنون زان درختی که دشمن بکند برومند شاخی بر آمد بلند
بیاید کنون چون هزبر ژیان به کین پدر تنگ بسته میان

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۵)

علت دیگر این انتظار طولانی آن است که: در آن هنگام فریدون پیر و سالخورده شده بود فریدون موقع بخش کردن سرزمین میان فرزندان سالخورده بود:

فریدون فرزانه شد سالخورد بباغ بهار اندر آورد گرد
برین گونه گردد سراسر سخن شود سست نیرو چو گردد کهن
چو آمد بکار اندرون تیرگی، گرفتند پرمایگان خیرگی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۹۱)

خلاصه آنکه بنا بر علل یاد شده، فریدون شخصاً دست به کارکین خواهی از سلم و تور نشد و این امر را به زمان مناسب و شخص مناسب که همخون ایرج باشد، واگذار.

سلسله نسب منوچهر:

پس از این مقدمه نسبتاً طولانی در پادشاهی فریدون و کشته شدن ایرج و انتظار تولد منوچهر - که ذکر آن ضروری می‌نمود - به معرفی منوچهر و روزگار شاهی او می‌پردازیم. از آنجا که در سلسله نسب منوچهر میان متون اختلافهای آشکاری دیده می‌شود، در اینجا ضمن اشاره به نقل قول هر یک از آنها، موارد تشابه و اختلاف را بررسی می‌کنیم.

پیش‌تر گفتیم که در اوستا، تنها نامی از منوچهر و خاندانش در فقره ۱۳۱ از یشت ۱۳ یعنی «فروردین یشت» آمده است که در آن منوچهر از خاندان ایرج است. «فروردین یشت» به علت ذکر نام بسیاری از شاهان و پهلوانان داستانی و ایرانی باستان در ردیف «آبان یشت» و از جمله مهمترین یشتهاست. از منوچهر در اوستا با نام «منوش چیتر» (*ciθra*) (*Manuš*) یعنی از نژاد و پشت منوش یاد شده است و منوچهر که در اوستا به عنوان پهلوان شناخته شده، در کتب فارسی میانه در شمار شاهان ذکر شده است.

«کریستن سن» از منوچهر اینگونه یاد کرده است: «... منوش چیتر (خلف منو، که خود یکی دیگر از نخستین بشرهای هند و ایرانی است آئیریاو (*Airiáva*) و کرساسپ (*Kersáspa*) از خاندان سام جای ثابتی در جداول تاریخ داستانی نیافته‌اند»^(۱)

نویسندگان متون پهلوی، چون بندهش، دینکرد، مینوی خرد و گزیده‌های زادسپرم، به سلسله نسب منوچهر اشاره کرده‌اند. مؤلف بندهش در فقرات ۱۴ - ۹ از فصل ۳۱ کتاب خود شجره‌ای برای منوچهر نوشته که میان او و فریدون ده پشت شمرده است. بندهش منوچهر را فرزند «منوش کرنر» دانسته است و گفتیم که منوچهر در اوستا، «منوش چیتر» یعنی از پشت «منوش» است. این تشابه مربوط به مآخذ بندهشن یعنی اوستای ساسانی وزند می‌باشد. در اوستا ذکر از این «منوش» نیست ولی در فقره ۲۸ از فصل ۳۱ بندهش از او یاد شده است.

منوچهر در بندهش «منوشچهر» (*Manuš cēhr*) فرزند «منوش کرنر» (*Manuš Karnar*) یا

۱- کیانیان، کریستین سن، ص ۲۳

منوش خورنر معرفی شده و شجره‌اش چنین است: «منوچهر پسر مانوش خورنر پسر مانوش خورشید وینیک پسر ائیرک پسر ثرتیک پسر بیتک پسر فروزشک پسر فرگوزک پسر گوزک دختر ایرج پسر فریدون»^(۱) مؤلف بندهش نسبت نامه منوچهر را طی داستان بدین قرار بیان کرده است: «سلم و تور، ایرج و نیز فرزندان و اخلاف او را بکشتند، آن دختر را فریدون پنهانی بداشت. از آن دختر دختری زاده شدایشان را آگاهی آمد و مادر دختر را کشتند (آن دختر را) فریدون همی پنهان کرد، تاده پیوند تا هنگامیکه منوش خورشید - به - بینی از مادر زاده شد (منوش خورشید به بینی) خوانده شد زیرا هنگامیکه زاده شد روشنی خورشید به بینی او افتاد. از منوش و خواهر او منوش خورنر، از منوش خورنر و خواهر وی منوچهر زاده شد که سلم و تور را کشت و کین ایرج خواست.»^(۲)

از میان نسب نامه هایی که در کتابهای تاریخ دوره اسلامی برای منوچهر ذکر شده، نسب نامه تاریخی طبری به بندهش نزدیکتر است.

در تاریخ طبری میان منوچهر و فریدون همچون بندهشن ده پشت فاصله وجود دارد با این تفاوت که طبری «گوزک» را پسر ایرج معرفی کرده است در صورتیکه بندهش و سایر کتب به اتفاق او را دختر ایرج دانسته‌اند و این دختر (گوزک) می‌تواند با دختر ماه آفرید در شاهنامه منطبق باشد که فردوسی به نام او اشاره نکرده است. طبق شاهنامه بعدها این دختر با پشنگ، برادرزاده فریدون ازدواج کرد و حاصل این ازدواج منوچهر شد:

برآمد برین نیز یک چند گاه

شهبستان ایرج نگه کرد شاه

یکی خوب چهره پرستنده دید

کجا نام او بود ماه آفرید

۱- یشت‌ها، ابراهیم پورداوود، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- بند هشن، مهرداد بهار، ص ۱۵۰.

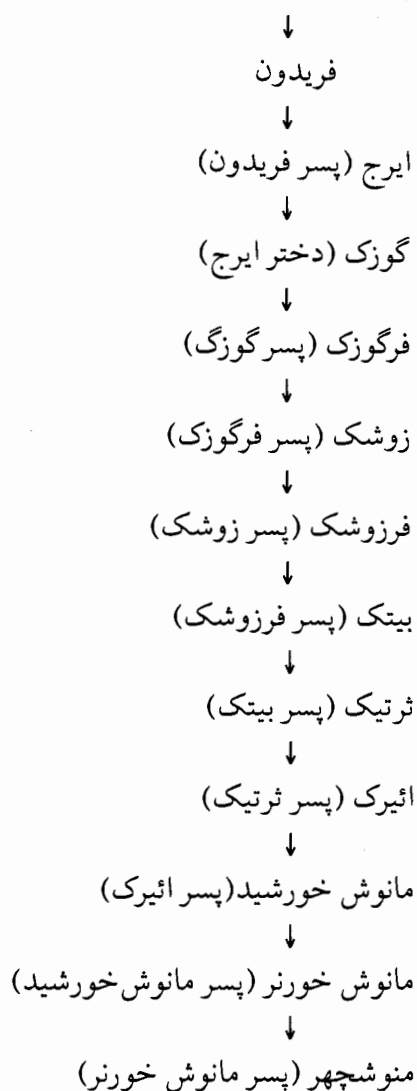
که ایرج برو مهر بسیار داشت
 قضا را کنیزک ازو بارداشت
 پری چهره را بچه بود در نهان
 از آن شاد شد شهریار جهان...
 چو هنگامه زادن آمد پدید
 یکی دختر آمد ز ماه آفرید...
 چو برجست و آمدش هنگام شوی
 چو پروین شدش روی و چون مشک موی
 نیانامزد کرد شویش پشنگ
 بدو داد و چندی برآمد درنگ
 کی پور زاد آن هنرمند ماه
 چگونه، سزاوار تخت و کلاه

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۸)

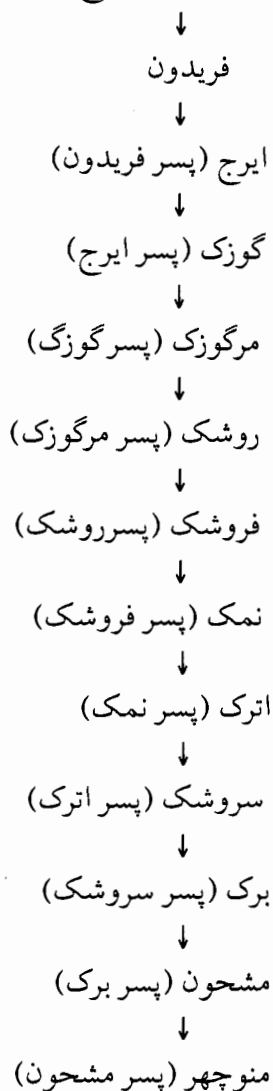
اشعار فوق در واقع نسب نامه منوچهر در شاهنامه فردوسی است. در شاهنامه منوچهر
 نواده ایرج است که از طرف مادر با ایرج نسبت دارد نه از طرف پدر و بر خلاف اوستا و
 بندهش و دیگر متون، پدر منوچهر پشنگ برادرزاده فریدون است. پس منوچهر از طرف
 پدر نیز با فریدون نسبت دارد و این همخوانی برای کین خواهی کافی است.

اینک برای اثبات تشابه شجره منوچهر در بندهش و تاریخ طبری دو شجره را در کنار
 هم می آوریم، چنانکه پیداست، اسامی اجداد منوچهر در تاریخ طبری با این اسامی در
 بندهش منطبق است مگر در مواردی که بوسیله نسخه برادران یا تفاوت های زبانی اندک
 تغییری یافته است. این تشابه ناشی از مأخذ اصلی و اساسی «محمد بن جریر طبری» در
 تألیف تاریخش، یعنی نسخه ایرانی بندهش است:

نسب نامه منوچهر در بندهشن (۱)



نسب نامه منوچهر در تاریخ طبری (۲)

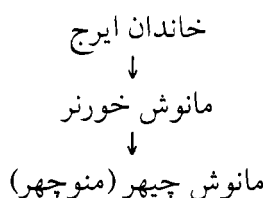


البته طبری از سلسله نسب منوچهر، روایات دیگری هم نقل کرده است که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

۱- یشت‌ها، ابراهیم پورداوود، ج ۱، ص ۳۵۴.

۲- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲.

در کتاب هفتم دینکرد که به «زرتشت نامه» موسوم است و در دیباچه آن، از پادشاهان پیشدادی و کیانی چون کیومرث، سیامک، ویگرد (Vaygard) هوشنگ و جانشین او تخمورپ (تهمورث) و بیم (جم، جمشید) و فرتون (فریدون) و ائیریچ (ایرج) و مانوش چیهر (منوچهر) و اوزوب (زو) و کرشاسب و... سخن رفته است. در این کتاب از منوچهر با عنوان مانوش چیهر نام برده شده است که نسبت به ایرج می‌رسد. نام پدر منوچهر در دینکرد، مانوش خورنر (Mánuš Xoarnar) است.^(۱) پس شجره منوچهر در دینکرد عبارتست از:

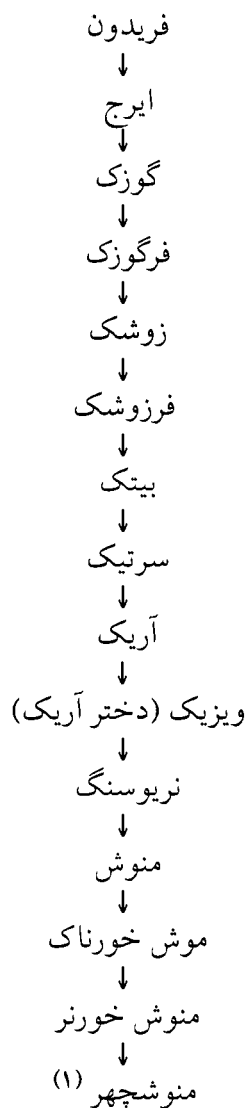


در کتاب گزیده‌های زادسپرم که نامه‌ای به زبان پهلوی است، منوچهر فرزند «منوش (Manuš xōarnar) معرفی شده است، که با قول دینکرد و بندهشن مطابقت دارد. زادسپرم خورنر» در یک تخمه شماری که قصد دارد نسب زردشت را به منوچهر رساند از سلسله نسب منوش‌چهر (منوچهر) نیز یاد کرده و نسب منوچهر را پس از ۱۴ نسل به فریدون رسانده است. در حالیکه، دیدیم در بندهشن بین فریدون و منوچهر ده نسل فاصله وجود دارد.

نام منوچهر در «گزیده‌های زادسپرم» منوش‌چهر ضبط شده است و اسامی برخی اجداد منوچهر در این کتاب، بسیار شبیه نقل قول بندهشن است، مگر در مواردی که بوسیله نسخه برادران یا علل زبان شناختی تغییر یافته است. باید گفت وجود چهار نسل اختلاف میان شجره منوچهر در زادسپرم و بندهشن یا به دلیل استفاده مؤلف زادسپرم از مأخذ دیگر است و یا اینکه این چهار نام، اسامی خویشان و نزدیکان منوچهر بوده که مؤلف آنها

۱- دینکرد، ترجمه و تصحیح محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۲۵ ش، ص ۵۴.

را در ردیف اجداد منوچهر ذکر کرده است.
شجره منوچهر در «گزیده‌های زادسپرم» بدین قرار است:



میان اعضای این شجره، نسبت پدر و پسری برقرار است، مگر در مورد ویزیک که وی دختر آریک است.

۱- گزیده‌های زادسپرم، ص ۲۲.

«کریستن سن» معتقد است: در کتاب «خوتای نامگ» - که شواهد زیادی از آن باقی نمانده از خاندان منوچهر نام برده شده بوده است. وی می نویسد: «در کتاب خوتای نامک نسب نامه خاندانهای قدیم سلطنتی ایران یعنی فریدون و منوچهر و افراسیاب و کیانیان به نحوی که مفسران اوستا ذکر کرده بودند آمده بود.»^(۱) چنانکه می دانیم بخشی از داستانهایی که فردوسی حکایت کرده، از جمله بخشی از تاریخ مربوط به کیانیان از مأخذی غیر از خوتای نامک اخذ شده است. برای مثال برخی رمانس‌ها و حکایت‌های شفاهی متداول میان مردم که ریشه آن به روایات کهن ملی می رسیده است.

پیدا است سلسله نسب منوچهر در متون پهلوی با آنچه در شاهنامه فردوسی آمده منطبق نیست، ولی این متون و شاهنامه، در اصلی اشتراک دارند و آن اینکه همه نسب منوچهر را به ایرج و بالطبع به فریدون رسانده‌اند؛ این اختلاف در متون عربی و فارسی دوره اسلامی مشهودتر است و ناشی از خلط روایات ملی و روایات دینی است. مؤلفان اسلامی تا حدودی، روایاتی را که تحت تأثیر مذهب زردشتی بود حذف کرده، یا بطور گذرا بدان می پرداختند، و گاه چنان تحت تأثیر روایات دینی قرار داشتند که به جای شخصیت‌های داستانهای ملی، از شخصیت‌های دینی نام می بردند و بدین گونه داستان را تحریف می کردند. برای نمونه: «ابوحنیفه دینوری» در کتاب «اخبار الطوال» از فریدون با عنوان «نمرود» یاد کرده، محل جغرافیای سرزمین او را با روایات دینی منطبق نموده و نوشته است: نمرود قبیله حام را به سلم و قبیله یافث را به تور داد. و یا «بیرونی» در «آثار الباقیه» نسب نامه‌ای برای منوچهر آورده که در آن نام پدر منوچهر «ویزک» ضبط شده است؛ این ویزک که همان «اسحاق» بود با کوزک دختر ایرج ازدواج کرد و منوچهر به دنیا آمد.^(۲)

«محمد بن جریر طبری» نیز تحت تأثیر عقاید اسلامی خود قرار داشته و هر جا مطلبی مخالف عقایدش یافته است، بطور گذرا به آن اشاره کرده و یا آن را به گبران نسبت داده است. از آنجمله سلسله نسبی است که طبری از قول گبران برای منوچهر آورده است که در

۱- کیانیان، کریستن سن، ص ۱۰۰.

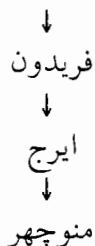
۲- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۵۰۷.

آن فریدون با دختر ایرج که از محارم او بود ازدواج نموده، صاحب دختری شد. با آن دختر نیز ازدواج کرده صاحب دختری شد و این امر تا ده نسل ادامه یافت تا منوچهر بدینا آمد. (۱)

و در جایی، طبری تحت تأثیر همین روایات دینی، از قول اهل خبر، شجره‌ای برای منوچهر ذکر کرده است که نسب منوچهر را به ابراهیم (ع) رسانده بدین قرار که: «بعضی اهل خبر پنداشتند که منوچهر پسر منشخرنر، پسر افریقیس پسر اسحاق پسر ابراهیم بود و پس از افریدون پادشاهی بدورسید...» (۲) حمزه اصفهانی مؤلف «تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء» از دیگر مورخان دوره اسلامی است که در تاریخ خود، اشاره دقیقی به سلسله نسب منوچهر نکرده و تنها در جایی نوشته است:

«[منوچهر] از فرزندان ایرج بن فریدون است» (۳) حمزه اصفهانی چنانکه از نام کتابش پیداست به روایات دینی مربوط به پیامبران نیز پرداخته و اشاره کرده است ابراهیم (ع) در زمان پادشاهی فریدون ظهور کرد و ظهور موسی (ع) در زمان سلطنت منوچهر بود.

سلسله نسبت منوچهر در تاریخ حمزه اصفهانی



لازم به ذکر است قول تاریخ ثعالبی، روضة الصفا و اخبار الطوال در شجره منوچهر شبیه این قول حمزه اصفهانی است. ثعالبی در کتاب «غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم» که به کتاب تاریخ ثعالبی مشهور است، بارها از کتاب حمزه اصفهانی نقل خبر کرده و پیداست در

۱- تاریخ طبری، ص ۲۸۸.

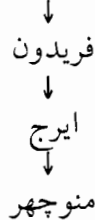
۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۳۴.

این مورد هم از آن پیروی کرده و نوشته است: «در همان هنگام که سوگ ایرج بر پا بود، همسر او که ماه آفرید نام داشت از او باردار بود و چون بزاد فرزندش از هرکس به فریدون مانده تر بود»^(۱)

در شجره‌ای که ثعالبی برای منوچهر آورده است، همسر ایرج همچون گفته فردوسی «ماه آفرید» نام دارد. ولی طبق شاهنامه، از ماه آفرید دختری به دنیا آمد که با پشنگ ازدواج کرد و حاصل این ازدواج منوچهر شد. با وجود آنکه مآخذ اصلی هر دو کتاب، شاهنامه ابومنصوری است ولی به علت استفاده ثعالبی از منابع دیگر، اختلافهایی میان این دو روایت دیده می‌شود.

سلسله نسبت منوچهر در تاریخ ثعالبی

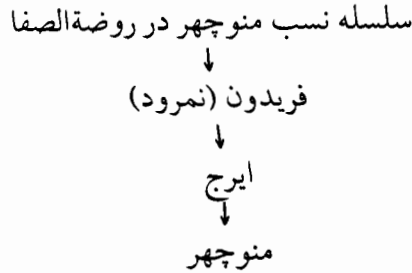


میرخواند، صاحب روضة الصفا، همچون حمزه اصفهانی و ثعالبی، منوچهر را فرزند ایرج دانسته و درباره بدنیا آمدن و نامگذاری او نوشته است: «یکی از مستوران حرم ایرج که به منوچهر حامله بود از وهم گریخته پناه به کوهی برد که آنرا مانوشان می‌گفتند، چون خلف ایرج در آن کوه متولد شد او را مانوش چیر (Mánuš čir) خواندند و به کثرت استعمال منوچهر شد.»^(۲) از این داستان بر می‌آید که همسر ایرج از سوء قصد سلم و تور در امان نبوده و به ناچار در پناه کوهی منوچهر را بدنیا آورده است. چنین روایتی در متون دیگر به چشم نمی‌خورد. در شاهنامه می‌خوانیم که همسر ایرج، تحت حمایت مستقیم فریدون قرار داشت و فریدون در انتظار تولد منوچهر به سر می‌برد قول میرخواند نشانگر

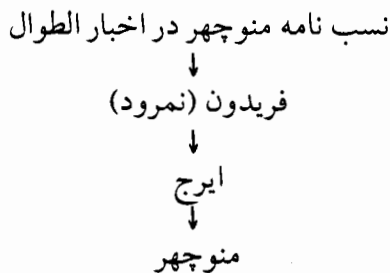
۱- تاریخ ثعالبی، ص ۴۰.

۲- روضة الصفا، میرخواند، ترجمه رضا قلیخان هدایت، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۶۱ش، ص ۱۲۶، ج ۱.

ضعف قدرت فرمانروایی فریدون است.



و اما ابوحنیفه دینوری در کتاب «اخبار الطوال» نظیر همین شجره را برای منوچهر آورده است با این تفاوت که از فریدون با نام نمرود یاد کرده و نوشته است: «نمرود (فریدون) کشور خود را به ایرج سپرد، فرمانروایی قبیله «حام» را به سام و فرمانروایی قبیله «یافت» را به طوس (تور) واگذار کرد برادران ایرج بر وی حسد برده او را کشتند و پس از مرگ فریدون، منوچهر پسر ایرج به شهریاری رسید...»^(۱) چنانکه گفتیم، «ثعالبی» در ذکر این روایت از «حمزه اصفهانی» پیروی کرده است و بعید نیست «میرخواند» و «دینوری» نیز از دو مورخ قبل پیروی کرده باشند.

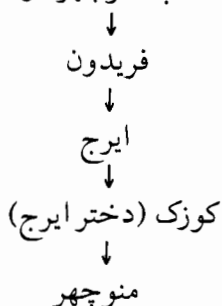


«ابوریحان بیرونی» در اثر ارزشمند خود، «آثار الباقیه» منوچهر را پسر «کوزک» دختر ایرج دانسته و بدین تربیت روایت بیرونی، از میان مورخان به قول فردوسی نزدیکتر است. در آثار الباقیه می خوانیم: «بعضی از علمای عالم بانساب گمان کرده اند که پادشاهان ایران

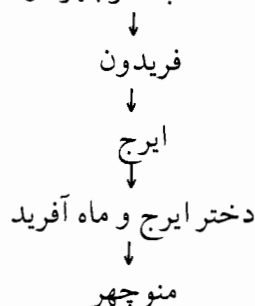
۱- اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، مقدمه، ص کز.

از اولاد ابراهیم بوده‌اند و گفته‌اند ویزک همان اسحاق است که باگوزک دختر ایرج ازدواج کرده منوچهر از این زناشویی پدید آمد و به عقیده ایرانیان این ویزک پسر زنی است که نسب او به پاکوزک می‌رسد.^(۱) در شاهنامه اشاره‌ای به نام دختر ایرج و ماه آفرید نشده است و نام «گوزک» دختر ایرج را پیشتر بندهشن و تاریخ طبری نقل کرده‌اند. اینک نسبت نامه منوچهر را در آثارالباقیه و شاهنامه، برای مقایسه، کنار هم می‌آوریم:

سلسله نسب منوچهر در آثار الباقیه



سلسله نسب منوچهر در شاهنامه



نام پدر منوچهر در آثار الباقیه «ویزک» یا اسحاق ذکر شده است؛ باید گفت چنانکه پیش‌تر دیدیم، مؤلفان بندهشن و گزیده‌های زادسپرم و تاریخ طبری از پدر منوچهر با عنوان منوش خورنر (مانوش خرنر، منشخورنر) یاد کرده‌اند و به گفته فردوسی پدر منوچهر «پشنگ» بردارزاده فریدون است. به کار بردن نام «ویزک» برای پدر یا اجداد منوچهر، در متون دوره اسلامی، ابتدا توسط مسعودی در «مروج الذهب» صورت گرفته است و از آنجا که «مروج الذهب» پیش از «آثار الباقیه» تألیف شده است، احتمال دارد بیرونی در نقل این روایت از «مروج الذهب» استفاده کرده باشد و یا اینکه هر دو نویسنده از مأخذی مشترک سود جسته باشند.

«مسعودی» نویسنده «مروج الذهب» درباره سلسله نسب منوچهر چند قول مختلف ذکر کرده است و در یکی از روایات میان منوچهر و فریدون چهار نسل فاصله دانسته و از ویرک به عنوان همسر دختر ایرج (کورک) یاد کرده است. این شجره حاکی از آن است که

۱- آثار الباقیه، ابوریحان بیرونی، ص ۵۰۷.

«مشجر» پدر منوچهر به سرزمین فارس رفت و با «کورک» دختر ایرج که حاکم فارس بود ازدواج کرد و حاصل این ازدواج منوچهر شد.^(۱)

در میان مورخان، مسعودی تنها کسی است که شجره‌ای از «ویرک» نقل کرده و گفته است ویرک پسر ایرک پسر بورک پسر یکی از هفت زنی بود که بدون همسر فرزند آورده‌اند و نسبتشان به ایرج پسر فریدون می‌رسد.^(۲)

یک نسب نامه برای منوچهر در مروج الذهب

↓
فریدون

↓
ایرج

↓
کورک (دختر ایرج)

↓
فریقس

↓
مشجر

↓
منوچهر

«مسعودی» در جایی، همچون نویسنده تاریخ طبری، نسب نامه‌ای برای منوچهر آورده است که در آن به ازدواج فریدون و دختر ایرج و سپس با دختر دختر او تا هفت پشت اشاره کرده، این قول را به ایرانیان نسبت داده است؛ چنانکه می‌خوانیم: «ایرانیان را در نسب منوچهر خلفاست و در کیفیت الحاق او به فریدون و اینکه فریدون، دختر ایرج را گرفت و نیز دختر دختر او را تا هفت پشت گرفت، آشفته سخنها دارند»^(۳) پیش‌تر ذکر شد که «مسعودی» در نگارش تاریخ خود از منابع بسیاری استفاده کرده است که برخی از منابع مسعودی را مورخان دیگر ندیده‌اند؛ یکی از این منابع کتاب سکیسران که شامل روایات ایرانیان درباره افراسیاب و کشته شدن او و حکایت رستم و اسفندیار و... بوده است و ابن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرده است. استفاده از منابع دست اول موجب شده،

۱- مروج الذهب، ص ۲۳۲.

۲- همان، ص ۲۳۴.

۳- همان، ص ۲۳۵.

سلسله نسبی که مسعودی برای منوچهر آورده است، در کمتر اثری یافت شود. مؤلف «تاریخ سیستان» در یک تخمه شماری از اجداد «یعقوب لیث»، نسب او را به منوچهر رسانده و بدین ترتیب به اسامی خاندان منوچهر اشاره کرده است. منوچهر در این نسب نامه، موسوم به «منوش» پدر نوذر است. در این باره می‌خوانیم: «اما نسب او یعقوب بن اللیث بن المعدل بن حاتم بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن... منوش بن نوذر - بن منوش بن منو شرود بن منوشجهر بن نروسنج بن ایرج بن افریدون بن ابیان بن...»^(۱) برای این استدلال که در تخمه شماری فوق، منوچهر منطبق با «منوش بن منوشرود» است نه با «منوشجهر» - که از لحاظ کتابت و مقایسه متون دیگر متناسب تر است - باز از تاریخ سیستان مدد می‌جوییم؛ در جایی دیگر این کتاب از نوذر به عنوان پسر منوچهر نام برده شده است^(۲) که طبق نسب نامه بالا، پدر نوذر منوش است. در «مروج الذهب» و «تاریخ سیستان» میان منوچهر چهار پشت فاصله وجود دارد در اینجا برای مقایسه، دو نسب نامه را در کنار هم می‌نویسیم:

سلسله نسب منوچهر در تاریخ سیستان

فریدون
↓
ایرج
↓
نروسنج
↓
منوشجهر
↓
منوشرود
↓
منوش

سلسله نسب منوچهر در مروج الذهب

فریدون
↓
ایرج
↓
کورک (دختر ایرج)
↓
فریقس
↓
مشجر
↓
منوچهر

در آثار متأخرتر مربوط به قرنهای پنجم و ششم هجری نیز نسب نامه هایی از منوچهر

۱- تاریخ سیستان، ص ۲۱۰.

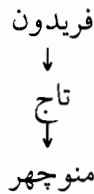
۲- همان، ص ۳۴.



بدست می‌آید که این نسب نامه‌ها بر اساس روایت‌های مورخان پیشین استوار است و گاه تنها نقل قول نویسندگان قبل بدون اظهار نظر و دخل و تصرف نوشته شده است. از آنجمله کتاب «مجمل التواریخ و القصص» از مؤلفی نامعلوم است. مؤلف «مجمل التواریخ» در نگارش حکایت‌های تاریخی مربوط به شاهان گذشته از کتابهایی چون مروج الذهب، تاریخ طبری، شاهنامه و... استفاده کرده است.

نویسنده «مجمل التواریخ»، در روایتی منوچهر را فرزند «تاج بن فریدون» دانسته است.^(۱) و بدین ترتیب از متقدمانی چون؛ ثعالبی، حمزه اصفهانی، میرخواند و ابوحنیفه دینوری پیروی کرده است. تنها تفاوت آشکار در ذکر نام فرزند فریدون است که به جای ایرج، «تاج» ضبط شده است و احتمالاً بوسیله اشتباه ناسخان چنین تغییری یافته است. مؤلف پس از این روایت، سخن فردوسی و طبری را درباره نسب نامه منوچهر عیناً آورده و نتیجه گرفته است که: «به روایت [منوچهر] نبیره ایرج بودست و فرزندش طهماسب بوده که پدر بوده است زاب را».^(۲)

نسب نامه منوچهر در مجمل التواریخ



از میان کتابهای تاریخی قرن ششم، «تاریخ گزیده» تألیف «حمدالله مستوفی» که مشتمل بر تاریخ شاهان پیشدادی و کیانی و تاریخ ایران تا عهد مؤلف است به داستان منوچهر اشاره کرده و در این امر از شاهنامه و تاریخ ثعالبی و تاریخ طبری سود جسته است به همین علت، مطالبش گاه فقط نقل حکایات است. برای مثال، ماجرای تولد منوچهر و نسب او را

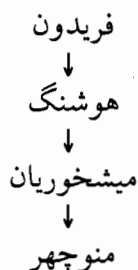
۱- مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۷.

۲- همان، ص ۲۷.

همچون شاهنامه نقل کرده و نوشته است: «از ایرج دختری بود، فریدون او را به نبیره خود داد اگر چه نامدار نبود، منوچهر از ایشان متولد شد.»^(۱)

«حمدالله مستوفی» نسب نامه‌ای دیگر از منوچهر ذکر کرده است که تازگی دارد که نام اجداد منوچهر منحصر به فرد است بدین قرار که: منوچهر پسر «میشخوریان» پسر هوشنگ پسر فریدون است. به مأخذ این روایت اشاره‌ای نشده است.

نسب منوچهر در تاریخ گزیده



خلاصه آنکه، با وجود اختلافهای آشکار میان متون در نقل نسب نامه منوچهر، همه آنها در اصلی اشتراک دارند و آن اینکه منوچهر از خاندان ایرج و فریدون است. در این میان نویسندگانی که از مأخذ پهلوی سود جسته‌اند نظری شبیه هم دارند؛ چنانکه نسب نامه طبری بسیار نزدیک به نسب نامه بندهشن است. باید گفت روایت بیرونی در آثار الباقیه، از همه به روایت فردوسی نزدیکتر است و کوتاهترین سلسله نسبی که منوچهر را نواده فریدون دانسته، مربوط به آثاری چون: اخبار الطوال دینوری، تاریخ ثعالبی، مروج الذهب و روضة الصفای می‌خواند است. برخی از نویسندگان، چون: طبری، حمزه اصفهانی، و حمدالله مستوفی در نسب نامه منوچهر چند روایت مختلف از منابع گوناگون ذکر کرده‌اند و بدین ترتیب سعی در امانت داری تاریخ داشته‌اند و در درستی اخبار کمتر تحقیق کرده‌اند؛ چنانکه مستوفی در تاریخ گزیده شجره‌ای آورده که نام پدر منوچهر در آن هوشنگ است. گذشته از این، برخی مورخان دوره اسلامی، تحت تاثیر محیط و عقاید اسلامی خود،

۱- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ص ۸۹.

بعضی روایات مربوط به داستان منوچهر را تلخیص کرده‌اند و یا گاه روایات دینی مربوط به پیامبران را با روایات ملی شاهان به هم آمیخته‌اند؛ همچون ابوحنیفه دینوری که شخصیت فریدون را با نمرود منطبق کرده است.

زادگاه منوچهر و نامگذاری او:

در شاهنامه محل تولد منوچهر دقیقاً مشخص نشده، ولی آنچه مسلم است منوچهر در شبستان پشنگ که در درگاه فریدون قرار داشته، بدنیا آمده است؛ چون بلافاصله پس از تولد او را به نزد فریدون بردند تا نوزاد (چهرنو) را ببیند:

چو از مادر مهربان شد جدا	سبک تاختندش بسزد نیا
بدوگفت موبد که‌ای تاجور	یکی شاد کن دل بایرج نگر
جهانبخش را لب پر از خنده شد	توگفتی مگر ایرجش زنده شد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۸)

چون فریدون نوزاد را دید، خوشدل شد و محبتی که در دل به ایرج داشت بر او افکند و دانست که مانند اوست و او را منوچهر نامید. یعنی شبیه من است.

فریدون چو روشن روان را بدید	بچهر نو آمد سبک بنگرید...
-----------------------------	---------------------------

فریدون گفت:

می‌روشن آمد ز پر مایه جام	مر آن چهر دارد منوچهر نام
---------------------------	---------------------------

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۹)

اساساً در مورد زادگاه منوچهر دو روایت مختلف وجود دارد؛ یکی آنکه منوچهر در دربار فریدون متولد شد و دیگر آنکه منوچهر در بالای کوه بدنیا آمد. روایت اخیر، از آنجا شکل گرفته که زندگانی فرزندان ایرج از جانب سلم و تور تهدید می‌شد و از این رو مادر منوچهر از بیم به کوهی پناه برد و فرزندش را بدنیا آورد.

زادگاه منوچهر طبق بندهشن، کوه «منوش» (مانوش = Mánuš) است که جزء سلسله جبال البرز می‌باشد. در فقره ۱۰ از فصل ۱۲ بندهشن می‌خوانیم: «دیگر کوه منوش بزرگتر

است، آن کوه که منوچهر بدو زاده شد». (۱) در دو جا از بندهشن، در باره موقعیت جغرافیایی کوه «مانوش» سخن رفته است. مؤلف در فصل ۱۲ فقره ۲ را جزء سلسله جبال البرز دانسته و نوشته است: «کوه زر دز که آن را نیز مانوش گویند از سلسله جبال البرز است». (۲)

و اما در زامیادیشْت فقره ۱، نامی از کوه منوش به میان آمده و پس از آن «زرذز» (Zerzaz) یاد شده است و از این روی، استاد فقید پور داوود معتقد است «زرذز کوهی است در نزدیکی کوه مانوش که در بندهشن هر دو یکی ضبط شده است» (۳) البته ذکر نام «زرذز» کوه پس از کوه «مانوش» نمی تواند مؤید وجود دو کوه در کنار هم باشد؛ شاید همچنانکه امروزه کوههای بسیاری جزو سلسله جبال البرز شناخته شده اند، آن روزگار هم کوه «زرذز» را جزو رشته «منوش» می دانسته اند و در واقع این کوه «زرذز» از رشته مانوش بوده است؛ همچنانکه دیگر کوههای پارت از دو رشته کوه «منوش» و «ابرسین» رسته اند. (۴) مؤلف بندهشن درباره کوه «منوش» در جای دیگر نوشته است، «کوه منوش» که به خراسان به مرز ترکستان است نیز به ابرسین پیوسته است» (۵) و «ابرسین» را رشته کوهی دانسته که بن آن به سیستان و سرش به چینستان است و کوه بزرگی است که کوه همه پارت می باشد. (۶)

نویسنده بندهشن، معتقد است منوچهر در بالای کوه بدنیآ آمده است و در جایی اشاره ظریفی اشاره کرده است که سلم و تور بسیاری از فرزندان و اعقاب ایرج را از میان بردند. (۷)

مسلم است که مادر منوچهر، همچون مادر فریدون، برای حفظ فرزند خود کوشش کرده و در پناه کوهی منوچهر را بدنیآ آورده باشد.

۱- بندهشن، ص ۷۲.

۲- بندهشن، ص ۷۰.

۳- یشت ها، ج ۲، ص ۵۱.

۴- بندهشن، ص ۷۲.

۵- بندهشن، ص ۷۲.

۶- همان، ص ۷۲.

۷- همان، ص ۱۳۹.

طبری نیز چون بندهشن زادگاه منوچهر را در پناه کوه دانسته، ولی او به کوه «دماوند» اشاره کرده است و علت پنهان داشتن ولادت منوچهر را بیمناکی پدر و مادر او از سلم و طوج (تور) شمرده و نوشته است: «بعضی گفته‌اند مولد وی به دنباوند بود و به قولی به ری بود و چون تولد یافت منشخرنر و منشراوک (Manš aruk) کار وی را نهان داشتند که از طوج و سلم بر او بیمناک بودند و چون منوچهر بزرگ شد، پیش نیای خویش رفت و افریدون نشان بزرگی در او دید و همه ملک ایرج را به او داد.»^(۱)

تولد منوچهر در کوه «دماوند»؛ طبق روایتی از «تاریخ طبرستان»، نظیر تولد نیایش، فریدون در کوه است. مؤلف داستان بدنیا آمدن فریدون را چنین نوشته است: «... در این داستان می‌خوانیم که وقتی ضحاک جمشید را کشت، خاندان جمشید از بیم به کوه دماوند پناه بردند و مادر فریدون در بین آنها بود و فریدون در آنجا بدنیا آمد.»^(۲)

صاحب «مروج الذهب» در قولی متفاوت، زادگاه منوچهر را سرزمین فارس معرفی کرده و گفته است: پدر منوچهر یعنی «مشجر» پسر «فریقس» پسر «ویرک» به سرزمین فارس رفت و با «کورک» دختر ایرج که حاکم فارس بود ازدواج کرد و منوچهر شاه متولد شد.^(۳) البته طبری در جایی اشاره می‌کند که نام پارس به سبب منوچهر نهاده شده است و این محتملاً حاکی از ارتباط این دو روایت است.

چنانکه ذکر شد، طبق دسته دیگری از روایات، زادگاه منوچهر پایتخت فریدون و درگاه او بود بنابراین روایات، فریدون بعد از مرگ ایرج، همچنان پادشاه مقتدر و نیرومندی بود که سلم و تور، در حیطة حکومت او حکمرانی می‌کردند. فریدون سالها در انتظار تولد منوچهر بسر می‌برد و طولانی شدن این انتظار به علت تولد دختر از پشت ایرج بود. در شاهنامه، سلم و تور بقدری ناتوانند که پس از تولد و پرورش منوچهر، از بیم او، اقدام به عذر خواهی از فریدون کرده، هدایایی نزد فریدون فرستادند:

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- تاریخ طبرستان، ص ۵۷.

۳- مروج الذهب، ص ۲۳۲.

بسلم و بتور آمد این آگهی
 دل هر دو بیدادگر پر نهیب
 که شد روشن آن تخت شاهنشهی
 که اختر همی رفت سوی نشیب...
 یکایک بر آن رایشان شد درست
 کزان روی شان چاره بایست جست
 که سوی فریدون فرستند کس
 بسپوزش کجا چاره این بود بس .
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۰)

با چنین وضعی که سلم و تور داشتند، مسلم است که تولد منوچهر پنهانی صورت نگرفته است و همه از آن آگاه شده‌اند.

و اما سخنی کوتاه درباره نام منوچهر: چنانکه یاد شد، منوچهر در اوستا «منوش چیتر» (Manuš čitra) یعنی از نژاد «منو» که یکی از نخستین بشرهای هند و ایرانی شناخته شده، می‌باشد. این نام در متون پهلوی و دوره اسلامی دگرگون شده و تغییراتی یافته است. صاحب بندهشن و گزیده‌های زاد سپرم، «منوشچهر» ضبط کرده‌اند، مؤلف «تاریخ سیستان» او را «منوش» خوانده است. فردوسی و دیگر نویسندگان «منوچهر» خوانده‌اند. باید گفت، صرف نظر از این دگرگونیها، نام منوچهر در تمام صورتهای خود از ریشه «منو» (منوش) که در واقع توتم و شناسه خاندانی موسوم و وابسته به «منوش» که همان نخستین بشر هند و اروپایی بود، گرفته شده است^(۱) فردوسی و صاحب «غرر اخبار ملوک فرس» که مأخذی مشترک (شاهنامه ابومنصوری) دارند، داستانی از نامگذاری منوچهر نقل کرده‌اند که چون فریدون نوزاد را دید، دانست از همه به شبیه‌تر است سپس او را منوچهر نامید یعنی شبیه من. شاهنامه:

فریدون چو روشن روان را بدید
 چنین گفت کز پاک مام و پدر
 منوچهر نو آمد سبک بنگرید
 یکی شاخ شایسته آمد ببر
 می روشن آمد ز پر مایه جام
 مر آن چهر دارد منوچهر نام
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۹)

۱- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، کریستن سن، ج ۱، ص ۱۸۰.

و در تاریخ ثعالبی می خوانیم: «... فرزندش از هرکس به فریدون مانده تر بود، چون او را بخواست و دید که مانده اوست، خوشدل گشت و گفت منوچهر، یعنی که به من شبیه است» (۱).

پرورش منوچهر در کودکی:

فردوسی در شاهنامه از پرورش نیکوی منوچهر در دوران کودکی و توجه خاصی که فریدون به تعلیم و تربیت او داشت، بسیار سخن گفته است. بدیهی است پرورش کسی که باید به کین خواهی از قاتلان ایرج قیام کند، کاری سهل نبود. فریدون تمام اهتمام خود را به کار برد تا از منوچهر پاک نژاد، انسان شایسته و مبارزی بسازد. در ناز و نعمت به او هنرهایی که شاهان بدان آراسته اند و فن جنگ آوری آموخت:

چنان پروریدش که باد هوا	برو برگذشتی نبودی روا
پرستنده‌ای کش ببرداشتی	زمین را به پی هیچ نگذاشتی
بپای اندرش مشک سارا بدی	روان بر سرش چتر دیبا بدی
چنین تا بر آمد برو سالیان	نیامد ز اختر زمانی زیان
هنرها که بد پادشا را بکار	بیاموختش نامور شهریار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۸)

پیداست فریدون به منوچهر بسیار علاقه مند بوده است که شخصاً تربیت او را بر عهده گرفته و بعد از گذراندن دوره خردسالی، تاج و تخت و خزانه و سپاه را در اختیار او گذارده است:

نیا تخت زرین و گرز گران	بدو داد و پیروزه تاج سران
سرا پرده دیبه هفت رنگ	بدو اندرون خیمهای پلنگ
چه اسبان تازی بزرین ستام	چه شمشیر هندی بزرین نیام
چه از جوشن و ترک و رومی زره	گشادند مر بندها را گره
کمانهای چاچی و تیر خدنگ	سپرهای چینی و ژوپین جنگ

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۴۰.

برین گونه آراسته گنجها که بودش بگرد آمده رنجها

سراسر صدای منوچهر دید دل خویش پر از راز و پر از مهر دید

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۰)

واگذاری تاج و تخت شاهی به منوچهر در آن روزگار، به منظور انتخاب منوچهر به عنوان ولیعهد و جانشین فریدون، انجام پذیرفته است، چه تا هنگامی که فریدون زنده بود، سلطنت بر او قرار داشت. فردوسی از مراسم تاجگذاری منوچهر پس از مرگ فریدون سخن گفته است.

بخشش خزاین و لشکریان و تاج و تخت به منوچهر در دوران کودکی، در واقع نوعی قدرت‌نمایی به سلم و تور و دیگر دشمنان ایران زمین بود. فریدون قصد داشت با معرفی منوچهر به عنوان جانشینی مقتدر و جنگ آور، زهره چشمی از دشمنان مملکت بگیرد. در شاهنامه می‌خوانیم:

همه پهلوانان لشکرش را همه نامداران کشورش را

بفرمود تا پیش او آمدند همه با دلی کینه جو آمدند

بشاهی برو آفرین خواندند زبر جد بتاجش بر افشاندند

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۰)

ثعالبی نیز از پرورش و بالیدن نیکوی منوچهر در کودکی سخن گفته است؛ چنانکه: «[فریدون] مه‌ری که به ایرج داشت به او [منوچهر] افکند و بر پرورش نیکوی او همت گماشت و از او آرامش جان می‌گرفت و به امید او سنگینی بار مصیبت را بر خود هموار می‌کرد، تا منوچهر بالیدن گرفت و برکشید و بلند بالاگشت و ادب آموخت و نیک پرورده شد و پرتو نیکبختی الهی (فره ایزدی) از او آشکارگشت».^(۱)

«ثعالبی» همچون فردوسی از انتخاب منوچهر به عنوان جانشین فریدون در دوران کودکی سخن گفته است.^(۲) این بخش از روایت ثعالبی، چنان شبیه شاهنامه است که گویی

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۴۰.

۲- همان، ص ۴۱.

شاهنامه‌ای منشور است.

کین خواهی از قاتلان ایرج:

دانستیم که بنا بر عللی فریدون برای خونخواهی ایرج، منتظر، تولد منوچهر بود و این کین خواهی بقدری برای او اهمیت داشت که هنگام نیایش، از خداوند طول عمر می‌خواست تا موقع انتقام خون ایرج زنده بماند.^(۱)

اساساً کین خواهی یکی از ارکان داستانهای حماسی باستان است. فریدون خود در نبرد با ضحاک تحت انگیزه انتقام خون پدرش قرار داشت. در کین خواهی توجه به نسبت و پیوند مطرح نیست. چنانکه کیخسرو، خود خون افراسیاب نیای مادریش را بر زمین ریخت و فریدون لحظه‌ای فکر انتقام از پسرانش را کنار نگذاشت. گویی انتقام گرفتن از قاتلان شاهان و شاهزادگان بر ایرانیان فرض و واجب و حس انتقام جویی محرک بیشتر جنگهای ایرانیان بوده است. در حماسه هر کس که بد کند و یا جانی را تباه سازد باید مجازات شود. در شاهنامه جلوه نبرد بین نیکی و بدی آن است که باید به اصول احترام گذاشت. نباید از کیفر بدکننده و عامل شرگذشت.

باید خون بی‌گناه زنده شود. یکی از این اصول آن است که: شاه فرمانروایی مطلق است و سرپیچی از فرمان او، گناه شمرده می‌شود چه رسد به اینکه کسی برای نبرد با او اعلام جنگ کند. علت انتقام جویی از سلم و تور نیز، گناهی است که آنان مرتکب شدند، به فریدون اعلام جنگ کرده و ایرج را کشتند. پس مجازات شدند و در این کیفر، خون در برابر خون قرار گرفت.

در شاهنامه دوره خونین این کین خواهیها، توأم با ورود پهلوانان و آغاز عهد پهلوانی است پهلوانانی چون: گرشاسب، سام و قباد و قارن در کین خواهی ایرج، منوچهر را یاری دادند. به قولی پهلوانان در انتقامهای ملی سهیم اند، رستم جهان پهلوانی بود که در انتقام خون سیاوش، توران زمین را ویران کرد و گویو برای انتقام خون شاهزاده‌ای ایرانی، سپاهی از توران را تار و مار ساخت. گاه کار ارضای حس انتقام بجایی می‌کشد که مثلاً «گودرز» پس

۱- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۲۳۹.

از کشتن «پیران» به کین سیاووش و پسران خود، خون او را می‌آشامد.^(۱) کین خواهیهای شاهان و پهلوانان در حماسه ملی ما، از خونخواهی سیامک توسط هوشنگ آغاز شد و با برافتادن خاندان گشتاسب پایان یافت و در این مدت، فریدون کین جمشید، منوچهر کین ایرج، رستم و کیخسرو کین سیاووش، اسفندیار کین لهراسب، فرامرز کین رستم و بهمن کین اسفندیار را گرفت. در این میان، رستم تنها کسی است که خود از قاتلش خونخواهی کرد و در چاه، برادرش شغاد را با تیر به درخت دوخت. شایان ذکر است که فریدون در جایی به ساختار بنیادین منوچهر اشاره کرده و گفته است، منوچهر به سبب آن بنیاد ناگزیر است کین خواهی کند، منظور از ساختار بنیادین همان همخونی با ایرج است.

در تاریخ ثعالبی مذکور است که فریدون خطاب به سلم و تور گفت: «... هم اینک منوچهر برای مجازات شما مأموریت یافته است که به حکم طبیعت واجب و در شریعت پذیرفته، و وی بر اجرای آن به سبب ساختار بنیادینش ناگزیر است».^(۲) در واقع عهد منوچهر دوره ظهور پهلوانان است. داستان تولد رستم و پهلوانیهای او در آغاز جوانی یعنی کشتن پیل سپید و گشودن دژ سپند منسوب به روزگار منوچهر است. «طبری» در روایتی، زمان کین خواهی منوچهر را پس از بر تخت نشستن وی، دانسته است، و از آنجا که تحت تأثیر عقاید اسلامی خود قرار داشته، انتقام از قاتلان ایرج را انتقام اسلام نامیده است.

چنانکه پیشتر گفتیم در متون دیگر زمان کین خواهی منوچهر، روزگار فریدون و قبل از بر تخت نشستن منوچهر است. بر اساس شاهنامه، منوچهر وقتی به ولیعهدی رسید، از سلم و تور کین خواهی کرد و بعد از اثبات توانایی خود در این امر، شایسته فرکیانی شد.

جزئیات داستان کین خواهی منوچهر:

در شاهنامه می‌خوانیم: بعد از آنکه فریدون منوچهر را برای کین خواهی تربیت کرد. به

۱- همان، ص ۲۳۹.

۲- تاریخ ثعالبی، ص ۴۲.

سلم و تور خبر رسید و آنها بیمناک شده و به چاره اندیشی پرداختند و به حيله و نیرنگ متوسل شدند. سرانجام قاصدی به همراه هدایای فراوان روانه بارگاه فریدون کرده، سخن از پوزش و عذر خواهی راندند. فرستادن هدایا برای فریدون که خود صاحب گنجها و خزاین بود، در واقع برای جلب رضایت و بخشش و گذشت از خون ایرج پیشکش شده بود. این هدایا در شاهنامه چنین وصف شده‌اند:

در گنج خاور گشادند باز	بدیدند هول نشیب از فراز
ز گنج گهر تاج زر خواستند	همی پشت پیلان بیاراستند
بگردونها بر چه مشک و عبیر	چه دیبا و دینار و خز و حریر
اباپیل گردونکش و رنگ بوی	ز خاور به ایران نهادند روی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۱)

سلم و تور در نامه‌ای به فریدون، گناه گذشته را به گردن تقدیر نهادند و سخن از جبران خون ایرج گفتند:

همی چشم داریم از آن تاجور	که بخشایش آرد بما بر مگر
اگر چه بزرگ است ما را گناه	به بی دانشی بر نهد پیشگاه
و دیگر بهانه سپهر بلند	که گاهی پناهست و گاهی گزند
سوم دیو کاندر میان چون نوند	میان بسته دارد ز بهر گزند

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۲)

فریدون پس از شنیدن سخنان فرستاده فرزندانش پاسخ داد: اینک عذر خواهی سود ندارد و منوچهر دلاور بزودی برای انتقام جویی روانه خواهد شد. خون باید به خون شسته شود، فریدون هدیه‌ها را نیز باز پس فرستاد و گفت:

بگو آن دو بی شرم ناپاک را	دو بیداد و بد مهر و ناباک را....
اگر بر منوچهر تان مهر خاست	تن ایرج نامورتان کجاست
کنون چون ز ایرج بپرداختید	بکین منوچهر برخاستید

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۴)

در شاهنامه محل گرد آمدن سلم و تور سرزمین خاور ذکر شده است، در حالیکه

«ثعالبی» به آذربایجان اشاره کرده و نوشته است: «هراس در دل‌هایشان [سلم و تور] راه یافت. چنانکه رسمشان بود بر آن شدند که در آذربایجان گرد هم آیند»^(۱) برای منطبق ساختن این دو موقعیت جغرافیایی باید کاربرد کهن واژه خاور به معنی مغرب را در نظر گرفت.

فرستاده سلم و تور پس از بازگشت، از عظمت منوچهر و برومندی و جوانی او سخن گفت و آگاهی داد که فریدون آماده است منوچهر را برای ریختن خون آنان گسیل دارد. سلم و تور که دانستند از منوچهر‌رهایی نخواهند یافت، خود برای جنگ با او پیش قدم شدند و به ایران لشکر کشیدند:

ز خاور دو لشکر به ایران کشید بخفتان و خود اندرون ناپدید
ابا ژنده پیلان و با خواسته دو خونی بکینه دل آراسته

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۷)

از این جانب هم منوچهر لشکر آرایی کرد و به نوشته شاهنامه و تاریخ ثعالبی، «قارن» فرزند «کاوه» را سپهدار لشکر خویش نمود:

سپهدار چون قارن کینه دار سواران جنگی چو سیصد هزار...
دلیران یکایک چو شیر ژیان همه بسته برکین ایرج میان

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۹)

مؤلف تاریخ سیستان، برخلاف شاهنامه از «نریمان» به عنوان جهان پهلوان این نبرد نام برده و چنین نوشته است که: «افریدون به روزگار منوچهر، منوچهر را به نریمان سپرد، تا برفت و خون پدرش ایرج را باز آورد»^(۲).

منوچهر در این لشکر آرایی میسره لشکر را به گرشاسب و میمنه آن را به «سام» و «قباد» سپرد و خود به همراه «سرو» در قلب لشکر جای گرفت. «قباد» نیز در طلایه لشکر بود و

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۴۱.

۲- تاریخ سیستان، ص ۶.

دلیری چون «قارن» در قلب سپاه منوچهر جای داشت. و درفش کاویانی نیز به همراه سپاه منوچهر بود.

بدین ترتیب منوچهر با لشکری آراسته، ابتدا به سپاه تور تاخت که پس از چندین روز نبرد خونین بسیاری از لشکریان تور را تار و مار ساخت؛ تا اینکه تور در حال گریختن به دست منوچهر کشته شد:

بر آورد شاه از کمین گاه سر	نبد تور را از دو رویه گذر
عنان را بپیچید و برگاشت روی	بر آمد ز لشکر یکی های هوی
دمان از پس ایدر منوچهر شاه	رسید اندر آن نامور کینه خواه
یکی نیزه انداخت بر پشت او	نگونسار شد خنجر از مشت او
ز زین برگرفتش بکردار باد	بزد بر زمین داد مردی بداد
سرش را هم آنگه ز تن دور کرد	دد و دام را از تنش سور کرد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۴)

منوچهر به دست خود، تور را کشت تا کین خواهی کامل باشد. گویی سالار کین خواهان (منوچهر) باید به دست خود سالار گناهکاران را مجازات کند.^(۱)

منوچهر در نامه ای خبر پیروزی خود و کشتن تور را به فریدون رسانید و سر تور را برای او فرستاد:

بینداختم چون یکی ازدها	بریدم سرش را تن بی بها
فرستادم اینک بنزد نیا	بسازم کنون سلم را کیمیا

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۵)

ولی مؤلف «تاریخ ثعالبی» معتقد است؛ فریدون پس از کشته شدن تور غمگین شد و با دیدن سر بریده فرزند خویش، حالش دگرگون گشته، مهر پدریش بر فرزند جوشید و اشک ریخت.

۱- زندگی و مرگ پهلوانان، محمد علی اسلامی ندوشن، ص ۴۴.

«تعالی» نوشته است: «حال فریدون در این وقت چنان بود که تازیان در مثالهای خویش گویند: دلم خوش کردم و بینی ام بیریدم»^(۱) و در ادامه گوید: فریدون حال کسی را داشت که اعراب در مثل خود گفته‌اند، شفیت نفسی و جدعت انفی»^(۲)

در ادامه داستان می‌خوانیم: سلم پس از آگاهی از کشته شدن تور، تصمیم گرفت به «دژ آلان»^(۳) پناه ببرد که در جزیره‌ای در دریای خزر قرار داشت و در آن خواربار و ذخایر نهاده بودند.

منوچهر از قصد سلم آگاه شد و قبل از اوقارن را به همراه نشان انگشتی سلم روانه دژ آلان کرد تا دژیان را فریب داده، دژ را تسخیر کند. قارن دژ آلان را ویران کرد. از این جانب هم «کاکوی» نبیره ضحاک از دژ «هوخت گنگ»^(۴) به یاری سلم شتافت. با پیوستن کاکوی به سپاه او، نیروی شر و اهریمنی در مقابل نیروی خیر (منوچهر) پدیدار شد.

در یک روز، دو سپاه مقابل هم قرار گرفتند. منوچهر «کاکویه» را کشت و سلم از هراس فرار کرد. منوچهر سلم را تعقیب نمود و به دست خود به قتل رساند. فردوسی نوشته است، وقتی سلم به جانب دژ ویران شده آلان می‌گریخت منوچهر به او رسید و گفت:

۱- تاریخ تعالی، ص ۴۴.

۲- شاهنامه تعالی، ابومنصور عبدالملک تعالی، ترجمه محمود هدایت، تهران، شهریور ۱۳۲۸، ص ۲۷.

۳- در شاهنامه دژ سلم و تور آلان، نام دارد و تعالی نیز محل این دژ را در دریای لان دانسته است. صاحب مسالک و ممالک آن را در سرزمین الابواب دانسته است و نوشته است: «و اما الابواب در کوه قبق بر دهانه گردنه‌ها، دژهایی وجود دارد، از جمله باب حول لان و باب شایران و باب لاذقه... و باب انوشروان و شهر سمندر و آنچه در عقب آن شهر باشد در دست خزرهاست» (مسالک و ممالک، ص ۱۲۲) و در معجم البلدان می‌خوانیم، «لان، سرزمین وسیع در اطراف ارمنستان، نزدیک باب الابواب: مجاور خزر، عوام به غلط آنرا آران، گویند و مردم آن مسیحی باشند» (معجم البلدان، ج ۵، ص ۹)

و اما این خزرها و یا اقوام مسیحی، با قبیله‌ای که در زمان ساسانیان در آن سوی دریای خزر به سر می‌بردند و گاه به آذربایجان حمله می‌کردند، تطبیق می‌کند. در دولت ساسانیان قبیله‌ای با نام آلان در قفقاز وجود داشت که شاه خود را آلائشاه می‌نامیدند. (ر.ک. ایران در عهد باستان، ص ۳۵۴ و ۳۹۴). دریای «لان» که تعالی از آن نام برده است. در مراجع و فرهنگها ضبط نشده است. بخش از دریای خزر است. مؤلف «مسالک و ممالک» هنگام سخن از «پدشوراجر» (پدشوارگر) از لان نام برده است؛ چنانکه: «... و سرزمین طبرستان و جیلان و بدشوارجر جیل و جیلان خراسان خوانده شود. و در این ناحیه بیر و طبلسان و خزر و لان و صفا لب و ابر باشند (مسالک و ممالک، ص ۱۱۹). «آلان» در فرهنگ معین، ناحیه‌ای در قفقاز است.

۴- دژ هوخت گنگ (doj - huxt - kang). کنگک نفرین کرده، به نقل از فهرست ولف، بیت المقدس اورشلیم: به دژ هوخت گنگ آمد از راه شام که خوانیش بیت المقدس به نام (گرشاسینامه) (فرهنگ معین)

بکشتی برادر ز بهر کلاه
 کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت
 کله یافتی چند پویی براه
 همی تاخت اسب اندرین گفت و گوی
 بسیار آمد آن خسروانی درخت...
 یکایک بستگی رسید اندر اوی
 یکی تیغ زد زود برگردنش
 بدو نسیمه شد خسروانی تنش

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۹)

سرانجام با فرستادن سر سلم نزد فریدون و سپاسگزاری از سپاهان، کین خواهی پایان پذیرفت.

مرگ فریدون و بر تخت نشستن منوچهر:

پس از آنکه منوچهر کین ایرج را گرفت، فریدون درگذشت و پس از پانصد سال حکمرانی، پادشاهی را به منوچهر واگذار کرد.

گویی رشته حیات فریدون به کین خواهی از قاتلان ایرج بسته بود، آنقدر انتظار کشید تا سرانجام با آرامش خیال از اینکه سرزمین از وجود شر پاک شده است، بدرود حیات گفت؛ غافل از اینکه این کین خواهی، سر آغاز جنگهای بزرگ ایران و توران است. فریدون که بسیار کهنسال شده بود، در حالیکه کاسه سر سه فرزندش را در برابر داشت و زاری می کرد، جان داد:

کرانه گزید از بر تاج و گاه	نهاده بر خود سر هر سه شاه
پر از خون دل و پرزگریه دوروی	چنین تا زمانه سر آمد بر روی
فریدون شد و نام ازو ماند باز	بر آمد برین روزگار دراز
همان نیکنامی به و راستی	که کرد ای پسر سود برکاستی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۳)

منوچهر پس از یک هفته سوگواری، بر تخت سلطنت نشست و امور را به دست گرفت. بجز «مروج الذهب مسعودی»، طبق کلیه متون بعد از فریدون، منوچهر پادشاه شده است.

صاحب «مروج الذهب» در روایتی معتقد است، میان پادشاهی فریدون و منوچهر فاصله زیاد بود و شاهان و فرزندان بسیاری حکومت راندند و چون بابل ویران شده بود و کسی نبود که مملکت مطیع او شود، شاهی از فرزندان فریدون به فرزندان اسحاق (ع) رسید. از کیومرث تا انتقال شاهی به فرزندان اسحاق یکهزار و بیست و دو سال طول کشید.^(۱) این روایت از آنجا شکل گرفته است که مسعودی داستانهای مربوط به پیامبران را با روایات ملی شاهان به هم آمیخته است. این روایت طبق داستانهای ملی ما قابل قبول نیست.

فردوسی گفته است منوچهر پس از هفت روز عزاداری برای فریدون در جمعی از بزرگان تاج بر سر نهاد:

منوچهر یک هفته با درد بود	دو چشمش پر آب و رخس زرد بود
بهشتم بیامد منوچهر شاه	بسر بر نهاد آن کیانی کلاه
همه پهلوانان روی زمین	برو یکسره خواندند آفرین

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۵)

خطبه منوچهر:

منوچهر شاه، در ابتدای بر تخت نشستن، در اجتماعی از پهلوانان نامدار و بزرگان خطابهای خواند که در آن به شرح وظایف پادشاهی خود و اساس امور سلطنت اشاره کرد و مردم را به اطاعت از خداوند فرا خواند و مزده سلطنتی همراه با عدالت به آنان داد. در شاهنامه، خطبه منوچهر بسیار کوتاه است و در واقع سخنان منوچهر در توصیف هنر و شجاعتش در جنگ با دشمنان و بندگی خداوند است. منوچهر در این سخنرانی، مردم را به دینداری و ادامه راه فریدون فرا خواند؛ پس از اتمام خطبه، جهان پهلوان «سام» بر پای خاست و در پاسخ منوچهر، ضمن ستودن او، از جانب خود و دیگر پهلوانان برای حمایت از منوچهر و پاسداری ملک اعلام آمادگی کرد:

۱- مروج الذهب، ص ۲۳۵.

چو دیهیم شاهی بسر بر نهاد
 بداد و بآیین و مردانگی
 منم گفت بر تخت گردان سپهر
 زمین بنده و چرخ یار منست
 همم دین و هم فره ایزدیست
 شب تار جوینده کین منم
 بدان را ز بد دست کوته کنم
 گراینده گرز و نماینده تاج
 ابا این هنرها یکی بنده‌ام
 جهان را سراسر یکی مژده داد
 بنیکی و پاکی و فرزاندگی
 همم خشم و جنگست و هم داد و مهر
 سر تاجداران شکار منست
 همم بخت نیکی و هم بخردیست
 همان آتش تیز بر زین منم...
 زمین را به کین رنگ دیبه کنم
 فروزنده ملک بر تخت عاج
 جهان آفرین را پرستنده‌ام
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۶)

«سام» در پاسخ این خطابه گفت:

جهان پهلوان سام بر پای خواست
 ز شاهان مرا دیده بر دیدنست
 پدر بر پدر شاه ایران توی
 ترا پاک یزدان نگه دار باد
 تو از باستان یادگار منی
 از این پس همه نوبت ماست رزم
 شوم گرد گیتی بر آیم یکی
 چنین گفت کای خسرو داد راست
 ز تو داد و ز ما پسندیدنست
 گزین سواران و شیران توی
 دلت شادمان، بخت بیدار باد
 بتخت کئی بر بهار منی...
 ترا جای تخت است و شادی و بزم
 ز دشمن ببند آورم اندکی
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۷)

علاوه بر منوچهر، دیگر شاهان شاهنامه نیز در ابتدای بر تخت نشستن خطابه‌ای کوتاه ایراد کرده‌اند؛ چون: هوشنگ و طهمورث و جمشید و کیکاووس و ... باید گفت، در واقع خواندن خطبه در آغاز شاهی یکی از آیینهای جشن تاجگذاری بوده است. در مراسم تاجگذاری، معمولاً پادشاه پس از گرد آوردن پهلوانان و سران کشور و نثار هدایا، سوگند نامه‌ای می‌خواند و در آن نخست رسماً خود را شاه معرفی می‌کرد و بعد پیمان می‌بست که

باشر مبارزه خواهد کرد و در حفظ امنیت کشور خواهد کوشید.
این سوگند نامه‌ها که در متون عربی دوره اسلامی از آن با عنوان «خطبه» یاد شده است، همگی شامل دو مطلب است: اول آنکه پادشاه رسماً خود را شاه می‌نامید و از دلاوریهای خود سخن می‌گفت و دیگر آنکه عهد می‌بست دست بدان را از ملک کوتاه کند. در اینجا به تعدادی از این سوگند نامه‌ها اشاره می‌کنیم:

سوگند نامه هوشنگ:

چو بنشست بر جایگاه مهی	چنین گفت بر تخت شاهنشهی
که بر هفت کشور منم پادشاه	جهاندار پیروز و فرمانروا
بفرمان یزدان پیروزگر	بداد و دهش تنگ بستم کمر
وزان پس جهان یکسر آباد کرد	همه روی گیتی پر از داد کرد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۳)

سوگند نامه طهمورث:

بیامد به تخت پدر بر نشست	بشاهی کمر بر بست
همه موبدان را و لشکر بخواند	بخوبی چه مایه سخنها براند
چنین گفت کامروز تخت و کلاه	مرا زبید این تاج و گنج و سپاه
جهان از بدیها بشویم برای	پس آنکه کنم در گهی گرد پای

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۶)

سوگند نامه جمشید:

گرانمایه جمشید فرزند او	کمر بست یکدل پر از پند او
بر آمد بر آن تخت فرخ پدر	برسم کیان بر سرش تاج زر
منم گفت با فره ایزدی	هم شهریاری هم موبدی
بدان را ز بد دست کوتاه کنم	روان را سوی روشنی ره کنم

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۹)

در متون دوره اسلامی چون تاریخ طبری و تاریخ ثعالبی، از سوگند نامه منوچهر آن گونه که در شاهنامه آمده است، اثری نمی بینیم، بلکه طبق تاریخ طبری، منوچهر پس از گذشت ۳۵ سال از سلطنتش، روزی سران مملکت و موبدان را فرا خواند و برای آنان سخنرانی کرد.

سخنان منوچهر در تاریخ طبری، از نظر مضمون، بسیار با شاهنامه اختلاف دارد. خطبه طولانی منوچهر در تاریخ طبری، خطبه ای اندیشه مندانه و حکیمانه است که نشان از گوینده ای دانا می دهد؛ چنانچه انتساب خطبه به منوچهر درست باشد باید او را شاهی عادل و دانشمند شماریم. بخشی از خطبه چنین است: «ای مردم خلق از آن خالق است و شکر خاص منعم است و اطاعت سزاوار قادر است و هر چه شدنی است انجام می پذیرد و مخلوق طالب باشد و مطلوب زیون است... تفکر نور است و غفلت، ظلمت است و جهالت، ضلالت است. اول برفت و به ناچار آخر به اول محلق شود.»^(۱)

چنانکه دیدیم، سخنان منوچهر بسیار فیلسوفانه است. منوچهر در ادامه خطابه به شرح وظایف شاه نسبت به مردم و متقابلاً وظایف مردم نسبت به حکومت و کشور پرداخته و نوشته است: «پادشاه بر مردم حقی دارد و مردم نیز بر پادشاه حقی دارند. حق پادشاه بر مردم این است که اطاعت او کنند و خیرخواه او باشند و با دشمنش پیکار کنند، و حق مردم بر پادشاه این است که مقرریشان به وقت دهد جز آن منبعی ندارند و حق رعیت بر پادشاه این است که در کارشان بنگرد و با آنها مدارا کند بیش از توانشان بر آنها بار نکند و اگر آفت آسمانی یا زمینی رخ داد و حاصلشان را بکاست از خراجشان بکاهد...»^(۲)

این بخش از خطبه، نشانگر عدالت و خوی مردم داری منوچهر است. منوچهر از اندیشه ای نیک برخوردار بوده است و در ادامه، سخن از لزوم سه خصلت در شاه یعنی: راستگویی و بخشندگی و قدرت، رانده است. این خطابه نشان می دهد که منوچهر پادشاهی متواضع بود؛ چنانکه مردم را در شور و رأی شرکت می داد.

خطبه منوچهر در واقع بیان کننده عقاید اسلامی طبری است و طبری در خلال آن

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۹۱.

وظایف مسلمانان را بر شمرده است و گاه سخن را به جایی رسانده است که گویی این شارع اسلام است که پند می دهد نه منوچهر، از آنجمله نوشته است: «بهترین کارها تسلیم شدن به فرمان خدا و توسل به یقین و رضا و قضای اوست که از آنچه شدنی است فرار نتوان کرد. دنیا سفر است و بار انداز جای دیگر است و لوازم سفر عاریتی، چه خوش است شکر منعم و تسلیم به اراده خالق...»^(۱)

در پایان خطبه، منوچهر خطاب به موبد موبدان گفته است: با رعیت انصاف کنید و از بیت المال به آنان قرض دهید تا دست به آبادانی زنند و هنگام خراج از محصولشان هر سال یک چهارم یا یک سوم یا نیم بگیرید تا به رنج نیفتند.

چنانکه پیداست، خطبه منوچهر در تاریخ طبری و تاریخ ثعالبی - که به گوشه‌ای از آن اشاره خواهیم کرد - قوانین حکومت اسلامی را خاطر نشان می کند و از نظر مضمون، خطبه و فرمان حضرت علی (ع) به مالک اشتر را به یاد می آورد. از آن جمله در تاریخ ثعالبی می خوانیم: «از جمله گفت که شاه را سه گونه منش باید: راستی، گشاده دستی و نرم خویی که او بر همگان مسلط است و دست او گشاده. عفوش ملکتش را پایدار دارد»^(۲) امیر المؤمنین (ع) نیز مالک اشتر را به مهربانی و دوستی و محبت و بخشش با رعیت دعوت کرده اند: «بر رعیت ببخشای و ایشان را دوست دار و با ایشان نیک و مهربان باش»^(۳)

خطبه منوچهر در تاریخ ثعالبی و تاریخ طبری، نوعی آمیختگی با آرمانهای اسلامی دارد که نویسندگان آنها این ویژگیها را در شخصیت پادشاهان اساطیری خود جستجو کرده اند؛ همچنانکه فردوسی در جای جای شاهنامه آرمانهای اسلامی جامعه خود را در شخصیت شاهان و پهلوانان حماسی خلاصه کرده است. خطابه منوچهر در تاریخ ثعالبی، مشابه تاریخ طبری، ولی مختصرتر است. ثعالبی هم معتقد است منوچهر آن را پس از سالیانی حکومت، خوانده است. در این خطبه نیز منوچهر پس از نکوهش دنیا مردم را به اطاعت از خداوند فرا خوانده و پیمان بسته است که راه فریدون را پیش گیرد.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲- تاریخ ثعالبی، ص ۴۹.

۳- فرمان، ترجمه میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی، ص ۳۰.

بخشی از سخنان فیلسوفانه منوچهر، چنین است: «پیش از ما آنان که ریشه‌های قوم بودند درگذشتند و ما که مانده‌ایم شاخه‌های آنانیم. پس از رفتن ریشه، برای شاخه‌ها چه جای ماندن است»^(۱)

واضح است که ثعالبی، خطبه منوچهر را از تاریخ طبری تلخیص کرده است و گاه بدون هیچ تغییری همان مطالب تاریخ طبری را نوشته است؛ چنانکه ثعالبی درباره خصلت شاهان، همان سخنی طبری را گفته است در تاریخ طبری: «از جمله گفت که شاه را سه گونه منش باید: راستی، گشاده دستی و نرم خویی که او بر همگان مسلط است و دست او گشاده. عفوش ملککش را پایدار دارد».^(۲)

فرکیانی و ایزدی منوچهر:

کلمه فر در اوستا، «خورنو» (Xvareno) و در پهلوی فره و خره است. در فارسی از آن «فر» و «فره» و «فروهر» داریم. فر در لغت به معنای شکوه و جلال و در اصطلاح اوستایی حقیقت و کیفیتی است الهی که اگر بر کسی حاصل شود، او به شکوه و جلال شاهی و تقدس می‌رسد. با کسب فر به پادشاهی می‌رسند شاه تا هنگامیکه دارای فر است، پادشاه است و چنانچه فر از او جدا شود، دیگر شاه نیست و گرفتار رویدادهای سخت می‌شود؛ چنانکه پس از گستن فر از جمشید، او گرفتار ضحاک شد. جمشید که شیفته قدرت خود گشته بود از راه دین جدا شد و به همین سبب فر ایزدی را از دست داد:

ز یزدان بسپیچید و شد ناسپاس...	منی کرد آن شاه یزدان شناس
بگشت و جهان شد پر از گفتگوی....	چو این گفته شد فر یزدان از وی
همی کاست آن فرگیتی فروز	بجمشید بر تیره گون گشت روز

(شاهنامه، ج ۱، ص ۴۳ - ۴۲)

در شاهنامه فردوسی، فر و شکوه شاهان بیش از حد معمول است. پادشاه از فر الهی و

۱- تاریخ ثعالبی، ص ۵۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹۲.

فرّکیانی برخوردار است؛^(۱) چنانکه منوچهر هر دو فر را داراست و علاوه بر آن فرّ موبدی نیز دارد، منوچهر هنگام اندرز پسرش نوذر از فرّ فریدونی خود نام برده است که همان فرّکیانی منوچهر می‌باشد:

بفرّ فریدون ببستم میان بیندش مرا سود شد هر زیان
بجستم ز سلم و ز تور سترگ همان کین ایرج نیای بزرگ
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۷)

در ابتدای جلوس، منوچهر خود را دارای فره ایزدی معرفی کرده است:

همم دین و هم فره ایزدیست همم بخت نیکی و هم بخردیست
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۵)

جهان پهلوان سام در ستایش منوچهر، از فره موبدی او سخن گفته است:

ترا باد جاوید تخت روان همان تاج و هم فره موبدان
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۷)

پادشاهان شاهنامه، از عهد کیومرث به بعد فرّکیانی دارند. فرّشاهی در واقع به خاندان شاهان تعلق دارد و همام ظهور تواناییها و شایستگیهای فرد برای سلطنت است. در حماسه ما ظهور فرهنگامی میسر است که انسان خصوصیات و خوی نیک خود را آشکار کند. بنابراین ممکن است پهلوانان نیز از فر برخوردار شوند و آن زمانی است که نیرو و توان خود را در مبارزه با دشمنان به کار برند و صاحب فر پهلوانی شوند. باید گفت: فر همچون ویژگی خاصی در نهاد آدمی نهفته است و در اثر پرورش و تأثیر عوامل محیطی آشکار می‌شود؛ چنانکه افراسیاب تورانی به عنوان انسانی گناهکار که مایه بدی و تباهی بود، در اثر سعی و کوشش و نیکوکاری، یکبار از فرّکیانی برخوردار شد.

در کتاب «حماسه سرایی در ایران» می‌خوانیم: «در زامیاد یشت، از کسانی که برای بدست آوردن فرّکیانی کوشیده ولی بر آن دست نیافته‌اند: انگر می نیو و اژی دهاک و افراسیاب‌اند. داستان تلاش اهریمن و ضحاک و افراسیاب برای بدست آوردن فرو محروم

۱- حماسه سرایی در ایران، ص ۲۳۷.

ماندن آنان یکی از دلکش‌ترین قطعات حماسی این یشت است. از میان این دشمنان ایرانی تنها «افراسیاب گناهکار تورانی» یکبار از فرکیان برخوردار شد و آن هنگامی است که زنگیاب (در اوستا زئی نی گو Zeinigu) دروغگو را کشت».^(۱)

با این وصف، پهلوانان هم می‌توانند صاحب فر شوند؛ البته نه فرکیانی. در داستان زال می‌خوانیم که سیمرغ زال را تربیت کرد و از فر خود به او بخشید. فر سیمرغ همان تعالیم او بود:

ابا خویشان بر یکی پر من	خجسته بود سایه فر من
گرت هیچ سختی بروی آورند	ور از نیک و بد گفت و گوی آورند
بر آتش بر افکن یکی پر من،	ببینی هم اندر زمان فر من

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۵)

فره ایزدی یعنی خصوصیت یزدان پرستی، در حماسه ما این ویژگی نیز اکتسابی است و کسب آن در گرو تزکیه نفس از بدیها و پلیدیهاست. هرگاه شاه یا پهلوان، خوی نیک و یزدان پرستی پیشه کند و وجودش را از گناه پاک کند، فره ایزدی در او ظاهر می‌شود که همان نشانه خداپرستی و دینداری است؛ برای مثال: فر ایزدی طهمورث هنگامی ظهور کرد که او تحت تعالیم مذهبی وزیر خود «شهراسب» راه راست گزید و وجودش از بدی پالوده شد و اهریمن (نفس) را که مایه شر و فساد است به بند کشید:

چنان شاه پالوده گشت از بدی	کسه تا بید زو فسره ایزدی
برفت اهرمن را بافسون بیست	چو بر تیزرو بارگی بر نشست.

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۷)

این خصوصیت نیک بشری (فره ایزدی) در صورت کج روی و بد اندیشی و بیدادگری دارنده آن، از او گسسته می‌شود. طبق شاهنامه، نوذر پسر منوچهر پس از جلوس به سبب بیدادگری و انحراف از راه راست، فره ایزدی را از دست داد. در شاهنامه، هر جا که سخن

۱- حماسه سرایی در ایران، ص ۲۳۷.

از فره ایزدی است، سخن از خداپرستی و عدالت و خردمندی هم هست؛ پس وجود هر یک مستلزم وجود دیگری است.

رسیدن به پادشاهی در گرو برخورداری از فره ایزدی است؛ بنابراین اگر چه پهلوانانی چون طوس و گسته‌م دارای فرّ پهلوانی یعنی ویژگی و شجاعت هستند ولی چون فرّ ایزدی ندارند لایق پادشاهی نیستند. درباره علت انتخاب «زو» به جانشینی نوذز در شاهنامه می‌خوانیم:

بود بخت بیدار و روشن روان...	[زال]: همی گفتم هر چند کز پهلوان
همش باد و هم بادبان تخت شاه	بگردار کشتیست کار سپاه
سپاهست و گردان بسیار مر	اگر داری طوس و گسته‌م فر
بباید یکی شاه بیدار بخت	نزیب برایشان همی تاج و تخت
بستابد ز دیهیم او بخردی	که باشد بدو فره ایزدی،

(شاهنامه، ج ۲، ص ۴۳)

بر اساس اوستا، چون «فره» یا «خره» به پادشاهی تعلق می‌گرفت، به او «خورنو کوئینم» (Xuareno Kavaenem) داده می‌شد که در فارسی به فرّ کیانی تعبیر شده است. معمولاً در اوستا «فره» به صورت مرغ و شاهین و در ادبیات پهلوی به شکل خروس مجسم گردیده است.^{(۱)(۲)} در شاهنامه تنها در یک مورد از نوعی فرسخن رفته است که اکتسابی نیست و از جانب خداوند بنده پاک و پیامبرش را نازل می‌شود. فردوسی وقتی به مقام پیامبری سیاوش اشاره می‌کند، از نوعی فرسخن می‌گوید که تنها در پیامبران و اولیا ظهور می‌کند. سیاوش دارای فره‌ای است که خداوند از جانب خود بدو ارزانی داشته است و بدین ترتیب سیاوش در میان دیگران ممتاز بود:

چنان آفرید ای نگارین ز پیش	مرا آفریننده از فر خویش
مرا جز نهفتن همان نیست روی	تو این را مگشای و با کس مگوی

(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۳)

۱- ایران عهد باستان، محمد جواد مشکور، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۶۹ ش. ص ۸۸.

۲- فرهنگ نامهای اوستا، هاشم رضی، تهران ۱۳۴۶.

شایان ذکر است، در برخی روایات شاهنامه که فر شاهی، با نگرستن به چهره نوزاد متولد شده کشف می‌شود؛ موضوع فر با وراثت خلط شده است.

باید گفت، مسلماً آنچه بعد از تولد نوزاد می‌توان در چهره او یافت، همانا نقاط مشابه میان او و والدین اوست، مثلاً: رنگ پوست، خلوط چهره و... بنابراین وقتی از ازدواج دو آریایی نژاد یا یک آریایی و یک تورانی، فرزندی حاصل شود، دارای خصوصیات ظاهری والدینش است، آریایی یا تورانی است و این در حماسه مایک امتیاز و فر (شایستگی) شمرده می‌شود، چه اگر فرزند شاه از کنیزک سیاه روی حرمسرای باشد، دیگر در او نشانی از نژاد آریایی نمی‌توان یافت و لایق شاهی نخواهد بود. برای اثبات این مدعا، از شاهنامه یاری می‌جویم. در داستان سیاوش می‌خوانیم که سودابه برای رسوا کردن سیاوش بی‌گناه، از کنیزکی سیاه خواست بار بيفکند تا بر کیکاووس ثابت شود، بچه سقط شده از آن سودابه است که در درگیری با سیاوش مرده است. فردوسی در توصیف بچه چنین زنی نوشته است:

چو شب تیره شد داروی خورد زن	که بیفتاد زو بچه اهرمن
دو بچه چنانچون بود دیوزاد	چه گونه بود بچه جادو نژاد...
یکی طشت زرین بیارید پیش	بگفت آن سخن با پرستار خویش
نهاد اندر آن بچه اهرمن	خروشید و بفرنگد بر جامه تن

(شاهنامه، ج ۳، ص ۲۹)

بر طبق این ابیات، اگر با مشاهده چهره نوزاد به اهریمنی بودن او بتوان پی برد، با دیدن نوزاد دیگر که از نژاد آریایی (سفید پوست و...) است، نیز می‌توان به فر شاهی او پی برد و می‌توان دانست که او از خاندان شاه است.

اختر شناسانی که برای بررسی امر، فرا خواندند با دیدن نوزادان گفتند:

دو کودک ز پشت کسی دیگرند	نه از پشت شاه و نه زین مادرند
--------------------------	-------------------------------

(شاهنامه، ج ۳، ص ۳۰)

در شاهنامه، منوچهر صاحب فرّ ایزدی و موبدی و شاهی است. بعد از تولد، هنگامیکه فریدون در چهره او نگرست، نشانه شباهت او به خود و به پدر و مادرش را دید و گفت:

فریدون چو روشن جهان را بدید بچهر نو آمد سبک بنگرید
چنین گفت کز پاک مام و پدر یکی شاخ شایسته آمد به بر
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۹)

و اما فره موبدی منوچهر، همان اعتقاد و عمل او به دین زرتشتی است. منوچهر پادشاه دینداری است؛ چنانکه در شاهنامه هنگام اندرز چنین می‌گوید:

نگر تا نیچی ز دین خدای که دین خدای آورد پاک رای
کنون نو شود در جهان داوری چو موسی بیاید به پیغمبری
پدید آید آنکه بخاور زمین نگر تا نتابی بر او بکین
بدو بگرو آن دین یزدان بود نگه کن ز سر تا چه پیمان بود
تو مگذار هرگز ره ایزدی که نیکی ازویست و هم زو بدی
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۸)

خلاصه آنکه منوچهر پادشاه معتقدی بود که به موبدان احترام خاص می‌گذاشت و در امور کشور داری با آنان مشورت می‌کرد. در بندهشن^(۱) نسبت زردشت و موبدان پارس به منوچهر رسیده است.

روزگار منوچهر و اعمال او:

منوچهر زیر نظر فریدون پرورش یافت و نحوی و خصلت یک پادشاه آزاده ایرانی را کسب کرد و مهارتها و هنرهای لازم برای امر سلطنت و کشور داری را از نیایش آموخت:

۱- بندهشن، ص ۱۵۲.

هنرها که آید شهان را بکار بیاموختش نامور شهریار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۹)

یکی از خصوصیات منوچهر، دینداری و احترام به موبدان و بزرگان دینی بود. منوچهر چنان به وجود و عظمت خداوند اعتقاد داشت که پس از پیروزی بر سلم و تور در فتح نامه‌ای که برای فریدون نوشت، نخست به ستایش یزدان که او را در کین خواهی یاری داده بود، پرداخت:

سپاس از جهاندار فریادرس نگیرد به سختی جز او دست کس

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۲۴)

از سخنان منوچهر هنگام مرگ و واگذاری سلطنت به پسرش نوذر، به عقاید و افکار او درباره جهان ناپایداری می‌بریم:

چنان دان که خوردی و بر تو گذشت
نشانی که باشد همی از تو باز
بخوشر زمان بایدت بازگشت
نگر تا نتابی ز دین خدای
بر آید برو روزگار دراز...
که دین خدای آورد پاک رای

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۸)

منوچهر در طول تاریخ، به عنوان پادشاهی عادل و دادگر شناخته شده است. پیش‌تر گوشه‌ای از سخنان این پادشاه عادل را که نشانگر دانش و حکمت و عدالت او بود از قول ثعالبی و بلعمی نقل کردیم و در اینجا به چند روایت که نشانگر عدالت و دادگری منوچهر است اشاره می‌کنیم: در شاهنامه می‌خوانیم وقتی منوچهر سلم را کشت و به سزای عملش رساند، خطاب به پهلوانان لشکرش گفت، دست از خونریزی بردارید زیرا جفا پیشه کشته شد؛ پیداست که منوچهر در این کین خواهی به نیت انتقام از سلم و تور، وارد میدان شده بود نه جنگ و خونریزی؛ چنانکه پس از کشته شدن سلم راضی نشد حتی خون یک نفر دیگر به زمین بریزد:

خروشی بر آمد ز پرده سرای
که‌ای پهلوانان فرخنده رای
ازین پس به خیره مرزید خون
که بخت جفا پیشگان شد نگون
همه آلت لشکر و ساز جنگ
ببردند نزدیک پور پشنگ

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۱)

طبری، داستانی از دادگری منوچهر نقل کرده است که: وقتی در روزگار منوچهر، طهماسب برای نبرد با فراسیاب (افراسیاب) به حدود توران رفته بود، جنایتی کرد که منوچهر تصمیم به قتل او گرفت. بزرگان کشور قدم پیش گذاشته، خواستار عفو طهماسب شدند، اما منوچهر دادگر معتقد بود، گناهکار هر که باشد باید به سزای عملش برسد پس گفت: «این مایه سستی دین است ولی اگر اصرار دارید باید دیگر در مملکت من نماند» (۱) و بدین ترتیب طهماسب را از قلمرو خویش براند.

همچنین بنابر تاریخ طبری، منوچهر در خطبه خود راجع به تعیین خراج و مالیات بر رعیت گفته است: چنانچه رویدادهای طبیعی چون سیل و زلزله و طوفان به مال رعیت صدمه زد باید مالیات کمتری از او گرفت. سخن منوچهر در تاریخ طبری چنین است: «با رعیت انصاف کنید و نهرها و جویها که خرج آن با سلطان است زودتر اصلاح کنید که ویرانتر نشود و آنچه با رعیت است و از اصلاح آن ناتوانند از بیت المال خراج قرضشان دهید و به وقت خراج از حاصلشان به قدر ممکن هر سال یک چهارم یا یک سوم یا یک نیم بگیرید تا به رنج نیفتند.» (۲)

جنگ با دیوان مازنداران:

در شاهنامه از عهد کیومرث تا دوره پادشاهی فریدون، جنگ با دیوان از عناصر اصلی داستان پادشاهان است؛ چنانکه سیامک به دست دیو سیاه کشته شد و کیومرث و هوشنگ به انتقام فرزند سر دیو سیاه را از تن جدا کردند. جنگ با دیوان در عهد طهمورث و جمشید به نفع شاهان پایان یافت و دیوان شکست خورده، مطیع آنان شدند و راز و رمز

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۹۳.

تمدن را به شاهان آموختند. قبلاً اشاره شد که دیوان گروهی از اقوام ایران زمین بودند و بر خلاف ایرانیان که دین مزدیسنا داشتند، دیوان بر دین دیویسنان (Daeva yasnán) بودند. از دوره پادشاهی فریدون به بعد، دیگر جنگ با دیوان اساس داستان شاهان نیست بلکه بعد از کشته شدن ایرج به دست سلم و تور و کین خواهی منوچهر، اساس داستانها بر کین خواهی شاهان و پهلوانان و کشمکشهای میان ایران و توران واقع است. اگر چه در عهد فریدون و منوچهر و کیکاووس جنگ با دیوان ادامه دارد ولی این نبردها به علت تهدید بزرگتر یعنی تورانیان، جلوه‌ای ندارد و پهلوانان بزرگی چون رستم و طوس برای مقابله با تورانیان در حماسه ملی ما ظهور می‌کنند و عهد پهلوانی شاهنامه از دوره پادشاهی منوچهر شکل می‌گیرد.

داستان منوچهر، فصلی از نبرد با دیوان مازندران است. در این نبرد، جهان پهلوان سام، مأمور حمله به دیوان مازندران شد و با گروه سگساران و گرگساران جنگید:

چنین است فرمان هشیار شاه	که لشکر همی راند باید براه
سوی گرگساران و مازندران	همی راند خواهم سپاهی گران

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵۲)

سام در بازگشت پیروزمندانه خود، گزارش جنگ با دیوان مازندران را به سمع منوچهر رساند:

برفتم بران شهر دیوان نر	به دیوان که شیران جنگی ببر
که از تازی اسپان تکاورند	ز گردان ایران دلاورترند
سپاهی که سگسار خوانندشان	پلنگان جنگی نمایند شان

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۷۳)

از رویدادهای دیگر روزگار شاهی منوچهر، نبرد سام با اژدهای مازندران است. سام این اژدها را یکی از گردنکشان مازندران معرفی کرده است:

ز من گر نبودى بگیتی نشان	بر آورده گردن ز گردن کشان
--------------------------	---------------------------

چنال اژدها کو زرود کشف برون آمد و کرد گیتی چوکف
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۰۲)

درباره اژدها و نبرد پهلوانان با این موجود اساطیری در بخش تعلیقات این جزوه سخن خواهیم گفت.

پدیدار کردن رسم دهقانی:

یکی از کارهای منوچهر در روزگار سلطنتش پدید آوردن رسم دهقانی در هر دهستان بود، منوچهر برای هر دهکده، دهقان و کدخدایی معین کرد و دستور داد مردم آن فرمانبردار و مطیع او باشند. منوچهر به مردم امر کرد در آبادانی و کشت زمین بکوشند. بلعمی در این باره نوشته است: «منوچهر عادل و نیکوکار بود، نخستین کسی بود که رسم دهقانی پدید آورد و برای هر دهکده دهقانی معین کرد و مردم آنجا را بنده کرد و لباس بندگان پوشاند و به فرمانبری واداشت»^(۱) ثعالبی نظیر همین قول طبری را نقل کرده است. گماشتن دهقان و زعیم برای هر دهستان و تعیین حاکم برای هر شهر یکی از اهداف منوچهر برای نظارت بر امر زراعت و دامداری و اخذ مالیات به عدالت از رعیت بود. میزان توجه منوچهر به امور رعیت را می توان از سخنان او در خطبه آغاز شاهی دریافت؛ در تاریخ طبری می خوانیم منوچهر گفت: «با رعیت انصاف کنید و نهرها و جویها را که خرج آن با سلطان است، زودتر اصلاح کنید که ویرانتر نشود و آنچه با رعیت است و از اصلاح آن ناتوانند از بیت المال خراج قرضشان دهید و بوقت خراج از حاصلشان به قدر ممکن، هر سال یک چهارم یا سوم یا نیم بگیرید تا به رنج نیفتند»^(۲)

گرد آوری گلها و گیاهان و تشکیل باغ:

جمع آوری گلها و گیاهان از کوهها و زمینهای بی آب و علف و کشتن آنها در بوستان را به منوچهر نسبت داده اند که البته میان مورخان، درباره این انتساب اختلاف نظر وجود

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۹.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۹۳.

دارد. بلعمی و ثعالبی فراهم آوردن گیاهان خوشبو را به زو پسر طهماست پسر منوچهر نسبت داده‌اند؛ چنانکه بلعمی نوشته است: «[زو] بفرمود که از کوهها هر جا گیاه خوش بودی بیافتند و بیخ آن آوردند و در بوستانها نشانند». (۱)

حمزه اصفهانی که در بیشتر موارد با بلعمی توافق نظر دارد، در این مورد معتقد است ساخت بوستان از جمله اعمال منوچهر بود. در این باره می‌خوانیم: «منوچهر گلهای بسیاری را از کوهها به زمینهای بی آب و علف آورد و بکشت و پیرامون آنها دیوار کشید، آن گاه به سبب بوی خوش آنها، آنجا را بوستان نامید یعنی جایگاه بوهای خوش». (۲) قرنهای بعد، مؤلف تاریخ گزیده با بهره‌گیری از همین منابع، کشت گلهای و گیاهان را به منوچهر نسبت داده است: «[منوچهر] از کوهها ریاحین گرد کرد و بکشت و چهار دیوار گرد آن بکشید و باغ ساخت و آن را بوستان نام نهاد». (۳)

در شاهنامه، ساخت باغ و گرد آوری گیاهان نه به روزگار منوچهر و نه به روزگار زو منسوب است بلکه در اشاره‌ای کوتاه به فریدون نسبت داده شده است:

وزان پس فریدون بگرد جهان	بگردید و دید آشکار و نهان
هران چیز کز راه بیداد دید	هر آن بوم و برکان نه آباد دید
بنیکی ببست از همه دست بد	چنانک از ره هوشیاران سزد
بیاراست گیتی بسان بهشت	بجای گیاه سرو گلبن بکشت

(شاهنامه، ج ۱، ص ۸۱)

چنانکه می‌دانیم اقدام به آبادانی و ساخت و ساز ملک نیازمند دوره‌ای آرام و بی‌جنگ و خونریزی است از این روی چون روزگار فریدون و منوچهر دوره صلح و آرامش پس از استیلای طولانی ضحاک بیدادگر بر ایران زمین بود، ساختن باغ و بوستان را به آنان نسبت داده‌اند. انتساب این اعمال به «زو» نیز به سبب پایان تسلط چندین ساله افراسیاب و

۱- نقل از یشت‌ها، جلد ۲: ص ۴۹.

۲- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۳۴.

۳- تاریخ گزیده، ص ۹۰.

برقراری آرامش در مملکت اوست.

حفر رود فرات و مهران:

مؤلف بندهشن در روایتی، حفر رود فرات را به منوچهر نسبت داده است؛ چنانکه نوشته: «فرات رود را سرچشمه از مرز روم است، به آسورستان گذرد. به دجله ریزد او را فراتی این که بر زمین آبیاری کنند پیدا است که آن سرچشمه را منوچهر کند و همه آب را به یکی (رود) باز افکند. چنین گوید که ستایم فرات پر ماهی را که منوچهر برای روان خویش کند و آب بستد و بخوراند دجله رود از دیلمان بیاید و به خوزستان به دریا ریزد»^(۱)

از میان مؤلفان دوره اسلامی، تنها حمزه اصفهانی و طبری با بندهشن موافق هستند و حفر رود فرات و رود مهران را که بزرگتر از فرات است از جمله اعمال منوچهر می‌دانند. طبری در روایتی از رود مهران به عنوان فرات بزرگ یاد کرده و نوشته است: «گویند منوچهر از طره و دجله و رود بلخ نهرهای بزرگ جدا کرد و به قولی همو بود که فرات بزرگ را حفر کرد»^(۲) حمزه اصفهانی نیز در روایتی مشابه گفته است: «و هم او [منوچهر] بود که رود فرات و نیز رود مهران را که بزرگتر از فرات است بگشاد و دجله چشمه‌های بزرگی بشکافت»^(۳).

دیگر مورخان، این اقدام را به «زو» نواده منوچهر نسبت داده‌اند و معتقدند وقتی دوره تسلط چندین ساله افراسیاب و ترکان بر سرزمین ایران پایان یافت و صلح و آرامش بر این سرزمین قرار گرفت، زمان مناسبی برای آبادانی فراهم شد و «زو» یا «زاب» نهرهای بزرگی حفر کرد. مسعودی صاحب «مروج الذهب» در این باره نوشته است: «و زاب یعنی مدافع عراق بود و ویرانیهایی را که افراسیاب در زمین پدید آورده بود آباد می‌کرد و دو نهر معروف به زاب کوچک و بزرگ را که پیش مذکور افتاد و از ارمنستان برون می‌شود و به دجله می‌ریزد حفر کرد».

۱- بندهشن، ص ۷۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹.

۳- تاریخ سنی ملوک الارض، الانبیاء، ص ۳۴.

نهر بزرگتر میان موصل و حدیثه و کوچکتر در دیار سن است و هر دو را به نام خود (زاب) نامید و هم در سواد عراق نهری دیگر حفر کرد و آن را زاب نامید و بر این سه شهر سه منطقه املاک و آبادی معین کرد و آن را زوایی نام کرد که جمع زاب است»^(۱)

طبری قول دیگری دارد که کاملاً مشابه قول «مسعودی» در حفر نهرهاست. او نیز حفر نهری به نام زاب را از جمله اعمال «زو» نواده منوچهر دانسته است و آن را به دوره آرامش سلطنت زو نسبت داده او را پادشاهی عادل و دادگر معرفی کرده است که او ویرانه‌های افراسیاب را آباد کرد و هفتاد سال از رعیت خراج نگرفت تا توانمند شدند.^(۲)

ابوحنیفه دینوری در «اخبار الطوال» از پسر منوچهر با عنوان «زاب بودکان» یاد کرده است و معتقد است «زاب» پس از راندن افراسیاب از کشور، نهرهای بزرگی در سرزمین عراق ساخت. ثعالبی در کتاب تاریخ خود، حفر رود «زاب» را به زو پسر طهماسب نسبت داده و نوشته است: «در حوزه دجله و فرات در عراق نهری برید، آن را زاب نامید و بدو سویش شهری بنیاد کرد که زوایی خوانده می‌شد».^(۳)

مؤلف تاریخ گزیده در قرن ششم نیز حفر دو رود در سرزمین «بکر» را از اعمال زو پسر طهماسب دانسته و نوشته است: «از آثار او (زو) دو رودخانه در دیار بکر است که آب آن ممر اول گردانیده و بدجله رسانیده تا آب دجله خوش شده و بر آن رودها و دیه‌ها ساخته هر یک از آن آب را زاب می‌خوانید»^(۴)

ساخت بناهایی چون خانه نوبهار و گنبدی که اکنون بنای مسجد جامع ساری در کنار آنست:

برخی مؤلفان کتابهای دوره اسلامی، بطور پراکنده، بنای چند عمارت را به روزگار سلطنت منوچهر نسبت داده‌اند. از آنجمله مسعودی بنای خانه «نوبهار» را در شهر بلخ مربوط به روزگار منوچهر دانسته است. خانه «نوبهار» یکی از چهار خانه متبرکی بود که

۱- مروج الذهب، ص ۲۲۷.

۲- نقل از پشت‌ها، ج ۲، ص ۴۹.

۳- تاریخ ثعالبی، ص ۹۲.

۴- تاریخ گزیده، ص ۹۱.

پرده‌داران آن احترام خاصی داشته‌اند و اطاعت امر آنان بر همگان فرض بوده است. به بخشی از توصیف خانه نوبهار در مروج الذهب اشاره می‌کنیم:

«بعد از بیت الحرام و خانه‌ای که در اصفهان است و خانه‌ای که در هندوستان است [خانه چهارم نوبهار است که منوچهر در شهر بلخ خراسان به نام ماه بنیاد کرد و کسی که پرده داری این خانه را به عهده داشت به نزد ملوک آن ناحیه محترم بود و دستور او را گردن می‌نهادند و مال فراوان می‌دادند، خانه نیز وقفها داشت و پزده دار آن برمک نام داشت و این عنوان هر کسی بود که عهده دار پرده داری می‌شد و بر مکیان نیز نام از اینجا داشتند...»^(۱)

مؤلف تاریخ طبرستان، بنای گنبدی که بعدها مسجد جامع ساری را در کنار آن ساختند، به منوچهر نسبت داده و معتقد است بنای مسجد جامع ساری قبل از آنکه به عنوان مسجد مورد استفاده واقع شود عمارتی بود که هارون الرشید آن را بنیاد نهاد و مازیار آن را به اتمام رساند و اردشیرگرد آن باغی ساخت که منوچهر شاه در میان آن گنبدی بنا کرده بود.^(۲) از این روایت در متون دیگر اثری نیست.

- تعیین حدّ فرشواذگر (پتشخوارگر):

در کتاب تاریخ طبرستان، تعیین حدّ پتشخوارگر طبرستان به منوچهر شاه نسبت داده شده است. مؤلف چنین نوشته است که: حدّ فرشواذگر آذربایجان و سرو طبرستان و گیل و دیلم و ری و قومس (قومس) و دامغان و گرگان باشد و اوّل کسی که این حد پدید کرد منوچهر شاه بود و معنی فرشواذ آن است که باش خوار، ای عش سالمأ صالحاً.^(۳) فرشواذگر، همان پتشخوارگر است که در پیمان میان ایران و توران، توسط آرش کمانگیر به عنوان سرحدّ دو سرزمین مشخص شد.

۱- مروج الذهب، ص ۵۸۹.

۲- تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ۵۹.

۳- همان، ص ۵۶.

- پادشاهان یمن در عهد منوچهر:

در روزگار منوچهر و اخلافش، پادشاهان یمن کارگزار پادشاهان ایران در آن سرزمین بودند و از طرف آنها در یمن حکومت می‌کردند. در بعضی از متون دوره اسلامی به نام این حکام اشاره شده است. از آنجمله طبری به روایت از «هشام بن کلبی» نوشته است:

«رائش بن قیس بن صیفی بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان پس از یعرب بن عامر بن شالغ و برادرانش پادشاهی یمن داشت. و پادشاهی وی به روزگار منوچهر بود و رائش از آن رو لقب یافت که با قومی بجنگید و غنیمت گرفت و به یمن آورد و او را رائش گفتند.»^(۱)

ابوحنیفه دنیوری، همچون طبری از عامل ایران در یمن به روزگار منوچهر نام برده است با این تفاوت که طبری او را رائش نبیره سبأ و ابوحنیفه او را سبأ پسر یشجب معرفی کرده است؛^(۲) این اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که کارگزاران یمن از خاندان قحطان و یشجب بوده‌اند و در اوایل روزگار منوچهر «سبأ» عامل یمن بود که بعد آن را به صیف و او به قیس و او به رائش واگذار کرد. و بدین ترتیب پادشاهی رائش در یمن می‌بایست مصادف با اواخر سلطنت منوچهر بوده باشد، چه اعتقاد به یک صد و بیست سال پادشاهی منوچهر، حکومت سه نسل در یمن را امکان‌پذیر می‌سازد.

حمزه اصفهانی در کتاب خود، از پادشاه یمن در روزگار منوچهر با نام شمر بن املوک یاد کرده است که با دو روایت قبل اختلاف دارد. در کتاب حمزه می‌خوانیم: «پادشاه یمن در زمان منوچهر، شمر بن املوک و در طاعت او بود، همچنین پسرش در اطاعت پادشاه ایران بود. شمر شهر ظفار را در یمن ساخت و همه عمالیک را از یمن بیرون کرد.»^(۳)

باید گفت، فرمانبرداری کارگزاران یمن از منوچهر، نشانگر تسلط پادشاه ایران بر امور یمن است چه بسا که در آن روزگار یمن جزء مستمره ایران بوده باشد.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۹۴.

۲- اخیار الطوال، ص ۱۰.

۳- تاریخ سنی الملوک الارض و الانبیاء، ص ۱۳۰.

- حمله افراسیاب به ایران زمین:

در تاریخ داستانی ایران از آغاز سلطنت منوچهر تا پادشاهی «زو» دو روایت متفاوت وجود دارد؛ یکی مبتنی بر پادشاهی نوذر پس از منوچهر که فردوسی و صاحب مجمل التواریخ والقصص و مؤلف تاریخ سیستان و نویسنده تاریخ گزیده از این روایت پیروی کرده‌اند و دیگری مبتنی بر غلبه چند ساله افراسیاب بر ایران و کشتن منوچهر و ویران ساختن ایرانشهر که به ظهور زو پسر طهماسب به پایان رسید؛ این روایت با اصل داستان منوچهر در متون پهلوی سازگارتر است و بسیاری از متون عربی دوره اسلامی از آن پیروی کرده‌اند.

ظاهراً علت این اختلاف در روایات عهد منوچهر، توسعه بعدی تاریخ داستانی ایران است که باعث شد منوچهر (منوش چیتر در اوستا) جای معینی بعد از فریدون (ثرات آن) پیدا کند.

توسعه و گسترش تاریخ داستانی ایران، توسط مؤلفان کتابهای فارسی میانه (کتابهای پهلوی) صورت گرفته است، چه منوچهر در اوستا در شمار پهلوانان ذکر شده است، در صورتی که در کتابهای پهلوی نام او در شمار شاهان قدیم و بعد از فریدون آمده است و «بعد از سلطنت منوچهر داستان تسلط افراسیاب بر ایران و بازگرفتن آن از افراسیاب و سلطنت اوزو (Uzava) را قرار داده‌اند».^(۱) از این رو داستان پادشاهی منوچهر و حمله افراسیاب به ایران و نیز داستان سلطنت زو پسر طهماسب و نبردش با افراسیاب، هنوز جای ثابتی در جداول تاریخ داستان ما نیافته است.

داستان منوچهر در روایت پهلوی، با آنچه از سلطنت منوچهر در شاهنامه می‌خوانیم، اختلاف دارد. در شاهنامه منوچهر پادشاه مقتدر و نیرومندی است که تورانیان و در رأس آنان افراسیاب در عهد او جرأت حمله به ایران را ندارند و در روزگار سلطنت پسرش نوذر بعرضه می‌آیند. منوچهر پادشاه فاتح و شکست‌ناپذیری است که به علت دادگری، پهلوانان بزرگی چون قارن و سام و زال و بالاخره رستم و عامه مردم از او حمایت و پیروی می‌کنند. اما بر اساس متون پهلوی از جمله بندهشن و مینوی خرد و گزیده‌های زادسپرم،

۱- کیانیان، کریستن سن، ص ۱۵۲.

افراسیاب تورانی در زمان شاهی منوچهر به ایران حمله کرده، نوذر را به قتل رسانده است و منوچهر را در طبرستان محاصره کرده و کشته است.

شایان ذکر است که قسمتهای اخیر داستان منوچهر در متون پهلوی، تا حدی شبیه داستان نوذر در شاهنامه است. بنا بر شاهنامه، نوذر پس از پدر به سلطنت رسید و با افراسیاب جنگ کرده، کشته شد:

بزد گردن خسرو تاجدار تنش را بخاک اندر افگند خوار
شد آن یادگار منوچهر شاه تهی ماند ایران ز تخت و کلاه

(شاهنامه، ج ۲، ص ۳۵)

اگر پادشاهی منوچهر را دوره شاهی منوچهریان (منوچهر و فرزندان او) در نظر بگیریم این اختلاف قابل تفسیر است افراسیاب در اوستا، «فرنگرسین» (Frangarciyan) و در بندهشن فراساب (فراسیاب) از خاندان تور پسر فریدون است. سلسله نسب افراسیاب در بندهشن بدین قرار است: «افراسیاب پسر پشنگ پسر زیشم (Zayšam) پسر تورک (Turak) پسر اسپئنیسپ (Espaenispa) پسر دوروسپ (Dawruspa) پسر تور پسر فریدون است.

افراسیاب و گرسیوز که او را «کیدان» خوانند و اغریث هر سه برادر بودند»^(۱) بر طبق بندهشن، افراسیاب تورانی در زمان سلطنت منوچهر به ایران حمله کرد و منوچهر و یارانش را در پتسخوارگر طبرستان محاصره نمود و آنان را در سختی و تنگی قرار داد. افراسیاب در طول دوره محاصره منوچهر در پتسخوارگر، مدت دوازده سال بر ایران حکومت راند و فرش و نوذر پسران منوچهر را کشت تا در پیوندی دیگر منوچهر ایرانشهر را از افراسیاب باز گرفت.^(۲)

آن هنگام که افراسیاب منوچهر و ایرانیان را در کوهسار پتسخوارگر محاصره کرده بود و آنها در تنگی و قحطی قرار داشتند، اغریث برادر افراسیاب از خداوند خواست تا ایرانیان را از آن سختی برهاند. افراسیاب نیز به این بهانه اغریث را کشت. خداوند در پاداش

۱- بندهشن، ص ۱۵۰.

۲- همان، ص ۱۵۰.

دعای اغریث، فرزندی چون «گوبدشا» بدو بخشید. (۱)

افراسیاب پس از مرگ منوچهر، دیگر بار بر ایرانشهر غلبه یافت و دست به ویرانی زد. باران را از ایرانشهر باز داشت تا اینکه زاب تهماسپان (زو بن طهماست) ظهور کرده افراسیاب را براند و باران آورد (نوبارانی کرد) پس از زاب نیز افراسیاب دست از ایران نکشید تا روزگار قباد که شکست خورد. (۲)

در میان متون دوره پهلوی، علاوه بر بندهشن، در «گزیده‌های زاد سپرم» و «مینوی خرد» به داستان حمله افراسیاب به ایران زمین در عهد سلطنت منوچهر اشاره شده است. در فصل ۲۷ بند ۴۱ - ۴۴ کتاب «مینوی خرد» از پیمان مشهور میان منوچهر و افراسیاب یاد شده است که بنابر آن افراسیاب (افراسیاب) پذیرفت اراضی ایران را از «پدشخوارگر» واقع در جنوب دریای مازندران تا «دوگکو» (دوژک = کابل) به منوچهر واگذارد. در این داستان به روایت تیراندازی آرش، اشاره‌ای نشده است. (۳)

همچنین در فصل ۳۴، بند ۶ از کتاب «مینوی خرد» راجع به زد و خورد افراسیاب و منوچهر سخن رفته است که بنابر آن ایران در زمان سلطنت منوچهر دوازده سال تحت تصرف افراسیاب بود. (۴)

رد پای داستان افراسیاب را در کتاب «گزیده‌های زاد سپرم» نیز می‌توان یافت. در فصل ۴ این کتاب به داستان ظهور «سپند ارمد» (Sepanta Armaiti) به شکل دوشیزه‌ای در خانه منوچهر، برای مبارزه با افراسیاب که آب از ایرانشهر باز گرفته بود، اشاره شده است. (۵) مؤلف بندهشن نوشته است بازگرفتن آب از ایرانشهر پس از مرگ منوچهر اتفاق افتاده است، با این وجود به نظر می‌رسد، روایت زاد سپرم در بازگیری آب، با توجه به اسطوره موجود در بندهشن باشد.

چنانکه گفتیم در شاهنامه داستان غلبه افراسیاب بر ایرانشهر مربوط به روزگار سلطنت

۱- بندهشن، ص ۱۵۰.

۲- بندهشن، ص ۱۳۹.

۳- کیانیان، ص ۱۲۸.

۴- مینوی خرد، به کوشش احمد تفضلی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۳۴.

۵- گزیده‌های زاد سپرم، ص ۱۸.

نوذر است و نوذر که پس از منوچهر به پادشاهی رسید، بعد از چندی از راه نیاکانش برگشت و لشکریان بر او خشم گرفتند؛ اما سام او را به راه راست باز آورد. پشنگ پادشاه توران زمین پس از آگاهی از مرگ منوچهر، دو فرزند خویش: (افراسیاب و اغریث) را به همراه گروهی از دلیران به جنگ نوذر فرستاد:

پس آنگه ز مرگ منوچهر شاه	بشد آگهی تا بتوران سپاه
زنا رفتن کار نوذر همان	یکایک بگفتند با بدگمان
چو بشنید سالار ترکان پشنگ	چنان خواست کاید بایران بجنگ

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۰)

افراسیاب بعد از سه نبرد، نوذر را اسیر کرد و کشت و دست به ویرانی ایرانشهر زد تا اینکه زال به جنگ او رفت و بر او غلبه یافت و زورا به پادشاهی رساند.

علاوه بر فردوسی، مؤلف تاریخ سیستان و برخی از نویسندگان متأخر کتابهای دوره اسلامی، چون تاریخ گزیده و مجمل التواریخ و القصص از رویداد غلبه افراسیاب بر ایران در زمان سلطنت نوذر خبر داده‌اند و در واقع از شاهنامه پیروی کرده‌اند. نویسندگان تاریخ سیستان در این باره نوشته است: «و بروزگار نوذر هم جهان پهلوان سام نریمان بود، و فریادرس او بود و جهان را او صاف کرد تا باز که افراسیاب بیرون آمد و دوازده سال شهر ایران بگرفته بود و نریمان و پسرش بر او تاختن همی کردند تا ایران شهر یله کرد و برفت و بعجز باز بترکستان شد.»^(۱)

در تاریخ سیستان به پادشاهی زو پس از نوذر اشاره نشده است بلکه نویسنده معتقد است بعد از نوذر، طهماسب به پادشاهی رسید و در این هنگام باز افراسیاب بر ایران تاخت تا اینکه رستم در چهارده سالگی کیقباد را آورد و با هم به جنگ افراسیاب رفتند و او را شکست دادند.^(۲)

مؤلف مجمل التواریخ و القصص، از فرزندان منوچهر با نامهای طهماسب و نوذر یاد کرده و نوذر را پدر طوس و گسته‌م دانسته است. باید گفت مؤلف کتاب در نقل روایت

۱- تاریخ سیستان، ص ۶.

۲- تاریخ سیستان، ص ۷.

حمله افراسیاب از شاهنامه پیروی کرده و نوشته است: «نوذر پسر منوچهر بود... اما پادشاهی افراسیاب از وی بستد و او را کشت و اندر شاهنامه شرحی تمام دارد... لیکن نه بس مدت پادشاهی کرد.»^(۱)

این روایت، در تاریخ گزیده نیز همچون شاهنامه است. در آنجا می‌خوانیم: نوذر بعد از منوچهر به سلطنت رسید و مدتی بعد افراسیاب پسر پشنگ به جنگ او آمد و پس از نبردهایی سخت، افراسیاب، نوذر را اسیر کرده و کشت. بدین ترتیب افراسیاب مدت دوازده سال بر ایران مسلط شد و به قتل و غارت و ویرانی پرداخت «عمارات بشکافت، چشمها کرو کرد و کاریزها بینباشت و درختان ببرید»^(۲) بعد از مرگ زال، جهان پهلوان سام لشکر آراست و با افراسیاب جنگید و او را از کشور بیرون راند و سرانجام پادشاهی را به زو پسر طهماسب واگذار کرد.

چنانکه پیداست نویسندگان این متون در نقل روایت حمله افراسیاب از شاهنامه پیروی کرده‌اند و حتی جزئیات داستان مطابق شاهنامه است. در هیچکدام از آنها، از عقد پیمان میان شاه ایران و افراسیاب و تعیین سرحد ایران و توران و روایت جنبی تیراندازی آرش کمانگیر و نیز بازداشتن آب از ایرانشهر سخن نرفته است. در حالیکه متون پهلوی و بیشتر متون عربی دوره اسلامی به این روایات پرداخته‌اند.

شایان ذکر است که طبری و بلعمی، مورخ و مترجم تاریخی طبری در نقل این داستان از بندهشن پیروی کرده‌اند. بلعمی نوشته است: افراسیاب در زمان منوچهر به ایران حمله کرد و منوچهر را در مدت ۳۵ سال طبرستان محاصره نمود بعد افراسیاب و منوچهر صلح کردند و قرار گذاشتند که تیر یکی از مردان منوچهر به نام ارشسیاتیر (آرش) هر جا رسید آنجا را حدود مملکت توران و ایران بدانند.^(۳) درباره آرش کمانگیر در جای خود بحث خواهد شد.

حمزه اصفهانی در تاریخ خود هیچ ذکری از نوذر به میان نیاورده است و بقیه داستان

۱- مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۶.

۲- تاریخ گزیده، ص ۹۰.

۳- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۸۹.

غلبهٔ افراسیاب در کتاب حمزهٔ اصفهانی همچون تاریخ طبری است با این تفاوت که در آن به برانداختن افراسیاب توسط زو، اشاره‌ای نشده است.

مسعودی، همچون دیگر نویسندگان کتابهای عربی عهد اسلامی، اصل داستان غلبهٔ افراسیاب در زمان حکومت منوچهر را از کتابهای پهلوی اقتباس نموده است با این تفاوت که چون مسعودی به منابع منحصر به فردی چون کتاب «سکیران» دسترسی داشته است برخی از مطالب موجود در «مروج الذهب» را در دیگر متون نمی‌توان یافت؛ از آنجمله سلسله نسب افراسیاب است که در جایی دیگر نمی‌بینیم و در مروج الذهب افراسیاب پسر اطوج (Atuj) پسر یاسر (Yasar) پسر رامی (Rami) پسر آرس (Aras) پسر بورک (Burak) پسر ساساب (Sasab) پسر زسپ (Zaspa) پسر نوح پسر دوم پسر سرور پسر اطوج پسر فریدون معرفی شده است.^(۱)

در حالیکه در شاهنامه و دیگر متون، افراسیاب فرزند پشنگ است. در شاهنامه داریم:

چو بشنید سالار ترکان پشنگ چنان خواست کاید بایران بجنگ...
جهان پهلوان پورش افراسیاب بخواندش درنگی و آمد شتاب

(شاهنامه، ج ۲، ص ۱۰)

در مروج الذهب، از داستان پیمان میان منوچهر و افراسیاب و تیراندازی آرش کمانگیر اثری نیست.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه، هنگام سخن راجع به جشن تیرگان که در تیر ماه برگزار می‌شد به غلبهٔ افراسیاب بر منوچهر و روزگار سخت محاصرهٔ او در طبرستان اشاره کرده است.^(۲)

ابو حنیفه دینوری نیز به این داستان اشاره کرده و دربارهٔ روزگار سخت تسلط افراسیاب بر ایران و قحط و خشکسالی آن دوران نوشته است: «افراسیاب فرزندان ارفخشذ پسر سام را بشدت سرکوب کرده، قلاع سرزمین بابل را ویران ساخت و سرچشمه‌های آب را کور

۱- مروج الذهب، ص ۲۲۱.

۲- آثار الباقیه، ص ۲۲۰.

کرد و رودخانه‌ها را پر کرد. در روزگار وی مردم گرفتار خشکسالی سختی شدند و مردم ایرانشهر در دوران پادشاهی او به سخت‌ترین بلا گرفتار شدند»^(۱).

این خشکسالی که ابو حنیفه و ابوریحان بیرونی و مسعودی و حمزه اصفهانی و حمدالله مستوفی بدان اشاره کرده‌اند، همان رویداد بازداشتن آب از ایرانشهر است که نویسندگان کتابهای پهلوی از جمله بندهشن و زاد سپرم از آن سخن گفته‌اند. این خشکسالی پس از بر تخت نشستن زو (زاب) و اقدام به حفر نهرها و رودها، بر طرف شد به اصطلاح روزگار نو بارانی فرا رسید.

در «گزیده‌های زاد سپرم» بازداشتن آب از ایرانشهر توسط فریدون، مصادف با زمان پیدایی دین به سپند ارمذ در عهد منوچهر است. داستان از این قرار است که سپند ارمذ برای باز آوردن آب به شکل دوشیزه‌ای در خانه منوچهر پیدا شد.^(۲) اگر چه بازگرفتن باران از ایرانشهر در بندهشن مربوط به روزگار پس از منوچهر است؛ اما به نظر می‌رسد سخن زادسپرم در این باره با توجه به همین اسطوره باشد.

به گفته فردوسی یکی از اثرات حمله افراسیاب به ایران زمین، خشکسالی و قحطی و نابریدن باران بود؛ در ابتدای پادشاهی زو می‌خوانیم:

همان بد که تنگی بد اندر جهان شده خشک خاک و گیاه را دهان
نیامد همی ز آسمان هیچ نم همی برکشیدند نان با درم

(شاهنامه، ج ۲، ص ۴۴)

داستان آرش کمانگیر:

در اوستا، یشت ۸ که به تام «تشت‌ریشت» معروف است، در فقره ۶ و ۲۷، از آرش کمانگیر به عنوان بهترین تیرانداز آریاییها نام برده شده است. در فقرات مذکور، فرشته باران تیشتر (Tištar) در چستی و چالاکی و حرکت به جانب دریا، به تیر اِرِخْش (آرش) (Erexša) سخت کمان تشبیه شده است. در تشت‌ریشت می‌خوانیم: «تشت‌ستاره رایومند فرهمند را می‌ستائیم که تند به سوی دریای فراخکرت تازد مانند آن تیر در هوا پَران که

۱- اخبار الطول، ص ۱۱.

۲- گزیده‌های زاد سپرم، ص ۱۰۰.

ارخش تیرانداز بهترین تیرانداز آریایی از کوه ائیر خشوث (Eira Xašuθa) به سوی کوه خوانونت (Xvávant) انداخت.»^(۱)

آرش تیرانداز آریایی، همان است که بسیاری از مورخان چون طبری و بلعمی و ابوریحان بیرونی و میرخواند درباره او نوشته‌اند: در اواخر سلطنت منوچهر پس از محاصره شدن منوچهر به دست افراسیاب در طبرستان، ایرانیان و تورانیان با هم پیمان بستند و قرار دادند که برای تعیین سرحد ایران و توران یکی از دلاوران ایران از قله دماوند و به قولی از آمل تیری رها کند تا هر جا که تیر فرود آید مرز ایران و توران باشد. پس آرش بهترین تیرانداز سپاه منوچهر از فراز کوه دماوند تیری افکند که از بامداد تا نیمروز پرش می‌کرد و سرانجام در کنار جیحون به زمین افتاد.

داستان آرش کمانگیر در روایات ملی از ارکان داستان غلبه افراسیاب بر ایران در عهد منوچهر است و در واقع جنگ میان منوچهر و افراسیاب نیز با تیراندازی حیرت‌انگیز آرش پایان می‌پذیرد.^(۲)

تنها مؤلف تاریخ ثعالبی معتقد است که تیراندازی آرش در زمان پادشاهی زو صورت گرفته است و پیمان میان زو و افراسیاب مبتنی بر این بود که افراسیاب به اندازه پرتاب یک تیر از ایرانشهر فاصله بگیرد، ثعالبی در روایتی، به نحوه انتخاب تیر و ساخت آن و نشان نهادن افراسیاب به روی آن و پرتاب آرش اشاره کرده است و گفته: زو دستور داد تیری از چوب عود از بیشه‌ای تهیه کنند و به روی آن پر عقاب تعبیه نموده، پیکان آهن بر آن نهند و به آرش که به کهولت رسیده بود امر کرد تیر را از کوهستان طبرستان پرتاب کند. در ادامه نوشته است: «... و این تیر را از کمان خویش پرتاب کرد، تیری که افراسیاب نیز بر آن نشانه گذارده بود. آرش همانجای بمرد و این هنگام بر آمدن خورشید بود. تیر از طبرستان به بادغیس رسید، و چون در بادغیس فرود آمد از آنجا پر کشید چنان که گفته‌اند به فرمان یزدان تا به زمین خلم از نواحی بلخ رسید همانجا فرود آمد که آنجا را کوزین

۱- یشت‌ها، ص ۳۴۱.

۲- کیانیان، ص ۶۸.

می‌نامیدند...»^(۱).

پیشتر گفتیم که از این رویداد در یشت ۸ (تشریشت) سخن رفته است؛ ولی این روایت در اوستا هیچ رابطه‌ای با تاریخ پادشاهی منوچهر (منوش چیثر) ندارد. در متون پهلوی چون بندهشن و مینوی خرد و دینکرد نیز اگر چه به پیمان مشهور میان ایران و توران و تعیین سرحدّ دو سرزمین اشاره شده است ولی در این روایات سخنی از تیر انداختن آرش به میان نیامده است؛ چنانکه بندهشن تنها اشاره می‌کند که پس از دوازده سال تسلط افراسیاب بر ایران، در پیوندی دیگر منوچهر ایرانشهر را از افراسیاب باز گرفت. البته مقصود از «پیوند دیگر» همان صلح منوچهر و افراسیاب است.

همچنین در کتاب «مینوی خرد» (فصل ۲۷ بند ۴۴) به پیمان میان ایران و توران اشاره شده است که بر اساس آن افراسیاب پذیرفت سرزمین ایران را از «پدشخوارگر» در جنوب دریای مازندران تا دوژک (کابل) به منوچهر واگذار کند.^(۲) ولی در این روایت نیز از آرش کمانگیر سخنی نرفته است.

شایان ذکر است که بنا بر روایات ملی در متون دروه اسلامی، جنگ منوچهر و افراسیاب با تیر انداختن آرش و تعیین سرحدّ ایران و توران خاتمه یافت. برخی از مورخان چون ابوریحان بیرونی درباره جزئیات داستان تیراندازی معجزه آسای آرش سخن گفته‌اند. بیرونی به نقل از اوستا به شرح داستان پرداخته است، در صورتیکه در اوستا بجز مختصر اشاره‌ای به نام آرش، روایت دیگری موجود نیست. مگر آنکه ابوریحان نسک‌های مفقود شده اوستا را در اختیار داشته است. در آثار الباقیه می‌خوانیم، «در این هنگام فرشته اسفندارمذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ابستا بیان شده است برگزینند آنگاه آرش را که مرد شریف و حکیم و دینداری بود برای انداختن تیر بیاورند، آرش برهنه شده، بدن خویش به حضار بنمود و گفت ای پادشاه و ای مردم به بدنم بنگرید مرا زخم و مرضی نیست ولی یقین دارم که پس از انداختن تیر قطعه قطعه شده، فدای شما خواهم گردید پس از آن دست به چله کمان برد به قوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان

۱- تاریخ ثعالی، ص ۹۰.

۲- کیانیان، ص ۱۲۷.

تسلیم نمود...»^(۱).

در واقع آرش تیراندازی بی نظیر از سپاهیان منوچهر بود. ارخش (Erexša) در اوستا با صفت «خشویوی اشیو» (Xšwivi-išu) یعنی سخت کمان، دارنده تیر تیزرو آمده است که در پهلوی به شیپاک تیر (Šepāk -tir) و در فارسی به «شیواتیر» (Šepā -tir) تغییر کرده است.^(۲) در مجمل التواریخ، آرش شیواتیر ضبط شده است. گفته‌اند تیری که آرش از دماوند به جیحون پرتاب کرد، مجوف بود و آرش آن را با شبنم پر کرد.^(۳)

و اما درباره محل تیراندازی آرش و محل فرود تیر نظرات گوناگونی وجود دارد. امروز از کوه‌های «ائیر خشوث» (Eira xašuθa) و «خوانونت» (Xvanvant)^w که در اوستا به آن اشاره شده است، اطلاعی نداریم و معلوم نیست به چه نامی خواننده می‌شوند. ولی ظاهراً اولی در طبرستان و دیگری در مشرق ایران واقع است.

به گفته طبری، تیر آرش به لب جیحون رسید. میرخواند نیز محل فرود تیر را کنار جیحون دانسته است. پس باید «خوانونت» یکی از کوه‌های سرچشمه جیحون باشد.^(۴) به نوشته بیرونی، تیر آرش از کوه «رویان»^(۵) به اقصی نقطه مشرق به فرغانه^(۶) رسید و در ریشه درخت گردو نشست.^(۷)

خلاصه آنکه اصل داستان تیراندازی آرش کمانگیر و تعیین سرحد ایران و توران که به صلح منوچهر و افراسیاب انجامید، در اوستا و متون پهلوی وجود ندارد و در روایات ملی دوره اسلامی وارد تاریخ داستانی ما شده است. در روایت دینی متاخرتر چون مجمل التواریخ و تاریخ گزیده این واقعه به تاریخ منوچهر ارتباط نیافته است.

۱- نقل از یشت‌ها، گزارش ابراهیم پور داوود، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲- نقل از فرهنگ معین.

۳- نقل از برهان قاطع.

۴- پست‌ها، ج ۱، ص ۳۴۱.

۵- رویان: سرزمین وسیعی از کوه‌های طبرستان در بخش غربی مازنداران است.

۶- فرغانه: کوهستانی در کنار مرزهای شمالی افغانستان امروزی و شوروی بعضی شعب رودهای سیحون و جیحون از آنجاست.

۷- نقل از، گزارش ابراهیم پور داوود.

پیوند روایات ملی و دینی در برخی منابع داستان منوچهر:

برخی نویسندگان دوره اسلامی تا حدودی روایاتی را که تحت تأثیر مذهب زردشتی بود، حذف کرده یا تغییر داده‌اند. مؤلفان عربی زبان همچون حمزه اصفهانی، محمد بن جریر طبری، ابوحنیفه دینوری، مسعودی و مخصوصاً ابوریحان بیرونی، روایات دینی و ملی را در موارد مختلف به هم پیوند داده‌اند.^(۱)

چنانکه روایات موجود در کتابهای عربی و فارسی دوره اسلامی از این اختلاطها زدوده شود سیمای تاریک روایات ملی ایران، روشن می‌گردد و خواهیم دانست که اساس روایات ملی در بسیاری موارد با روایات دینی تفاوت دارد. بعضی نویسندگان مسلمان، روایاتی را که با عقیده اسلامی آنان در تضاد بود، حذف می‌کردند یا تغییر می‌دانند؛ از آنجمله در روایات ملی عهد ساسانی از داستانهای اساطیری مذهب زردشتی اثری نمی‌بینیم و چنانچه این داستانهای اساطیری نقل شده‌اند، مسائل مربوط به ماوراء الطبیعه در آنها، به مرحله عادی انسانی تنزل یافته‌اند؛ ولی همچنان توصیف قدرت و طول عمر و نیروی پهلوانان در حد فوق بشری در این آثار دیده می‌شود.

ابومنصور ثعالبی به عنوان یک مورخ دوره اسلامی، علت تلخیص و به‌گزینی روایات را عدم تطبیق آنها با مبانی فکری خود و جامعه‌اش دانسته است. شایان ذکر است که ثعالبی بیشتر روایاتی که در شاهنامه ابومنصوری و مآخذ دیگر به مسائل خارق عادت و حد فوق بشری پرداخته بود، حذف کرده است. در بحث اختلاف شاهنامه و تاریخ ثعالبی به روایاتی که توسط ثعالبی تلخیص شده است اشاره کردیم.

باید گفت تلفیق روایات و تطبیق شخصیت‌های دینی با اسطوره‌ای و ملی، گاه به سبب وجود موارد مشابه در جزئیات داستانها و یافتن نقاط مشترک در زندگانی شاهان و پیامبران (چون وجود وجه تشابه میان سلیمان و جمشید) و گاه به علت وجود منابع مختلف و نقل قولهای گوناگون از طرفی و احساس تعهد و امانت داری در تاریخ نگاری و پرهیز از جعل و ابداع و تأویل به رای از طرف دیگر است. برای نمونه وجود تناقضهای شخصیت سام و

۱- کیانیان، ص ۱۵۷.

گرشاسب در شاهنامه و دوگانگی شخصیت گرشاسب در موارد گوناگون و وجود دو سیمرخ اهورایی و اهریمنی در ماجراهای رستم و هفت خوان اسفندیار و حفظ سنت پیوند شخصیت اسکندر با خاندان بهمن بن اسفندیار و دوری از افسانه تراشی برای جعل تاریخ جانشینان اسکندر و اشکانیان و اکتفا کردن فردوسی به اشاراتی مختصر در این باره و پذیرش نسب و ظهور افسانه‌ای مانی و آیین مزدک به علت امانت داری و تعهد فردوسی در پیروی از منابع است. فردوسی با در دست داشتن دو نوع مآخذ، یکی منابع رسمی تاریخ ملوک فارس که مورد استفاده مورخان و نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی چون طبری و ثعالبی و مسعودی و ابن ندیم بود، دیگر منابع مستقل داستانی همچون داستانهای راجع به رستم و سام و گرشاسب و اسفندیار و بیژن و منیژه و... به ترتیبی منطقی روایات مربوط را به هم ربط داده است و چنان با هنرمندی و مهارت این کار را صورت داده که بدون در اختیار داشتن منابع اصلی، تفکیک و تشخیص آنها غیر ممکن است.^(۱)

داستان اساطیری پادشاهی منوچهر در برخی از این کتابهای دوره اسلامی، با روایات دینی مربوط به پیامبران پیوند یافته است. از آنجمله، ظهور موسی پیغمبر بنی اسرائیل را به عهد منوچهر نسبت داده‌اند. تنها نقطه مشترک پادشاهی منوچهر و روایت پیامبری موسی (ع) وجود عنصر اهریمنی و انیرانی افراسیاب در داستان اساطیری - پهلوانی منوچهر و نیز وجود عنصر اهریمنی و انیرانی فرعون، در روایت دینی موسی (ع) است. همچنین شخصیت افراسیاب و فرعون در ویرانگری و ظلم و ستم مشابه است در تاریخ آمده است که در آغاز سلطنت فرعون در ایران قحط سالی اتفاق افتاد و این نظیر روزگار غلبه افراسیاب بر منوچهر و ایرانشهر و محاصره او در پتسخوارگر و خشکسالی و تنگی آن دوران است. شایان ذکر است مورخانی چون طبری و حمزه اصفهانی و مسعودی که معتقدند افراسیاب تورانی در عهد سلطنت منوچهر به ایران حمله کرد، ظهور موسی (ع) را به روزگار شاهی او نسبت داده‌اند.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه، ضمن اشاره به قول علمای انساب مبنی بر انتساب

۱- فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۳ و ۱۴.

منوچهر به اسحاق و ابراهیم پیامبر، در ردّ این ادعا نوشته است: «... و بر کسی پوشیده نیست که این سخنان ژاژخایی و هرزه داری است و چون میان عرب و عجم مفاخره در گرفت که کدام بالاتر و والاترند و بیشتر تکیه گاه عرب به انتساب به ابراهیم بود که در اسلام سبقت گرفته، این بود که ایرانیان نیز خواستند معارضه به مثل کنند» (۱)

عقیده بیرونی دور از ذهن نیست، چه مقاومت علیه نژاد پرستی اعراب از زمان سلطه امویان - که نژاد عرب را بر همگان ترجیح می دادند - در میان ایرانیان اندیشه مند پیدا شد. نژاد پرستی اعراب در آن عهد به حدی بود که نه تنها عرب باموالی (غیر عربها که رابطه ولاء با عرب داشتند) بر سر شرافت و مزیت گذشته مباحثه می کرد، بلکه عرب عدنانی با قحطانی و میان خود عرب عدنانی نیز مشاجره و مفاخره رواج داشت و گذشته از این، هر یک از آنها بر سر اینکه «صریح» (یعنی آنکه پدر و مادرش هر دو عرب هستند) برتر است یا «هجین» (یعنی آنکه مادرش عرب نیست) مجادله می کردند. با شکل گیری نهضت شعوبیه که خواستار مساوات و تسویه بود، این موج عصبیت تا حدی کاسته شد. در میان افراطیان ایرانی که به گذشته تاریخی و مذهبی خود گرایش داشتند نیز نظریه تفضیل و برتری عجم بر عرب راه یافت و بطوریکه اشعار مفاخره، در قرون اولیه اسلامی، جزء جدا نشدنی ادبیات بود. چه بسا ایرانیان، تعصب نژادی را تا جایی رساندند که به قول ابوریحان بیرونی، برای مقابله و مفاخره با عربها، نژاد خود و پادشاهان خود را به پیامبران اولی العزم از جمله موسی و ابراهیم رساندند.

پیوند روایات دینی مربوط به پیامبران با روایات اساطیری و ملی گاه به حدی است که در اخبار الطوال شخصیت فریدون پادشاه پیشدادی، نمود شده است. مسلماً سرزمین فرمانروایی نمود و فریدون متفاوت بوده است؛ از این رو ابوحنیفه دینوری وقتی سخن از تقسیم زمین توسط منوچهر می گوید، موقعیت جغرافیایی سرزمینهای واگذاشته شده را با روایت دینی مربوط به نمود ارتباط می دهد. چنانکه می نویسد: نمود (فریدون) در این تقسیم، قبیله «حام» را به سلم و قبیله «یافت» را به تور واگذار کرد و کشور خود را به ایرج

بلعمی پیامبری ابراهیم (ع) و خضر (ع) را به دوره پادشاهی بیوراسب و فریدون نسبت داده و پیامبری موسی را به عهد منوچهر رسانده است و جالب توجه آنکه معتقد است عمر موسی (ع) همچون مدت سلطنت منوچهر، یکصد و بیست سال بود که از آنجمله ده سال در روزگار پادشاهی فریدون و صد سال در ایام سلطنت منوچهر سپری شد. بلعمی نوشته است: «همه مدت پیامبری وی [موسی] از آن وقت که مبعوث شد تا وقتی بمرد به روزگار منوچهر بود»^(۲) و در جای دیگر نقل کرده که موسی (ع) در سال شصتم پادشاهی منوچهر مبعوث شد؛^(۳) این مطلب با روایت بالا و روایات دینی تناقض دارد. بنابر روایات دینی، موسی (ع) در جوانی به پیامبری رسیده است. همچنین در تاریخ طبری می خوانیم، پس از مرگ موسی (ع) یوشع بن نون مدّت بیست سال در روزگار منوچهر و هفت سال در روزگار پادشاهی افراسیاب به تدبیر امور بنی اسرائیل مشغول بود.^(۴)

حمزه اصفهانی صاحب تاریخ سنی ملوک الارض و انبیاء در کتاب خود آورده است: موسی (ع) و یوشع جانشین او، در روزگار پادشاهی منوچهر که ۶ سال بود ظهور کردند و موسی (ع) در این عهد قوم بنی اسرائیل را از بیابان حرکت داده، به فلسطین رساند. ذکر مدّت ۶ سال پادشاهی برای منوچهر، احتمالاً اشتباهی است که بواسطه ناسخان روی داده است. چه در جای دیگر این کتاب می خوانیم: «منوچهر با محاسبه فرمانروایی ترکان در کشور او به قهر و غلبه، صد و بیست سال، زو پسر طهماسب ۴ سال پادشاهی کردند»^(۵) و یا ممکن است مقصود نویسنده از جمله فوق، ششمین سال سلطنت منوچهر باشد. در این صورت هم با قول بلعمی در این باره مناسبت ندارد. بلعمی ظهور موسی (ع) را به سال ۶۰ سلطنت منوچهر دانسته است. به ظن قوی به علت خطای نسخه برداران، عدد ۶۰ سال اشتباهاً ۶ سال ضبط شده است.

۱- اخبار الطوال، ص یب، (مقدمه).

۲- تاریخ طبری، ج ۱ ص ۳۴۷.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۸۹.

۴- همان، ج ۱، ص ۳۶۵.

۵- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، ص ۳۴.

مسعودی، نویسنده مروج الذهب، نسب منوچهر را به اسحاق و ابراهیم (ع) پیامبر رسانده و در شجره‌ای منوچهر را نواده ویرک دانسته است. و گفته ویرک همان اسحاق پسر ابراهیم خلیل است.^(۱) نظیر نقل او را در آثار الباقیه می‌یابیم که ویزک (پدر منوچهر) همان اسحاق است که با دختر ایرج ازدواج کرد و منوچهر بدنیا آمد. مسعودی در جای دیگر، منوچهر را پسر ایران پسر فریدون معرفی می‌کند که مدت بیست سال پادشاهی کرد و در زمان سلطنت او، موسی پیامبر(ع) و یوشع بن نوح ظهور نمودند.^(۲) البته باید گفت این سخن مسعودی، برخاسته از منابع منحصر به فرد اوست؛ زیرا چنانکه می‌دانیم در هیچیک از منابع تحقیق ما، برای منوچهر بیست سال پادشاهی ذکر نشده است، بلکه مؤلفان به اتفاق برای منوچهر یکصد و بیست سال پادشاهی قائلند.

مورد دیگر از پیوند داستان ظهور موسی (ع) و داستان پادشاهی منوچهر را می‌توان در کتاب روضة الجنات یافت. در این کتاب ذیل داستان سرنوشت قوم شمیره می‌خوانیم: این قوم قلعه شمیره را در کنار رود هرات بنا کردند و مدت‌ها در آن بسر بردند تا اینکه در روزگار پادشاهی منوچهر به علت رشد جمعیت، تصمیم گرفتند شهری بنا کنند. برای کسب اجازه به نزد ملک خود «خرنوش» رفتند و خرنوش نامه‌ای مشتمل بر طلب عمارت شهر به منوچهر نوشت که منوچهر در نوشته‌ای نیز موافقت خود را اعلام کرد. مؤلف در ادامه می‌نویسد: «و این حال در زمان حضرت موسی کلیم علیه و علی نبینا التحیه و السلام بود که از آن عهد تاکنون که ۷ سنه سبع و تسعین و ثمانمائه هجریست دو هزار و بیست و هفت سال می‌شود».^(۳)

حمد الله مستوفی، صاحب تاریخ گزیده، نیز ظهور موسی (ع) و یوشع بن نون را به روزگار منوچهر دانسته و نسب نمرود را به «گوش فیل دندان» (برادرزاده ضحاک که فریدون

۱- مروج الذهب، ص ۲۳۲.

۲- مروج الذهب، ص ۲۲۰.

۳- روضة الجنات، معین الدین محمد زمجی اسفرازی، ترجمه سید محمد کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش، ص ۶۲.

با او جنگید) رسانده است. (۱) با توجه به پانصد سال پادشاهی خاندان فریدونی، گمان می‌رود مؤلف اعتقاد به هم‌زمانی روزگار فریدون و عهد نمرود داشته است. و اما فردوسی بر خلاف مؤلفان یاد شده، معتقد است، موسی (ع) در زمان پادشاهی نوذر پسر منوچهر ظهور کرده است. زیرا منوچهر هنگام مرگ به نوذر مژده ظهور موسی را به عنوان یک رهبر، داده بود:

کنون نو شود در جهان داوری	چو موسی بیاید بسپیغمبری
پدید آید آنکه بخاور زمین	نگر تا نتابی بر او بکین
بدو بگرو آن دین یزدان بود	نگه کن ز سر تا چه پیمان بود.

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۸)

خلاصه آنکه، برای پیوند روایت دینی پیامبری موسی و روایت پادشاهی منوچهر سه علت مشخص از جانب این مؤلفان که برخی از آنان منابع مشترک دارند، می‌توان در نظر گرفت، که هر یک حداقل بنا بر یکی از این علتها، دو روایت را تلفیق کرده‌اند. یکی آنکه در قرنهای اولیه ظهور اسلام و در دوره تسلط امویان، عصبیات و نژاد پرستی میان اعراب و ایرانیان اوج گرفت و هر یک در مقابله با دیگری به مفاخره پرداخت و چو تکیه‌گاه عرب به انتساب به ابراهیم و اولاد او بود. ایرانیان نیز معارضه به مثل کرده، نسب خود را به پیامبران رساندند.

دیگر آنکه، وجود عناصر مشابه در دو داستان سبب تلفیق آنها گردیده است. در یک داستان شخصیتی چون فرعون ظالم و ویرانگر به چشم می‌خورد و در داستان دیگر کسی چون افراسیاب ستمکار و ویرانگر وجود دارد. شایان ذکر است همه مؤلفانی که ظهور موسی (ع) را به روزگار منوچهر نسبت داده‌اند از حمله افراسیاب به ایران در عهد منوچهر سخن گفته‌اند.

سه دیگر آنکه، در اختیار داشتن منابع مختلف و نقل قولهای گوناگون از سویی و

احساس تعهد و امانت در تاریخ نگاری و پرهیز از جعل روایات از سوی دیگر، موجب پیوند روایات دینی و ملی شده است، چنانکه مسعودی به علت استفاده از منابع بسیار، نقل قولهای متفاوت بسیاری هم از روایات ملی و هم از روایات دینی، ذکر کرده است.

فرزندان و اعقاب منوچهر:

درباره خانواده منوچهر، اطلاع کمی در دست است. در هیچیک از منابع، نامی از همسر منوچهر نیست. تنها در زاد سپهر نامی از خواهر منوچهر به میان آمده که او را «منوشک» نامیده است. در این باره می‌خوانیم: «فره کاستاران از کو خرید، او از خشم و منوشک خواهر منوچهر زادند»^(۱)

از فرزندان منوچهر بجز در بحث جانشینی سخن نرفته است. روایات موجود در متون در مورد فرزندان منوچهر جانشینی او، با هم اختلاف دارند. بنا بر مندرجات شاهنامه، نوذر پسر منوچهر شاه پس از او به سلطنت رسید و در نبرد با افراسیاب کشته شد:

چو سوگ پدر، شاه نوذر بداشت زکیوان کلاه کیی بفراشت
(شاهنامه، ج ۲، ص ۶)

و پس از نوذر، زو پسر طهماسب به پادشاهی رسید. داستان پادشاهی زو بدین قرار است که: بعد از کشته شدن نوذر به دست افراسیاب، جهان پهلوان زال از آن با خبر شد و در جستجوی یافتن کسی از نژاد فریدون بود تا بر تخت سلطنت نشاند؛ سرانجام زو پسر طهماسب را گزین کرد و به شاهی رساند:

ز تخم فریدون بجستند چند یکی شاه زیبای تخت بلند
ندیدند جز پور طهماسب، زو که زورکیان داشت و فرهنگ گو
(شاهنامه، ج ۲، ص ۴۳)

۱- گزیده‌های زاد سپهر، ص ۲۴.

از داستان سلطنت نوذر، جز در شاهنامه و برخی مأخذ معدود چون مجمل التواریخ، تاریخ ثعالبی و تاریخ گزیده، سخن نرفته است و چنانکه پیش تر گفتیم در این متون بجای آن میان پادشاهی منوچهر و سلطنت زو، سلطه دوازده ساله افراسیاب بر ایران زمین ذکر شده است.

بر اساس مندرجات کتابهایی چون تاریخ طبری، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء، و مجمل التواریخ و تاریخ گزیده، طهماسب فرزند منوچهر است. مؤلفان این کتابها، تحت تاثیر عقیده اسلامی خود، داستانی مبنی بر ازدواج طهماسب با دختر منوچهر (یعنی خواهرش) و به دنیا آمدن زو با زاب نوشته‌اند و چون در نظر آنها ازدواج با محارم، حرام است؛ از خشم منوچهر نسبت به طهماسب و راندنش سخن گفته‌اند. روایت بلعمی در این باب چنین است: «و او (یعنی منوچهر) را پسری بود نام او طهماسب و منوچهر بر او خشم گرفته بود و خواست که بکشدش، بدان سبب که او را دختری بود و طهماسب بزنی کرده بود پس سرهنگان طهماسب را درخواستند، بدیشان بخشید و گفت که از پادشاهی من بیرون شود، آن دختر که زن او بود بستید و در خانه بازداشت و منجمان گفته بودند که او را از این زن پسری باشد که پادشاه شود، پس او را پسری آمد، زاب و پسرش کودک بود که منوچهر بمرد.»^(۱)

نام دختر منوچهر در مجمل التواریخ، «مادرک» و در تاریخ طبری «مادول» ضبط شده است و در متون دیگر، نامی از او نیست.

دینوری در اخبار الطوال زاب را فرزند «بودکان» پسر منوچهر دانسته است که در سرزمین فارس ظهور کرده بر افراسیاب تاخت و او را از کشور خویش بیرون راند و ویرانیهای افراسیاب را آباد کرد.^(۲) در هیچیک از منابع این تحقیق، خبری از «بودکان» به عنوان پسر منوچهر نمی‌بینیم.

۱- تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۹.

۲- اخبار الطوال، ص ۱۱.

دور سَرَو و فرَش، پسران منوچهر:

بنابر مندرجات بخشی از بندهش (نسخه هندی ۳۱ بند ۱۳) افراسیاب فرزندان منوچهر به نامهای فرَش (Faraš) و نوتر (Notar) راکشت و بر اساس بخش دیگری از بندهش فرش و دورَسَرَو (Durasrav) برادران منوچهر بوده‌اند؛ پس بدین ترتیب به گفته مؤلف بندهش، منوچهر سه پسر به نامهای فرش، نوتر (نوذر) و دورسرو داشته است.^(۱) در فصل ۷ از گزیده‌های زادسپرم و در تخمه شماری زردشت، می‌خوانیم، فراه (فرَش) نواده دورسرو پسر منوچهر است. در فصل ۳۳ بندهشن و در ذکر سلسله نسب فرانک، می‌خوانیم: فریا (Faryá) یا فریاذ (Faryáz) نواده دورسرو پسر منوشچهر است؛ برای مقایسه بهتر، شجره موجود در زاد سپرم و دو نسب نامه منوچهر در بندهش را کنار هم می‌نویسیم:

شجره اعقاب منوچهر در زادسپرم شجره اعقاب منوچهر در بندهش شجره اعقاب منوچهر در بندهش

منوشچهر	منوچهر	منوشچهر
↓	↓	↓
دورسرو	دورسرو	دورسرو
↓	↓	↓
راک	رجن	ارغ
↓	↓	↓
فریاذ	فریا	فراه
↓	↓	↓
اورودکی	گاگوخش	ایه زیم
↓	↓	↓
فراشتا	فرشت	ویدشت
↓	↓	↓
هجرکا	وهیجرو	سپتیم
↓	↓	↓
فرانک	فرانک	هرزه

۱- بندهشن، ص ۱۵۰.

چنانکه می‌بینیم در متون پهلوی دوسرو (Durasrav) نام یکی از فرزندان منوچهر است. و طبق یک روایت بندهش، فرش، فرزند دیگر منوچهر است که به دست افراسیاب کشته شد. اما بر طبق روایت دیگری از همین کتاب و نیز از کتاب زادسپرم، فراه، فرایا یا فریاذ، نواده دوسرو است

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه از فرش بدین گونه یاد کرده است: فرش پسر دوسرو پسر منوچهر بود. مسعودی در مروج الذهب، فرش را پسر منوشچهر (منوچهر) دانسته است^(۱) و در جای دیگر، هنگام نقل نسب نامه زردشت، ارج (ایرج) را فرزند دورسین پسر منوچهر نامیده است^(۲) و باز در جای دیگر، در شجره «زو» به پسر دیگر به نام «یود» اشاره کرده و نوشته است: «به سال دوازدهم پادشاهیش (افراسیاب) زو پسر بهاست پسر کمجهور پسر عداسه پسر رابریج پسر راغ پسر ماسر پسر یود پسر منوچهر شاه بر او غلبه یافت».^(۳)

بنابراین در مروج الذهب، به پسران منوچهر با نامهای ایرج و دورسین و یود اشاره شده است. نام «دورسین» با نام «دوسرو» فرزند منوچهر در متون پهلوی و برخی آثار دوره اسلامی چون آثارالباقیه، منطبق است ولی از فرزندان منوچهر به نام ایرج و یود در متون دیگر نشانی نمی‌بینیم.

نوذر، فرزند منوچهر و جانشین او:

نوذر از پسران منوچهر بود که به گفته فردوسی بعد از پدر به پادشاهی رسید. نام نوذر در اوستا «نئوتر» (Naotara) ذکر شده که پسر منوچهر و سردسته خاندان «نئوتریه» یعنی نوذریان شمرده شده است. از خاندان نئوتریه در فقره ۹۸ از آبان یشت، فقره ۳۵ از رام

۱- مروج الذهب، ص ۱۳۰.

۲- همان، ص ۲۲۴.

۳- همان، ص ۲۲۱.

یشت و فقره ۵۵ از ارت یشت نام برده شده است و قهرمانانی چون طوس و گسته‌م و کی گشتاسب به خاندان نئوتریه منسوبند. طبق روایت فردوسی، از نوذر دو پسر به نامهای گسته‌م و طوس باقی ماند که بعد از مرگ پدر، در نظر زال جهان پهلوان، شایسته شاهی نبودند، پس «زو» پسر طهماسب که از خاندان فریدون بود بر تخت سلطنت نشست:

اگر داری طوس و گسته‌م فر سپاهست و گردان بسیار مر
نزیب بر یشان همی تاج و تخت ببايد یکی شاه بیدار بخت

(شاهنامه، ج ۲، ص ۴۳)

فردوسی و ثعالبی معتقدند فره ایزدی از نوذر دور شد و به این علت در فرمانروایی او خلل وارد آمده، افراسیاب تورانی بر او غلبه کرد. فردوسی گفته است چون نوذر رسم نیاکان خود را زیر پا گذاشت و بیدادگر شد، فره ایزدی را از دست داد:

جهان گشت ویران ز کردار اوی غنوده شد آن بخت بیدار اوی
بگردید همی از ره بخردی از و دور شد فره ایزدی

(شاهنامه، ج ۲، ص ۸)

نام نوذر در ادبیات پهلوی همچون بندهشن نوتر (Naotar) و یا نوذر ضبط شده است. در بندهش (ترجمه دارمستر) این جمله آمده است: «[افراسیاب] فرش نوتر پسر منوچهر را کشت» که بنا به نظر کریستن سن باید آن را چنین گزارش کرد: «او فرش [و] نوتر پسران منوچهر را بکشت»^(۱) در فصل ۳۱ بندهش، نوذر یکی از سه پسر منوچهر شمرده است، و در فقره ۲۳ از همین فصل نسب زوب توهماسپیان (Zub Tavahmáspían) به نوذر رسیده است. بعلمی نیز در شجره‌ای نسب زویا زاب (راسب) را پس از ۹ نسل به نوذر رسانده است: «و نام «زو» به صورت دیگر نیز آمده و بعضی وی را زاب پسر ارفش... گفته‌اند و بعضی دیگر راسب، پسر طهماسب پسر کابخر پسر زاب پسر ارفش پسر... نوذر پسر

منوچهر دانسته‌اند»^(۱) روایت بعلمی بسیار شبیه نسب نامه «زاب» در بندهشن است البته با اندکی تفاوت در استنساخ اسامی، و می‌توان گفت مأخذ طبری در این مورد، بندهشن بوده است. برای مقایسه، دو شجره را در کنار هم می‌آوریم:

نسب نامه زاب در تاریخ طبری

منوچهر
↓
نوذر
↓
مسو
↓
بودخوش
↓
ارنگ
↓
وندنگ
↓
هرانسف
↓
ارفس
↓
زاب
↓
کابخر
↓
طهماسب
↓
زاب

نسب نامه زاب در بندهشن

منوچهر
↓
نوذر
↓
مشواک
↓
نودئه آ
↓
رغ
↓
وئه تنگ
↓
هواسب
↓
اروش
↓
شت
↓
بیرز
↓
پسرگنگ
↓
تهماسب
↓
زاب

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۷.

چنانکه ذکر شد در شاهنامه و برخی آثار دوره اسلامی، حمله افراسیاب به ایران منسوب به روزگار سلطنت نوذر است. باید گفت فرزندان نوذر به نامهای «طوس» و «گستهم» پدر را در جنگ با افراسیاب یاری دادند. «طوس» در فقره ۶ از فصل ۲۹ بندهشن از جمله جاود آنهاست که هنگام ظهور سوشیانس قیام خواهد کرد.

«زو» پسر «طهماسب» از اعقاب منوچهر:

در روایات پهلوی و بیشتر روایات دروه اسلامی، پس از منوچهر «زو» پسر «طهماسب» به سلطنت رسیده است. گفته شد که بلعمی و حمزه اصفهانی به داستان ازدواج طهماسب (پسر منوچهر) با خواهرش (مادرک) و تولد زاب (زو) اشاره کرده و نوشته‌اند پس از تسلط ۱۲ ساله افراسیاب در امور ایران، «زو» با او جنگید و او را از کشور راند و هر چه افراسیاب ویران کرده بود، او آباد کرد.

همه تاریخ نگاران، در انتساب زو (زاب) به طهماسب (بدون فاصله) اتفاق نظر دارند، لیکن در مورد وجود رابطه پدر و فرزندی بین طهماسب و منوچهر اختلاف نظر دارند.

«مسعودی» به عنوان مورخی که از مآخذ منحصر به فرد سود جسته است، بر خلاف مؤلف بندهشن و بلعمی نسب «زو» را پس از هفت نسل به منوچهر رسانده و نوشته است: «زو» افراسیاب را شکست داد و ویرانها را آباد کرد و مقر او در بابل بود.^(۱)

از دیگر منابعی که به زندگانی زو پرداخته‌اند «آثار الباقیه» و «اخبار الطوال» است. در «اخبار الطوال»، زاب (زو) نواده منوچهر و پسر «بودکان» معرفی شده است.

درباره اعمال «زو» در آبادانی کشور بسیار نوشته‌اند. از آنجمله بلعمی معتقد است «زو» پادشاه عادل و دادگری بود که مدت ۷۰ سال از رعیت خراج نخواست تا اینکه به نعمت رسیدند. (ظاهراً ۷۰ غلط ناسخ است و باید ۷ باشد؛ چنانکه میرخواند و حمدالله مستوفی ضبط کرده‌اند.)

بلعمی حفر رود «زاب» از دجله و بنای سه شهر در بغداد را به زو نسبت داده است و تقریباً تمامی مؤلفان بجز «حمزه اصفهانی» و مؤلف بندهشن و یک روایت در تاریخ طبری،

۱- مروج الذهب، ص ۲۲۱.

در این مورد با بلعمی اتفاق نظر دارند و حفر رودهایی از دجله را به زو نسبت داده‌اند.

دیگر اعقاب منوچهر:

تعدادی از مؤلفان به طور پراکنده نسب اشخاصی چون: «زرتشت»، «آذرباد» پسر «ماراسپند»، «کی کواد» (کیقباد)، «گشتاسب»، اردشیر» پسر «بابک»، «فرانک» مادر «کی‌اپویه» و گروهی از موبدان پارس را به منوچهر رسانده‌اند که در اینجا به طور خلاصه به هریک اشاره می‌شود.

«زرتشت»:

مؤلف بندهشن در یک تخمه شماری، نسب «پورشسب» پدر زرتشت را به منوچهر رسانده و نوشته است: «پورشسب پسر پیتر سپ پسر هئیتچت اسپ، پسرچاشنوس، پسر پیترسپ پسر ارغیداشن پسر هرتیار، پسر اسپتیمان، پسر وئیدیشت، پسر ایزم پسر رجن پسر دوراسرو پسر منوچهر است».^(۱)

صاحب زادسپرم نیز در بند ۱۴ و ۱۵ از فصل ۱۰ کتاب خود، پس از ذکر تولد زردشت و افکندش به آشیانه گرگ برای آزمودن اعجاز پیامبری او، وی را فرزند «ارغ» از اعقاب منوچهر دانسته است و همچنین در نسب نامه‌ای که در بند ۱ از فصل ۷ کتاب خود برای زردشت آورده، نسب زردشت را به منوچهر و جمشید و سرانجام به کیومرث رسانده است. این شجره با نسب نامه زردشت در بندهشن تطبیق می‌کند با این تفاوت که بندهشن زردشت را بعد از دوازده نسل و زاد سپرم پس از سیزده نسل به منوچهر نسبت داده است. مؤلف زادسپرم پیدایش دین مزدیسنان به «سپندارمذ» را (Sepanta ármaiti)^(۲) که یکی از امشاسپندان بود به روزگار منوچهر مربوط کرده و نوشته است: «پیدایش دین به سپندارمذ در آن گاه بود که افراسیاب آب را از ایرانشهر بازداشت. برای باز آوردن آب، سپندارمذ، کنیز پیکر (به شکل دوشیزه) در خانه منوچهر پادشاه ایرانشهر، که پاسخگوی

۱- بندهشن، ص ۱۵۲.

۲- دانشنامه مزدیسنا، جهانگیر اوشیدری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۳۸.

بیگانگان بود، همانا پیدا شد» (۱)

اینک برای مقایسه، شجره زردشت را در بندهش و زادسپرم در کنار هم می آوریم:
شجره زردشت در بندهش



۱- گزیده های زادسپرم، ص ۱۸.

چنانکه پیداست، نام اجداد زردشت در هر دو کتاب یکی است و تفاوتها تنها به علت گویش مختلف و علل زبانشناسی یا به علت بی توجهی نسخه برداران روی داده است. در «مروج الذهب» نیز نسب نامه‌ای از زردشت وجود دارد که به منوچهر می پیوندد این نسب نامه همچون بندهشن است ولی به علت وجود فاصله زمانی بسیار میان بندهشن و مروج الذهب، شجره زردشت در مروج الذهب کمتر از شجره موجود در زادسپرم به بندهشن شبیه است.

«آذرباد» پسر «ماراسپند»:

در یک تخمه شماری در بندهش، نسب «آذرباد» پسر «ماراسپند» که موبدان موبد «شاپور ذوالاکتاف» بود به منوچهر رسیده است.^(۱)

«آذرباد ماراسپندان» همان «آذرباد مهرسپندان» یا «آتورپات مارسپندان» پهلوی (Aturpát máres pandán) است. که موبد بزرگ عهد شاپور بود و قسمتی از اوستا از جمله «خرده اوستا» را گرد آورد. برای جلب اعتماد مردم، حاضر شد ۹ من روی گداخته به روی سینه اش ریزند چنین کردند و به او آسیبی نرسید.^(۲) در بندهشن میان «آذرباد» و منوچهر، بیست و دو نسل فاصله وجود دارد.

«کی کواد»، «کیقباد»:

بنابر گفته کریستن سن در کتاب کیانیان، «کی کواد» (کوی کوات، فارسی کیقباد) در «چهرداد نسک» اوستا از اخلاف منوشچهر (منوچهر) و مؤسس خاندان کیانی و شاه ایران شمرده شده است.^(۳)

۱- بندهشن، ص ۱۵۳.

۲- فرهنگ معین.

۳- کیانیان، ص ۱۰۶.

از «کی کواد» - که در متون اسلامی، «کیقباد» نوشته می شود - در کتابهای پهلوی که شامل روایات مذهبی هستند، نامی نیامده است. در روایات ملی کیقباد شجره نامه خاصی دارد و در افسانه دینی، مادر او «فرانک» است. «فرانک» دختر «وهیجرو»ی ساحر بود که نامش به غلط «وگترگا» و «وی تیری سا» هم ثبت شده است. با استناد به شجره «فرانک» و «لهراسب»، نسب نامه زیر را برای «کیقباد» ترتیب داده‌اند: (۱)

منوش چهر (منوچهر)

↓

نوذر

↓

منوش

↓

نوذران

↓

رگ (راغ)

↓

کی کوات (کیقباد)

«اردشیر»:

«اردشیر» پسر «بابک» پسر «ساسان»، نخستین پادشاه سلسله ساسانیان بود. در «مروج الذهب»، نسبت اردشیر به «بهمن اسفندیار»، «بهراسف» و سرانجام منوچهر رسیده است؛ چنانکه می خوانیم: «... گویند وی اردشیر پسر بابک پسر ساسان کوچک پسر بابک پسر بابک پسر مهرمس پسر ساسان پسر بهمن پسر اسفندیار پسر یشتاسف پسر بهراسف بود و خلاف ندارد که اردشیر از اعقاب منوچهر بود...» (۲) چنین قولی درباره نسب اردشیر در متون دیگر وجود ندارد.

۱- همان، ص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۲- مروج الذهب، ص ۲۳۸.

نسب موبدان پارس نیز بنا بر نقل بندهش به منوچهر می‌رسیده است. (۱)

اسب منوچهر:

در بندهشن، هنگام گفتگو از انواع حیوانات، و در شرح گونه‌های میش، از میش «تگل» و «کریشک» (میش شاخدار و اسب مانند) به عنوان باره منوچهر سخن رفته است؛ چنانکه: «دیگر پنج سرده: آن که دنبه دار و آن که بی دنبه است و سگ میش و میش تکل (Takal) و کریشک (Kurišak) میش اسب مانند که شاخی بزرگ، یک کوبه دارد. او رابه بارگی گیرند. چنین گویند که منوچهر نیای ما کریشکی را به باره داشت». (۲)

در بند ۶۱ از فصل سوم کتاب «گزیده‌های زاد سپرم» در شرحی بسیار شبیه بندهش و در بحث انواع میش، به میش «تگل کروش» (Tagal kurišk / kurišag) به عنوان اسب منوچهر اشاره شده است و در توصیف آن میش آمده: «میش تگل کروش که او را سه شاخ است، شاخ بزرگ و نیز برای بارگی (= سواری شایسته است و باره‌ی منوچهر بود)». (۳)

اما این مطلب که نویسنده زادسپرم، قوچ سه شاخ را باره منوچهر دانسته با متن بندهشن هماهنگی ندارد. از این رو «میرزا» مؤلف «یادنامه دومناش» این بند از زادسپرم را با اندک تصحیحی در کتاب خود چنین آورده است: «اندر میش آن که دنبه دار است و آن که بی دنبه است و میش شاخدار و قوچ که به سبب کوهان، شبیه اسب است. که او را شاخ بزرگ است و بارگی را شاید و [مانند] باره منوچهر است». پیداست که این تصحیح با بندهش تناسب دارد.

باید گفت «تگل» (Takal) در فارسی به معنی گوسفند شاخدار جنگی است، (۴) و «کریشک» (کریشوا، کروش) در گویشهای جنوب خراسان به معنی بز یا گوسفند سه ساله است. در زاد سپرم میش کروش آمده که گوسفند بزرگی بود. در جای دیگر از این کتاب

۱- بندهشن، ص ۱۵۴.

۲- بندهشن، ص ۷۸.

۳- گزیده‌های زادسپرم، ص ۱۵.

۴- برهان قاطع.

آمده است که میش «کریشگ» به زردشت شیر داده و از او مراقبت کرده است.^(۱) و بدین ترتیب به صورت حیوانی مقدس تصور شده است. با توجه به اشاره زادسپرم به ظهور زردشت در عهد منوچهر، انتساب این میش مقدس به عنوان باره منوچهر بخوبی توجیه می شود.

شایان ذکر است بجز بندهشن و زادسپرم در هیچیک از متون از اسب منوچهر سخن نرفته است تنها به گفته فردوسی، فریدون هنگام پروردن منوچهر، به او اسبان تازی بخشید:

بدو داد و پیروزه تاج سران....	نیا تخت زرین و گرزگران
چه شمشیر هندی بزین نیام	چه اسبان تازی بزین ستام

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۰۹)

۱- گزیده‌های زادسپرم، ص ۹۵.

فصل سوم

فصل سوم

«داستان زال و ارتباط خاندان وی با دستگاه منوچهر»

داستان منوچهر، نقطه ظهور پهلوانان بزرگ حماسی:

داستان منوچهر، نقطه ظهور پهلوانان بزرگ حماسه ملی ما، چون زال و رستم است. چنانکه می‌دانیم پیش از روزگار منوچهر، از این قهرمانان ذکری به میان نیامده است و با آغاز داستان ضمنی زال و رودابه و رستم، این پهلوانان وارد حماسه ملی ما شده‌اند، و در واقع حماسه‌های پهلوانی و توصیف میدانهای نبرد رزم آوران و دلاوری پهلوانان در شاهنامه از این نقطه آغاز شده است. تقریباً در تمام کتابهای تاریخ دوره اسلامی از جمله: تاریخ طبری، تاریخ ثعالبی، آثار الباقیه، مجمل التواریخ و... ورود پهلوانان به روزگار منوچهر اختصاص دارد.

در شاهنامه دوره پهلوانی که با قیام کاوه آهنگر در عهد ضحاک شروع شد، به دست جهان پهلوانی چون زال و رستم به اوج حماسی خود می‌رسد و با به قتل رسیدن رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان می‌یابد. در عهد منوچهر پهلوانان بزرگی نظیر: قارن، گرشاسب، سام، زال و رستم ظهور کردند تا ایرانشهر به یاری و همت آنان از گزند دشمنانی چون تورانیان، در امان بماند.

چنانکه می‌دانیم نام رستم، پهلوان بزرگ شاهنامه در اوستا نیست و در ادبیات پهلوی بندرت به نام «روت استخمک» (Raot staxmak) برمی‌خوریم^(۱) که صورت اوستایی آن «رئوته استخمه» (Raota staxma) است و در فارسی رستم یا رستم آمده است. اگر چه داستان رستم مربوط به داستان‌های پهلوانی ایرانیان مشرق - و به عقیده زنده یاد دکتر مهرداد بهار مربوط به اقوام سکه - ساکن سیستان و زابلستان می‌باشد، ولی چنانکه می‌بینیم به خوبی در حماسه ملی ما جای گرفته است. داستانهای پهلوانی امرای سیستان،

۱- فرهنگ پهلوی به پارسی و پارسی به پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش،

از جمله داستان رستم، در عهد ساسانیان، توسعه بیشتری یافت ولی به حدی نرسید که داستان‌های پهلوانی مربوط به گودرزیان را تحت شعاع قرار داده و از بستر تاریخ محو کند. در واقع رستم و خاندانش جزء یک طبقه داستانی غیر از داستان پهلوانی چون گودرز و قارن و طوس به شمار می‌روند.

اشتهار داستان رستم تنها مربوط به صدر اسلام و عهد ساسانیان نیست. بلکه وجود داستان رستم در ادبیات و داستانهای اقوام دیگر چون ارمنی و گرجی نشان دهنده این حقیقت است که رستم منطقه وسیعی از سیستان و خراسان و شبه قاره هند و قفقاز را در سیطره نام خود داشته و از عناصر معروف داستانهای حماسی این سرزمینها بوده است. «موسی خورنی» مورخ ارمنی در کتاب خود از رستم با عنوان «رستم ساگچیک» نام برده است؛ این اشاره نشان می‌دهد داستان رستم پیش از روزگار «موسی خورنی» در ادبیات قوم ارمنی شهرت داشته است.

و اما این نظر که رستم و تهمتن صفت یکی از پهلوانان اساطیری همچون سام (گرازسپه) است و تطبیق شخصیت رستم با سام و گرشاسپ، درست نیست. خاورشناس معروف «نولدکه» در کتاب حماسه ملی ایران، این نظر را مردود دانسته و نوشته است: «منسوب کردن رستم به سام گرازسپه به هیچ وجه دلیل بر آن نیست که او اصولاً جزء پهلوانان اوستا به شمار رفته بوده باشد. این نسب نامه را ساختگی بهم پیوند داده‌اند. گرازسپه در اوستا جزء شاهان به شمار می‌رود و در شاهنامه و سایر جاها نیز همین مقام را دارد. در صورتیکه پدر بزرگ رستم یکی از بندگان شاه است. همچنین پدر یا جدش گرشاسب که در واقع همان سام است. از این قرار گرشاسب بر حسب اقتضای نسب نامه به دو نفر تجزیه می‌شود. در کتاب موسوم به «گرشاسب‌نامه» ثیریت (θirita) جد رستم و پدر گرشاسب شمرده می‌شود».^(۱)

در واقع رستم به خوبی در حماسه ملی ما جا گرفته است. به گونه‌ای که اگر داستانهای مربوط به تولد رستم و جنگ او با افراسیاب و داستان عاشقانه زال و رودابه و تراژدی رستم

۱- حماسه ملی ایران، نولدکه، ص ۲۹.

و سهراب و... را از مطالب اساسی شاهنامه که عبارتست از: شرح اساطیر و بیان احوال شاهان و اعمال تاریخی و داستانی آنان و پهلوانان ایرانی، حذف کنیم خواهیم دید شاهنامه چندین بار از آنچه اکنون وجود دارد کمتر خواهد شد، گاه اهمیت این روایات که در ضمن داستانهای شاهان آمده، از اصل داستان بیشتر است. باید گفت فردوسی با مهارت تمام توانسته میان داستانهای ملی ارتباط و نظم برقرار کند به نحوی که فکر جدایی آنها در نظر خواننده راه نیابد.

رستم، پهلوانی است که تمام خصوصیات یک ایرانی آزاده، همچون دلاوری، بخشش، راستی و درستی حمایت از شاهان و قوم ایرانی، مهربانی، شجاعت و... را داراست. این آزاده‌ی وطن پرست هر بار ملت ایران را از خطر رهانیده است؛ چنانکه دو بار کاووس را از بیچارگی نجات داد، کین سیاوش را گرفت. پس از گذشتن از هفت خوان با دیو سپید نبرد کرد، اشکبوس و کاموس کشانی را کشت و...

مبحث معرفی رستم در این مجال نمی‌گنجد. نویسندگان قدیم و معاصر در شخصیت و دلاوریهای رستم بسیار قلم زده‌اند. در اینجا قصد بر این است، ظهور و ورود پهلوانان بزرگ حماسی چون زال و رستم در روزگار پادشاهی منوچهر را به عرصه ادبیات حماسی ایران از نظر بگذرانیم و به اهمیت اوضاع دوره پادشاهی منوچهر اشاره کنیم.

چرا پهلوانان بزرگ حماسی در عهد منوچهر ظهور کرده‌اند؟

در پاسخ این سؤال باید گفت از آنجا که داستان منوچهر نقطه آغاز کین خواهی میان ایرانیان و تورانیان است؛ باید پهلوانان ایرانی برای نبرد با تورانیان وارد صحنه شوند. در حماسه ملی ما، همچنانکه در آن سو پادشاهی بزرگ توران شکل می‌گیرد و بزرگ می‌شود و افراسیاب ظهور می‌کند، در این سو نیز برای حفظ مرزهای دیرینه ایرانشهر (سرزمین ایران) تدابیری اندیشیده می‌شود؛ یکی از این تدابیر ظهور خاندان رستم در این مرحله زمانی است. در ایران رستم همپای افراسیاب تورانی رشد کرده، نیرو می‌گیرد و دلاور می‌شود. پس علت ظهور پهلوانانی چون رستم در عهد منوچهر، آغاز دشمنی ایران و توران است. در کتاب «حماسه سرایی در ایران» در این باره می‌خوانیم: «پس از زوال

سلطنت ضحاک، نخستین امر مهم این عهد تقسیم جهانست میان ایرج و سلم و تور و پدید آمدن پادشاهیهای روم و ایران و توران. اثر آشکار این تقسیم آغاز شدن جنگهای متعدد ایران و توران و کینه ایست که میان روم و ایران وجود یافت. در این عهد پهلوانان بزرگ و قهرمانان داستانهای حماسی ما در عرصه شاهنامه ظاهر می شوند»^(۱)

افراسیاب در شرق ایران با خصوصیات و آیین و فرهنگ قوم تورانی پرورش می یابد و در ایران نیز رستم، نمونه آرمانهای ایرانی به آیین و فرهنگ یک آزاده دلیر رشد می کند تا در داستانهای کین خواهی رو به روی هم بایستند.

علاوه بر این، منوچهر شاه با صفات ویژه عدالت و نیکویی و جنگ آوری، در نبرد با سلم و تور ثابت کرد می تواند در کنار پهلوانان (گرشاسب و سام و قارن و قباد) به خوبی قرار گیرد و به تدبیر امور بپردازد که این نشان دهنده سازش روحی او با پهلوانان است. همچنین دوره منوچهر شاه به علت تدابیری که او در امر کشور داری اندیشیده بود. زمان مناسبی برای پرورش و رشد پهلوانان بود. درباره عدالت و کشورداری منوچهر، مؤلف تاریخ طبری به نقل از تاریخ طبری، مطلبی به این شرح آورده است:

«و در کتاب طبری آمده است منوچهر به عدل و نیکویی ستوده بود و او اول کس بود که دستور کندن خندق داد و خرگاه آراست و ساز جنگ را فراهم آورد و بر هر دهستانی دهخدایی گماشت و ده نشینها را به کار زراعت واداشت و خواست که لباس رنجبری پوشند و به دنبال گاو و گاوداری باشند»^(۲)

پیدا است که منوچهر همچون نیای خود، فریدون به تقسیمی دست زده است. به این صورت که پیشه ها را دسته بندی کرده، برای هر دسته سرپرستی تعیین نموده است. ده نشینان را به زراعت و پهلوانان را به پاسداری و دفاع گمارده، چنانکه سام را برای نبرد با گرگساران و سگساران به مازندران فرستاده است. پس وجود چنین شاهی، بهترین زمان برای پرورش قهرمانانی چون زال و رستم در محیطی آرام و مطمئن است و چون این قهرمانان باید از عدالت و نیکی پاسداری کنند در عهد منوچهر عادل و نیکوکار تجربه

۱- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۲۰۸.

۲- تاریخ ثعالبی، عبدالملک ثعالبی، ص ۵۰.

کسب می‌کنند. منوچهر، خود قهرمانی است که با زشتیها و پلیدیها مبارزه کرده است؛ در شاهنامه آمده:

بجستم ز تور و ز سلم سترگ
همان کین ایرج، نیای بزرگ
جهان، ویژه کردم ز پتیاره‌ها
بسی شهر کردم بسی بارها

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۴۷)

منوچهر بر اساس تجربیات خود، خطر حمله تورانیان و در رأس آنها افراسیاب را به ایران پیش بینی کرده است، پس پهلوانانی چون زال و رستم وارد میدان شدند تا در نبردهای حماسی شاهنامه، شرکت کنند؛ چنانکه بعد از سلطنت منوچهر رستم و افراسیاب بارها در مقابل هم ظاهر شده و مبارزه کردند. طبق مندرجات شاهنامه، رستم و افراسیاب هر دو در یک دوره مشخص و تحت شرایط مشابه رشد کرده‌اند و این از ویژگیهای شاهنامه است. برای اینکه رستم در اوج قدرت و دلاوری ظاهر شود باید هماوردی نیرومند داشته باشد. این موضوع در مورد رستم و اسفندیار نیز صدق می‌کند؛ چنانکه اسفندیار هفت خوانی مشابه هفت خوان رستم پشت سر گذاشت تا ثابت شود، رستم حریف نیرومندی را شکست داده است.

خلاصه آنکه داستان پهلوانی رستم و خاندان او که از امرای سیستان بودند. قبل از اسلام در نواحی شرقی و شمالی ایران اشتهار داشت و در عهد ساسانیان، توسعه و تکامل یافت و بعد به دست فردوسی با داستان شاهان پیوند یافت و به علت شرایط مساعد روزگار منوچهر، در این عهد ظاهر شد.

خلاصه داستان زال و رودابه و ولادت رستم در شاهنامه:

سام، جهان پهلوان و سردار بزرگ منوچهر شاه، مدتها در انتظار تولد فرزند بسر می‌برد تا اینکه خداوند به او فرزندی داد که تمام مویش نسپید بود:

بچهره چنان بود تابنده شید
ولیکن همه موی بودش سپید
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۸)

سام پس از دیدن زال، او را بچه دیو و بد نشان خوانده، دستور داد او را به بالای کوهی که آشیانه سیمرغ بود، نهند. زال در کوهستان توسط سیمرغ و همسان فرزندان او پرورش یافت و بزرگ شد پس از مدتی، سام در خواب دید کسی او را از فرزند برومندش خبر می دهد. از این رو در جستجوی افکنده خویش به کوهستان رفت:

بیامد دمان سوی آن کوهسار که افکنندگان را کند خواستار

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۳)

سیمرغ که این حال دید، زال را بدرود گفت و پر خویش به او داد تا هنگام نیاز با آتش زدن آن سیمرغ را فرا خواند. سام، زال را به همراه خود آورد. منوچهر شاه که از احوال سام و زال آگاه شده بود، آن دو را به درگاه خود خواند و هدیه هایی بسیار داد و راهی سیستان کرد. سپس سام پهلوان به امر منوچهر، برای نبرد با قوم سگساران به مازندران رفت و زال برای سرکشی سوی کابل روانه شد. مهربابادشاه کابل با هدیه های فراوان به استقبال زال آمد. زال مدتی در کابل بسر برد و با شنیدن اوصاف رودابه دختر مهرباباد، نادیده بر او عشق ورزید. از این سو نیز رودابه وصف زال را از زبان پدر شنیده، بدو دل بست و راز دل با کنیزان خود گفت و آنها با تدبیری میان زال و رودابه ارتباط برقرار کردند. تا اینکه شبانگاهی زال، مخفیانه برای دیدار محبوب به کاخ مهرباباد رفت و دو دل داده در بام قصر به راز دل پرداختند. سحرگاه زال، رودابه را ترک گفت و راز عشق خود نزد موبدانش فاش کرد. آنان چاره در آن دیدند که سام را با نامه ای آگاه کنند تا تدبیری اندیشد. رودابه دختر مهرباباد و از خاندان ضحاک بود و از این رو جلب رضایت منوچهر به این وصلت، مشکل می نمود.

در کاخ مهرباباد، سیندخت مادر رودابه از ماجرای عشق دختر خود آگاه شد و مهرباباد را در جریان گذاشت مهرباباد خشمگین شد و سیندخت برای چاره جویی با هدایایی به لشکر گاه سام رفت و سام موافقت منوچهر شاه را به این امر ضروری دانست. از آن سو نیز منوچهر داستان این عشق را شنیده، سام را به نزد خود فرا خواند و مخالفت خود را اعلام کرد. در آن مجلس سام از دلوریهای خود یاد کرد و بعد زال را به همراه نامه ای روانه درگاه منوچهر کرد منوچهر پس از خواندن نامه سام در این باره با موبدان رای زد و چون در فال او

نیک اختری دید او را به یک بزم آزمون دعوت کرد. در این آزمون نخست بزرگان با طرح چیستانها خرد و دانش زال را سنجیدند سپس زال در میدان گوی و تیر و گرز و کمان به هنرنمایی پرداخت و توانایی خود را به اثبات رساند.

منوچهر شاه با ازدواج زال و رودابه موافقت نمود. سام و زال به کابل رفتند و مراسم عروسی بر پا شد. پس از چندی سام و زال به همراه رودابه و سیندخت به زابلستان رفتند. رودابه که باردار بود در زایمان دچار مشکل شد و زال با آتش زدن پر سیمرخ از او یاری جسته با شکافتن پهلوی رودابه، نوزاد را به دنیا آوردند.

پس از به دنیا آمدن رستم که تنومند و نیرومند بود، پیکره‌ای از او ساخته، نزد زال فرستادند و زال بسیار شاد شد. رستم در هشت سالگی بر روی پیل سوار می‌شد و از همسالان خود برومندتر بود. سام برای دیدار او به سیستان آمد و در جشن بزرگی شرکت کرد.

خلاصه داستان رستم که در عهد منوچهر واقع شده است، از نظر گذشت، در اینجا به بررسی بعضی عناصر داستان زال و رودابه در شاهنامه می‌پردازیم.

زال کیست؟

در اوستا نامی از زال دیده نمی‌شود. ولی در متون پهلوی، خاصه در بندهشن در ذکر خاندان پهلوانان سیستان از او یاد شده است. در متون کهن و نیز شاهنامه از او با نام «زال زر» یاد شده که در واقع «زر» صورت دیگر کلمه «زال» و به معنی پیر است. در آثاری چون تاریخ طبری، مروج الذهب، آثار الباقیه که از ترجمه‌های «خدای نامه» استفاده کرده‌اند، اثری از داستان زال نیست و تنها او را در دستان، پدر رستم نامیده‌اند. نقش زال در شاهنامه از نظر پهلوانی به اندازه رستم چشمگیر نیست ولی او همواره در کنار رستم به کمک شاهان شتافته است. در روزگار کیخسرو و لهراسب نمونه‌های این یاری را می‌بینیم.

و اما ارتباط سیمرخ و چاره‌گریهای او با زال در حماسه ملی ما در خور اهمیت است. یکی از ویژگیهای شخصیت زال آن است که بوسیله سیمرخ پرورش یافته است. باید گفت در واقع سیمرخ شاهنامه دارای شخصیت انسانی است، کسی که چون پیر و راهنما، زال و

خانواده او را در سختیها یاری می‌دهد و همچون بخشنده فر، موجب بروز تواناییهای خاندان زال است. درباره سیمرغ در ادامه این گفتار بحث خواهد شد.

زیباترین بخش داستان زندگی زال، ماجرای عشق او به رودابه دختر مهرباب کابلی است و تلاش بسیار زال برای پیوند با او و سرانجام موفقیت آمیز آن، یکی از جذابترین داستانهای غنایی شاهنامه است.

شایان ذکر است، اطلاق نام زال یا زر (به معنی پیر) به فرزند سام به علت سپید مویی او هنگام تولد بود. سام که سپید مویی زال را ننگ می‌دانست، برای زدودن این ننگ و پوشاندن عیب زال، او را در البرزرها کرد:

چو فرزند را دید مویش سپید
و نیز گفت:

ازین ننگ بگذارم ایران زمین
بفرمود تاش پس برداشتند
بدان خانه این خرد بیگانه بود
بجایی که سیمرغ را خانه بود

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۹)

سیمرغ، پیر و مرشد زال:

در شاهنامه نخستین بار در داستان منوچهر شاه و ضمن داستان زال، به نام سیمرغ بر می‌خوریم. در معرفی سیمرغ باید گفت، نام او در اوستا «سئَن» و «مرغوسئَن» (Meregu saena) یعنی مرغ داناست. در پهلوی «سین مرو» آمده و در فارسی سیمرغ شده است. در اوستا «مرغوسئَن» مرغی بزرگ و فراخ بال است؛ چنانکه در پرواز خود، پهنای کوه را فراگیرد و لانه او بر درختی در دریای «وروکشه» (Vuru kaša) یا دریای فراخکرت قرار دارد. در شاهنامه. آشیانه سیمرغ بر بالای کوه البرز است:

یکی کوه بد نامش البرز کوه
بخورشید نزدیک و دوراز گروه

بدانجای سیمرغ را لانه بود

که آن خانه از خلق بیگانه بود

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۹)

در اوستا «سین» نام اشخاص است. در فقره ۹۷ از فروردین یشت آمده است «سین نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بروی این زمین بسر برد» این سین همان است که به گفته دینکرد صد سال پس از ظهور زرتشت متولد شد و دویست سال پس از آن در گذشت.^(۱) علاوه بر این «سین» با نام حکیم معروف (سئنه) که فروهر او در بند ۹۷ فروردین یشت ستوده شده، ارتباط لفظی و معنوی دارد.

سیمرغ در شاهنامه و اوستا و روایات پهلوی، موجود خارق العاده و شگفت است. موجود عجیبی که هزار و هفتصد سال عمر دارد. در پرواز خود، پهنای کوه را فرو می‌گیرد صورتش چون صورت آدمیان است و منقارش چو منقار عقاب و پس از سیصد سال تخم بگذارد و در بیست و پنج سال بیچه از تخم در آید.^(۲)

در شاهنامه یک سیمرغ دیگر با چهره‌ای متضاد با این سیمرغ زال دیده می‌شود. سیمرغ تبهکاری که دشمن ایران است و در خوان پنجم اسفندیار به دست وی کشته می‌شود. این سیمرغ ریشه کهن ندارد و چون همه موجودات ماورای طبیعت نزد ثنویان دو قلوی متضاد هستند، سیمرغ نیز در شاهنامه و تاریخ ثعالبی دو نوع مخالف است.^(۳)

از مطالعه متون مورد تحقیق، می‌توان به خصوصیات سیمرغ پی برد؛ بدین قرار که:

- سیمرغ در اوستا سین و در پهلوی سین مرو است و به نامهای شاهین و عقاب و عنقا نیز خوانده می‌شود.

- آشیانه سیمرغ بالای کوه یا جنگل یا به روی درختی در دریای وروکشه (فراخکرت) است.

- دو سیمرغ متضاد یکی دارای خصلت خوب و دیگری دارای خصلتی اهریمنی در شاهنامه دیده می‌شود.

۱- نقل از یشت‌ها، ابراهیم پورداوود، ج ۱، ص ۵۷۵.

۲- نقل از فرهنگ اساطیر، مهرداد بهار، زیر عنوان سیمرغ.

۳- سیمرغ و سی مرغ، علینقی منزوی، ص ۲۴.

- پر سیمرغ وسیله ارتباط با زال است.

- سیمرغ در شاهنامه موجودی متافیزیکی است.

- سیمرغ جفت دارد و زاد و ولد می‌کند. و دارای عمری طولانی است که تا سیصد سال عمر می‌کند.

- سیمرغ با شخصیت «سئنه» حکیم معروف در اوستا تطبیق می‌کند.

خلاصه آنکه بسیاری از خصوصیات فوق با شخصیت یک انسان تطبیق می‌کند و همچنانکه مؤلف تاریخ تعالی داستان پرورش زال به دست سیمرغ پرنده را باور نمی‌کند و آن را سخنان سرگرم‌کننده می‌نامد،^(۱) قبول صورت متافیزیکی سیمرغ دور از ذهن به نظر می‌رسد. در واقع او در شاهنامه کسی است که زال را تحت تعالیم (پیامبرگونه) خود پرورش داده، نیروهای درونی او را بارور می‌کند. توانمندی زال در بزم آزمونی که منوچهر برایش ترتیب می‌دهد به اثبات می‌رسد.

علل تطبیق سیمرغ با یک پیر و راهنمای آگاه عبارتند از:

۱- سیمرغ در اوستا، فروردین یشت فقره ۹۷ نخستین کسی است که بر روی زمین بود و صد پیرو داشت انتساب پیرو، خود مبین شخصیت انسانی سیمرغ است در شاهنامه نیز یکبار برای سیمرغ گروه در نظر گرفته شده (ممکن است منظور فرزندان باشد):

فرود آمد از ابر، سیمرغ و چنگ	بزد بر گرفتش از آن گرم سنگ
ببردش دمان تا بالبرز کوه	که بودش بدانجا کنام و گروه

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۰)

و باز در فروردین یشت اوستا، «سئنه» حکیم معروفی است که فروهر او ستوده می‌شود. هر دو سئین موجود در اوستا، در نوع عالی بشری واقع شده‌اند. یکی با عنوان «حکیم» و دیگری «نخستین ساکن زمین» شاید آدم (ع) معرفی شده‌اند.

۲- علت دیگر آنکه، وجود پیر و راهنما در شاهنامه، تنها مربوط به روزگار پادشاهی منوچهر نیست و امری جدید و غریب نمی‌باشد بلکه در موارد دیگری نیز قهرمانان از

۱- تاریخ تعالی، عبدالملک تعالی، ص ۵۱.

تربیت خاص پیر بر خوردار شده‌اند.

یکی از آنها در قالب شهرسپ وزیر طهمورث ظاهر شده است که طهمورث در سایه تربیت او، از پلیدیها پاک می‌شود و صاحب فره ایزدی می‌گردد. در شاهنامه می‌خوانیم:

مر او را یکی پاک دستور بود	که رایش ز کردار بد دور بود
خنیده به هر جای شهرسپ نام	نزد جز به نیکی بهر جای گام
همه روز بسته ز خوردن دو لب	به پیش جهاندار بر پای شب
چنان بر دل هر کسی بود دوست	نماز شب و روزه آیین اوست
همه راه نیکی نمودی به شاه	همه راستی خواستی پایگاه

(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۷)

ابیات فوق نشان دهنده نفوذ عقاید اسلامی در حماسه ملی ماست. چنانکه چله نشینی و ریاضت شهرسپ به ظاهر از او مسلمان دیندار و پاک سرشتی ساخته است. در داستان اسفندیار نیز می‌خوانیم وقتی اسفندیار تیرگزر را از چشم خود خارج ساخت، اعتراف کرد آن سلاح از افسونهای زال و سیمرغ است (یعنی همان تعالیمی که سیمرغ، راهنمای زال به او داده است) پیرو تحت تعالیم «پیر» به نوعی آگاهی دست می‌یابد که می‌تواند خرد واقعی خود را به کار انداخته و با پلیدیها بجنگد. در شاهنامه اسفندیار می‌گوید:

بدین چوب شد روزگرم بسر	ز سیمرغ و ز رستم چاره گر
فسونها و این بندها زال ساخت	که این بند و رنگ از جهان او شناخت

(شاهنامه، ج ۲، ص ۴۰)

تنها زال این بند و رنگ و افسون را از جهان می‌شناسد زیرا سیمرغ که با ایزد در ارتباط است زال را پرورانده است.

به سیمرغ بادا هزار آفرین

که ایزد و راه نمود اندرین

۳- موضوع دیگر که در شناسایی شخصیت انسانی سیمرغ ما را یاری می‌دهد، ارتباط سیمرغ با کوه یعنی قرار داشتن آشیانه او در بالای کوه است. در اساطیر ما، میان کوه و فرو نیروهای آسمانی ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. این ارتباط در قصص انبیاء نیز دیده

می شود؛ چنانکه ارتباط کشتی نوح با کوه، موسی و کوه طور، حضرت محمد (ص) با غار حرا، شایان توجه است. پیداست مردان خدا با کوهستان ارتباط نزدیک دارند. در کتاب «حماسه سرایی در ایران» این ارتباط چنین توجیه شده است: «اساساً کوهستانها از جهت نزدیکی بیشتر خود با آسمان و مبادی نور، در اساطیر همه ملل اهمیت و ارزش خاص و فوق طبیعت دارد.»^(۱)

ارتباط عرفا و پیران با کوه در طول تاریخ غیر قابل انکار است. اولیا و راهنمایان در کوهستان به جستجوی معرفت الهی هستند در گذشته پرستشگاهها و مهرابه‌ها نیز در کوهستانها بنا می شدند. پس سیمرغ راهنمای عارف و خردمندی بود که در کوه سکونت داشت.

۴- دیگر آنکه سیمرغ به عنوان یک مرغ افسانه‌ای، می توانست، همچون اژدها، یک تن باشد بی جفت و فرزند، ولی در بیشتر منابع از فرزندان و جفت سیمرغ سخن رفته است. اگر سیمرغ یک موجود متافیزیکی بود و به تنهایی می زیست، عظمت و شگفتی اعمالش دو چندان می نمود به گفته فردوسی سیمرغ صاحب فرزند است:

نگه کرد سیمرغ با بچگان بران خرد خون از دو دیده چکان

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۱)

در جایی از داستان، زال در مقابل سیمرغ تعظیم کرده است. تعظیم زال با آن خرد و دانش در مقابل یک مرغ غیر قابل توجیه است. مگر آنکه سیمرغ، انسان باشد:

فرو برد سر پیش سیمرغ زود نیایش همی بآفرین برفزود

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۵)

۵- پر سیمرغ و سپردن آن به زال یکی دیگر از مواردی است که وجود سیمرغ افسانه‌ای را نفی می کند و آن را یک فرد انسانی، معرفی می کند. در واقع افروختن آتش در روزگاری

۱- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۱۱۶.

که ابزار خبررسانی محدودی وجود داشت، سریعترین راه برای خبر دادن و برقراری ارتباط بود:

بر آتش بر افگن یکی پَرّ من ببینی هم اندر زمان فرّ من

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴۵)

شاید پر سیمرغ، عبارت از جزوه یا کتاب راهنمایی بوده که سیمرغ آن را از بر خود خارج کرده به زال سپرده است تا در مواقع نیاز از آن استفاده کند. راهنما و مرشد زال پس از اتمام تعالیم خود، یکی از رموز تعالی را به شاگردش سپرده است. صوفیه نیز با واگذاری خرقة خود به یکی از درویشان، اعلام می‌کنند درویش به درجه کمال و مرشدی رسیده است. درباره پر سیمرغ در کتاب «سیمرغ و سی مرغ» می‌خوانیم: «در معتقدات ثنویان آتش زدن پر یا مو، یکی از وسایل ارتباط مردم نیکوکار با ارواح نیکو سرشت و ارتباط تبهکار با ارواح بد سرشت بوده است».^(۱)

باید گفت در میان عامه مثلی پراکنده است که، به آتش زدن موی انسان و حضور او اشاره می‌کند. بدین قرار که وقتی شخصی به وقت و سر به زنگاه حاضر می‌شود می‌گویند گویی مویش را آتش زده‌اند و این می‌تواند نظیری برای آتش زدن پر سیمرغ باشد.

با ذکر موارد فوق، جای شک باقی نمی‌ماند که سیمرغ در واقع پیر و راهنمای زال بوده است و در آموزش و تعلیم زال نهایت توجه را بکار برده است؛ چنانکه وقتی زال در بزم آزمون منوچهر شرکت کرد. پاسخ تمام چیستانهایی که برایش طرح شده بود، بدرستی داد:

زمانی پر اندیشه شد زال زر بر آورد یال و بگسترده بر
و زان پس به پاسخ زبان برگشاد همه پرسش موبدان کرد یاد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۰)

چنانکه با توجه به نسخه دیگر (IV)، «بگسترده پر» بخوانیم، حجت تمام می‌شود زال با گشودن دفتر راهنمایی که سیمرغ در اختیار او گذارده پاسخ، سؤالهای موبدان را به خوبی

۱- سیمرغ و سی مرغ، علیقی منزوی، ص ۳۶.

داده است.

ازدواج زال و رودابه:

در شاهنامه و برخی منابع که مأخذی مشترک با آن دارند، داستان غنایی عشق زال و رودابه و تلاش آن دو برای پیوند، یکی از زیباترین داستانهای عاشقانه است. رودابه، دختر مهرباب کابلی از خاندان ضحاک بود. زال که برای سرکشی امور به کابل رفته بود با شنیدن اوصاف رودابه، دل به او بست و از طرفی، رودابه نیز گرفتار عشق سردار جوان ایرانی شد. در واقع رودابه که نامش در پهلوی روتابک (Rutábak) ضبط شده است، همچون ژولیت (Zulit) با آنکه از دشمنی خانواده‌اش با خاندان ایرانی زال با خبر بود ولی مخفیانه زال را به کاخ خود دعوت نمود و قرار پیوند نهاد. منوچهر شاه که ابتدا، از وصلت با خاندان ضحاک مخالف بود؛ سرانجام با این ازدواج موافقت کرد.

باید گفت، شاهان ایران زمین همواره در حفظ نژاد و خاندان ایرانی کوشیده‌اند در کتاب حماسه سرایی در ایران در این باره آمده است: «در داستان زال و رودابه نزاع عظیمی میان عشق و پرستش نژاد شاهان ایران و دشمنی داشتن خصمان آنان پدیدار است. همین نزاع مایه تطویل داستان و افزودن درد زال و رودابه و گرفتار ساختن ایشان به فراقی ناپایدار است.»^(۱)

در داستان بزرگ حماسی ما، تقریباً در بیشتر موارد، شاهزادگان و پهلوانان ایرانی بازنی غیر ایرانی (تورانی، عرب، رومی و....) ازدواج کرده‌اند از این ازدواج‌های برون طایفه‌ای می‌توان به ازدواج پسران فریدون با دختران شاه یمن، ازدواج زال و رودابه ازدواج رستم و تهیمیه، ازدواج کاووس و سوادبه، ازدواج میان بیژن و منیژه، ازدواج سیاووش و فرنگیس و ازدواج گشتاسب با کتایون دختر قیصر روم اشاره کرد. این ازدواج‌ها دو بهره بزرگ داشت، یکی آنکه منجر به تحکیم روابط و سازش میان خاندان‌ها می‌شد؛ چنانکه «پیران» به سیاووش توصیه کرد برای برقراری ارتباط با افراسیاب با دخترش، فرنگیس ازدواج کند:

۱- حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۲۴۵.

تو دانی که سالار توران سپاه
شب و روز روشن روانش توی
چو با او تو پیوسته خون شوی
بباشد امیدش بتو استوار

ز اوج فلک بر فرازد کلاه
دل و هوش و توش و توانش توی
ازین پایه هر دم بافزون شوی
که خواهی بدن پیش او پایدار

(شاهنامه، ج ۲، ص ۹۴)

و دیگر آنکه، این ازدواج‌ها موجب نوعی اصلاح نژاد می‌شد. با ازدواج یک ایرانی آزاده که خردمند و نیک سرشت بود با یک تورانی، از خاندانی دلیر، فرزندی بوجود می‌آمد که دارای خصوصیات هر دو (انسانی کامل) بود؛ چنانکه از ازدواج زال و رودابه، رستم که نمونه یک انسان کامل با صفات شجاعت و دلاوری و خردمندی بود، متولد شد:

به سام نریمان ستاره، شمر
ترا مژده از دخت مهرباب و زال
ازین دو هنرمند، پیلی ژیان
جهان زیر پای اندر آرد بتیغ
ببرد پی بی سگالان ز خاک،
چنین گفت کای گرد زرین کمر
که باشند هر دو به شادی همال
بباید ببندد بمردی میان
نهد تخت شاه از برپشت میغ
بروی زمین بر، نماند مفاک

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۸۱)

از داستان عاشقانه زال و رودابه علاوه بر شاهنامه در تاریخ طبری و تاریخ ثعالبی نشان می‌بینیم. مؤلف ثعالبی این داستان را همچون شاهنامه آورده است.

ثعالبی حال زال را در عاشقی به حال قیس مجنون تشبیه نموده و نوشته است: «آنگاه زال از خرگاه خویش بیرون آمد و به باز دید اطراف کشور خود پرداخت ولی قلبش در کابل درگرو عشق رودابه مانده بود که هیچ ساعت و لحظه‌ای از آن فارغ نبود، چه رسد به ماه‌ها و روزها و حال او شبیه به حال قیس مجنون بود که خود گفت:
عشق او در رسید پیش از آن که بدانم که عشق چیست.

که عشق او به خانه خالی قلبم در آمد و در آن خوش بنشست.»^(۱)
 حال رودابه نیز در عاشقی چون حال زال بود. به گفته ثعالبی، رودابه پس از شنیدن اوصاف زال از زبان پدر، گرفتار عشق نادیده شد، چندان که عشق زال به او افزونتر بود. «رودابه گمان می برد که در قلبش مشغلی از آتش فروزان است. شبها بیدار می ماند و شوق دیدار، او را مغلوب خویش می ساخت صبر پیش می گرفت، اما صبری بجا نماند.»^(۲)

شبهات بزم آزمون زال با بزم آزمون گرشاسب در گرشاسنامه:

در داستان منوچهر می خوانیم وقتی زال برای جلب رضایت منوچهر شاه به ازدواجش با رودابه نزد منوچهر رفت، زال را در یک بزم آزمون مورد آزمایش قرار داد. در واقع منوچهر قصد داشت با این آزمون، خرد و توانایی زال را محک زند که برای آن چند علت می توان در نظر گرفت؛ یکی آنکه منوچهر می خواست به شایعاتی که در مورد دلیری زال پراکنده شده بود، صحنه گذارده، درستی آن را ثابت کند، دیگر آنکه منوچهر می خواست بداند این جوان که قصد دارد با دختری از خاندان بیگانه مهراب ازدواج کند، تا چه حد به کشور و شاه خود وفادار است و تا چه اندازه می توان بدو تکیه کرد.
 منوچهر شاه در این آزمون، نخست موبدان و بخردان را طلبید و از آنان خواست که با طرح سؤالات و معماها زال را بیازمایند و زال به یکایک سؤالات پاسخ داد:

زمانی پر اندیشه شد زال زر	بر آورد یال و بگسترده بر
وزان پس بپاسخ زبان برگشاد	همه پرسش موبدان کرد یاد

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۰)

پیش تر گفتیم که دانش زال در نتیجه تعالیم سیمرخ حاصل شده بود. و اما در مرحله بعدی آزمون، منوچهر میدان گرز و کمان و چوگان و تیغ و نیزه را آماده کرد و از زال خواست تا مهارت خود را در آداب جنگ آوری به نمایش گذارد. این مرحله از بزم آزمون از بسیاری

۱- تاریخ ثعالبی، عبدالملک ثعالبی، ص ۵۴.

۲- همان، ص ۵۵.

جهات شبیه بزم آزمونی است که ضحاک برای گرشاسپ ترتیب داد و داستان آن در گرشاسپنامه اسدی آمده است. باید گفت قصد ضحاک از این آزمون، کشته شدن گرشاسپ در طی مراحل آن به دست افرادش بود. در واقع ضحاک ضمن توطئه‌ای می‌خواست از شر گرشاسپ که به عنوان خطر عظیمی برای او مطرح بود. خلاص شود. یکی از موارد تشابه دو بزم آزمون، روایت دو نیم کردن درخت کهنسالی در وسط میدان است. در شاهنامه آمده است:

گذشته بر و سال بسیار و ماه	درختی گشن بد به میدان شاه
برانگیخت اسپ و بر آورد نام	کمان را بمالید دستان سام
گذاره شد آن تیر شاهنشهی	بزد بر میان درخت سهی

(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۴)

و در گرشاسپنامه می‌خوانیم:

که پیش، از پی اژدها کرده بود	پس آنگاه آن چرخ کین در ربود
چو ده یازش اندازه گرد بن	چناری بد از پیش میدان، کهن
بدو نیمه بشکافتش چون انار	سه چوبه بزد بر میان چنار

(گرشاسپنامه، اسدی طوس، ص ۵۵)

از دیگر موارد تشابه دو آزمون، آن است که فردوسی نوشته، عده‌ای از دلیران به هم پیوسته سنانها را آماده کردند و یک حمله دسته جمعی ترتیب دادند و زال از آن سر بلند خارج شد.

بدل خشمناک و زبان پر مزیح	همه بر کشیدند گردان سلیح
ابان نیزه و آب داده سنان	باورد رفتند پیچان عنان
برانگیخت زال اسپ و برخاست گرد	چنان شد که مرد اندر آمد بمرد
عنان پیچ و گردنکش و نامدار	نگه کرد تا کیست زیشان سوار

ز گرد اندر آمد بسان نهنگ گرفتش کمر بند او را به چنگ
چنان خوارش از پشت زین برگرفت که شاه و سپه ماند اندر شگفت
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۵)

گرشاسب نیز به همین روش حمله دسته جمعی گردان را دفع کرد:

بینداخت ده تیر هر ده زبر چو زنجیر پیوست بر یکدگر....
بهم بسته زنجیر پیلان چهار بیفکند نیزه در آمد سوار
بدان نیزه آهن، آهنگ کرد همه بر ربودند از مه آونگ کرد
بشمشیر هر چار نعل ستور بیفکند کز تک نیاسود بود
(گرشاسبنامه، ص ۵۴)

موارد مشابه بسیار دیگری میان زال و گرشاسب در دو آزمون وجود دارد و همین شباهتها در برخی موارد موجب تداخل شخصیت این دو پهلوان می شود. در انتهای آزمون، زال از جانب مردم مورد تحسین واقع شد:

باواز گـفتند گـردنکشان که مردم نبیند کسی زین نشان
هر آن کس که با او بجوید نبرد کند جامه مادر برو لاژورد
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۵)

و در گرشاسبنامه از این تحسین سخن رفته است:

گرفت آفرین هر کس از دل بروی جهاندار چشمش ببوسید و روی
(گرشاسبنامه، ص ۵۵)

پی نوشت

پی نوشت

معرفی هم‌زمان منوچهر:

در ضمن پرداختن به داستان کین خواهی منوچهر، گفتیم پهلوانان نامداری چون گرشاسب و سام و قارن و قباد و شیروی، منوچهر را در انتقام جویی از خون ایرج یاری کرده‌اند. در اینجا بطور خلاصه به معرفی سه تن از بزرگترین پهلوانان این نبرد می‌پردازیم.

گرشاسب:

درباره گرشاسب و دلاوریهای او، اوستا و شاهنامه و تقریباً تمام متون دوره پهلوی و دوره اسلامی سخن گفته‌اند. در اوستا گرشاسب (Keressaspa) به معنی دارنده اسب لاغر، قهرمان پیروز چندین حادثه بزرگ است. کسی که ازدهای شاخدار را کشته، بر دیوی به نام گندرو (گندرب) پیروز شده، هفت تن از راهداران را که سر بر آسمان می‌سودند، در هم شکسته و باد را که فریفته اهریمن شده بود، رام کرده است. در زامیاد یشت گرشاسب قهرمانی است صاحب فر؛ چنانکه آمده است: برای بار سوم که فراز جمشید دور شد به صورت مرغی به گرشاسب رسید و او در پرتو فر در میان دلیران، دلیرترین گردید.^(۱)

بنابر مندرجات اوستا، گرشاسب جاویدان و نامردنی است و چون ضحاک در آخر الزمان زنجیر بگسلد، گرشاسب برانگیخته شده او را نابود خواهد کرد. این روایت، داستان ظهور سوشیانت را در دین زرتشتی و نیز مهدی موعود و حضرت مسیح در اسلام را تداعی می‌کند که بحثی مفصل دارد. و خارج از این گفتار است.

در بندهشن نسب گرشاسب پس از شش نسل به فریدون رسیده است.^(۲) و در گرشاسبنامه اسدی سلسله نسب گرشاسب بدین قرار است: «گرشاسب و کورنگ دو برادر بوده‌اند از پسران اثرط پسر شرم پسر طورگ پسر شیدسب پسر طور پسر جمشید»^(۳) روایت

۱- فرهنگ اساطیر، مهرداد بهار، زیر عنوان گرشاسب.

۲- بندهشن، ص ۱۵۱.

۳- گرشاسب نامه، ص ۱۸.

گرشاسپ نامه همچون بندهشن است به حدی که تعدادی از نامها نیز بر هم منطبق هستند. در کتابهای پهلوی گرشاسب پهلوان شکست ناپذیری است که بر شیر و ببر و ازدها غلبه کرده و در آزمونها جنگی سرآمد دلیران است. روز مرگش آفتاب می‌گیرد و جانوران سوگواری می‌کنند.

نسب نامه گرشاسب در تاریخ طبری همچون بندهشن و گرشاسپ نامه است. طبری گرشاسپ را وزیر و معرفی کرده و نوشته است: «وی گرشاسب را پسر اثرط پسر سهم پسر نریمان پسر طورک پسر شیراسب پسر اروشسپ پسر طوج پسر افریدون شاه را در کار شاهی وزیر و دستیار داشت».^(۱) در اینجا برای مقایسه نسب نامه گرشاسپ در تاریخ طبری را در کنار نسب نامه او در بندهشن می‌نویسم:

در تاریخ طبری

فریتون
↓
توج (طوج)
↓
اروشاسپ
↓
شیراسب
↓
طورک
↓
نریمان
↓
سهم
↓
اثرط
↓
گرشاسپ

در بندهشن

فریدون
↓
تور
↓
دروشاسپ
↓
اسپ انیاسپ
↓
تورک
↓
(در بندهشن نیست)
↓
سام
↓
تریت
↓
گرشاسپ

باید گفت گرشاسپ در ادبیات ما از خاندان پهلوانان سیستان است. در حماسه ملی ما،

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۸.

بزرگترین قهرمانان ما از سرزمین سیستان و این خاندان برخاسته‌اند. خاندانی که نژادش به جمشید می‌رسید چنانکه جمشید هنگام گریختن از ضحاک با دختر شاه زابلستان ازدواج کرده، تور بدنیا آمد و از تور، شیدسپ و از او طورک و از او سهم و از او اثرط و از او گرشاسپ و از او نریمان و از او سام و از او زال و از او رستم بوجود آمد.^(۱)

در شاهنامه از گرشاسپ دیگری هم سخن به میان آمده، او که جانشین زوبین طهماسب شد و به روایت فردوسی، ۹ سال جهانداری کرد و در آخرین سال حکومتش افراسیاب به ایران حمله کرد و گرشاسپ مرد.

گرشاسپ شاه در شاهنامه غیر از گرشاسپ، جهان پهلوان معروف و پدر سام و جد رستم است. گرچه «نولدکه» (خاورشناس) خاندان رستم را منسوب به گرشاسپ اوستا نمی‌داند.^(۲)

«کریستن سن» داستان گرشاسپ را مأخوذ از روایات مذهبی دانسته و نوشته است: «بنابر این تردیدی نیست که داستان او [گرشاسپ] به نحوی که در بندهشن ذکر شده مأخوذ از روایت مذهبی است. نفوذ روایت مذهبی ظاهراً در این مورد آشکار می‌شود که دشمنی که بر سام ضربت زد و در صورت اصلی داستان از قبیله تورانی بود، در روایت ملی به عنوان ترک یاد شده است.»^(۳)

با توسعه و تکمیل تاریخ داستانی ما که بعد از دوره تدوین اوستا، صورت گرفت. گرشاسپ نتوانست محل معینی در تاریخ داستانی پیدا کند، زیرا در همین دوران جای «منوشچهر» و سپس «اوزو» و بعد نوذر در طرح تاریخی شاهان تعیین شده بود. به همین علت تعیین محل مناسبی برای ورود شخصیت گرشاسپ دشوار بود؛ از این رو گاه او را وزیر «زو» معرفی کرده (روایت طبری) و گاه او را شاه دانسته‌اند (روایت شاهنامه) و در روایات دینی (یشتها) پهلوان دلیری است که در داستانها ملی به این دلیری نیست.^(۴)

۱- ایران در عهد باستان، ص ۱۰۶.

۲- یشتها، ابراهیم پورداوود، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳- کیانیان، کریستن سن، ص ۲۳.

۴- کیانیان، کریستن سن، ص ۱۸۸.

باید گفت به علت وجود روایتهای مشابه درباره سام و گرشاسپ در اوستا و متون پهلوی، در دوره اسلامی بیشتر نویسندگان، گرشاسپ و سام را یکی دانسته یا داستان آن دو را با هم خلط کرده‌اند. از آنجمله بیرونی در «آثار الباقیه» آن دو را یکی دانسته است. وجود خصوصیات مشترکی چون: نبرد با اژدها، جاودانگی و ظهور در رستاخیز و القاب گرزدار و گیسودار به این اختلاط دامن زده است.

داستان گرشاسپ در گرشاسپ نامه اسدی همچون روایت تاریخ سیستان است.

سام:

سام در اوستا سم (Sama) متعلق به خاندان بزرگی است که گرشاسپ و ثریت (θrita) جزو آنند. در فقره ۱۰ از یسنای نهم و نیز در فقره ۶۲ از فروردین یشت به این خاندان اشاره شده است. سم که در اوستا نام خاندانی است در روایات پهلوی نام دو تن از پهلوانان سیستان است، یکی پدر اثرط (Aθrat) که در گرشاسپ نامه «شم» ضبط شده و اصل آن سام است و دیگر نوادهٔ نواده گرشاسپ و پدر زال.

در شاهنامه سام از پهلوانان عصر منوچهر و نوذر است. سام پسر نریمان دارای صفت «یک زخم» از نسل گرشاسپ است که فردوسی در بیشتر موارد از او با عنوان سام نریمان (که ترکیب پدر و فرزندی است) یاد کرده است چون:

به سام نریمان ستاره شمر
چنین گفت کای گرد زرین کمر
(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۸۱)

ویا:

سر ماه، سام نریمان برفت
سوی سیستان روی بنهاد تفت
(شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲۴)

نام نریمان از صفت نئیرمنو در اوستا (Nairemanu) یعنی نیرومند پیدا شده که بعدها به صورت نریمان در آمده است. این صفت در اوستا به گرشاسپ تعلق دارد ولی در شاهنامه

پهلوان معروفی از اجداد سام است که گاه نامش به صورت نیرم به کار رفته است. در شاهنامه نیرم در دژ سپند کشته شده و رستم انتقام او را گرفته است.

بنابر روایت بندهشن، سام به سبب قصوری که در حفظ دین مزدایی کرد از چشم اهورامزدا افتاد جزایش این شد که به تیری از دست ترکی مجروح شده تا رستاخیز در حالت بی حسی بسر برد در آغاز رستاخیز برخواهد خاست و اژدها را خواهد کشت.^(۱) وجود دو سام در منابع مختلف و تشخیص رویدادهای تاریخی مربوط به هر یک، موجب گروه‌های حماسی ما شده است. اما این دو گانگی تنها در مورد سام صدق نمی‌کند، بلکه در حماسه ما برای گرشاسپ نیز دو شخصیت قابل تشخیص است. بهرام نیز نامی است که برچند پهلوان اطلاق می‌شود. سام شاهنامه که در داستان منوچهر، او را در کین خواهی یاری می‌دهد، پدر اثرط است و در جای دیگر سام به نبرد اژدها می‌رود که این سام پدر زال و نواده گرشاسپ است. ولی در هر دو صورت «سام نیرمان» معرفی شده است.

طبق روایت ثعالبی، سام پسر نیرمان برترین پهلوان و سردار لشکر منوچهر بود و سیستان و بلوچستان و اطراف هند را در اختیار داشت و در نزد منوچهر از مقام بالایی برخوردار بود بطوریکه به زبان پارسی جهان پهلوانش می‌گفتند.^(۲)

به گفته فردوسی نیز سام از احترام خاصی نزد منوچهر بهره‌مند بود؛ چنانکه پس از پایان خطبه منوچهر برپاخاست و پاسخ خطابه را آن گونه که سزاوار بزرگترین شخصیت حضار بود، ادا کرد.

«نولدکه» معتقد است: همه پهلوانان شاهنامه افراد حقیقی هستند، همه آنها خوش‌گذران، شجاع، متکبر و سخنگو هستند و مقید به آداب حسن سلوک می‌باشند و نسبت به شاه رعایت ادب می‌کنند.^(۳) چنانکه سام در پاسخ خطابه منوچهر چنین گفت:

۱- فرهنگ اساطیر، مهرداد بهار، زیر عنوان سام.

۲- تاریخ ثعالبی، ص ۵۱.

۳- حماسه ملی ایران، نولدکه، ص ۱۰۹.

پدر بر پدر شاه ایران تویی گزین دلیران و شیران تویی
 ترا پاک یزدان نگه دار باد دلت شادمان بخت بیدار باد
 تو از باستان یادگار منی بتخت کئی بر بهار منی...
 تو شستی ز شمشیر هندی زمین بآرام بنشین و رامش گزین
 ازین پس همه نوبت ماست رزم ترا جای تخت است و شادی و بزم...
 مرا پهلوانی نیای تو داد دلم را خرد مهر و رای تو داد
 برو آفرین کرد و پس شهریار بسی دادش از گوهر شاهوار
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۱۳۷)

قارن:

نام قارن در پهلوی به صورت کرین (کارین - Kárin) و نام یکی از خاندانهای بزرگ عهد ساسانیان و اشکانیان است. بزرگان این خاندان به همین نام خوانده شده‌اند، پهلوانان خاندان قارن در عهد ساسانیان از شهرت و اعتبار خاصی بر خوردار بوده‌اند و به نقل کریستن سن: گفته‌اند قارن پسر کاوک (کاوه) آهنگر بود که برده‌هاک (ضحاک) خروج کرد.^(۱) در شاهنامه نیز به قارن کاوه اشاره شده است.

شماساس چون در بیابان رسید زره قارن کاوه آمد پدید
 (شاهنامه، ج ۲، ص)
 در شاهنامه، قارن سپهدار لشکر منوچهر در جنگ با سلم و تور بود:

سپهدار چون قارن رزم خواه چو شاپور نستوه پشت سپاه
 (شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۴)

۱- کیانیان، کریستن سن، ص ۱۸۶.

شایان ذکر است در روزگار ساسانیان، روایتی که موجب ارتقاء دادن خاندان پهلوانی قارن و گودرز به بالاترین درجات مملکتی شد، توسعه و شهرت یافت. و این روایت خیلی قدیم تر از روایات مربوط به پهلوانان سیستان و خاندان سام است.

مؤلفان آثار فارسی و عربی دوره اسلامی، بعدها، روایت مربوط به داستانهای پهلوانان سیستان را توسعه بیشتری دادند. اما هرگز این گسترش نتوانست روایت پهلوانان خاندان قارن و گودرز را تحت شعاع قرار دهد. حتی بعد از رواج روایت مربوط به پهلوانان سیستان، در طول داستان پادشاهی منوچهر و نوذر و زو و گرشاسپ و کیقباد. فرماندهی و سپهسالاری لشکر بر عهده قارن و گودرز است؛ اگر چه بر طبق آیین نبرد در شاهنامه، همواره نامداران ایرانی به جنگ تن به تن با دشمن می‌روند و فرماندهان سپاه به لشکر آرایبی و محافظت از شاه می‌پردازند. چنانکه در جنگ رستم و اشکبوس کشانی طوس به عنوان فرمانده سپاه در قلب لشکر ماند و رستم برای نبرد با اشکبوس به میدان جنگ رفت.

در معرفی ازدها:

ازدها و ازدرها در فارسی نام جانوری اساطیری است به شکل سوسماری عظیم الجثه که از دهانش، آتش افروخته بیرون می‌زند و از گنجهای زیر زمین پاسداری می‌کند. در «عجایب المخلوقات» آمده است: «چون مار را درازی به سی گز می‌رسد و عمر به صد سال، آن را ازدرها خوانند. ازدرها آن قدر بزرگ می‌شود که حیوانات خشکی از او به ستوه آیند. چنانکه بالایش به ده هزار گز برسد. حرکتش باعث موج دریا شود و چون ضررش در جهان شایع شود، خداوند او را به دیار یاجوج و ماجوج فرستد تا خورش ایشان شود»^(۱). باید گفت همواره ازدها در داستانها به صورت مظهر شر ظاهر شده و با قهرمانان و پهلوانان جنگیده است. در اساطیر اقوام و ملل مختلف، رد پای ازدها دیده می‌شود؛ چنانکه در اساطیر بابلی از ازدهایی ازلی به نام «تیامت» نام برده شده است. در کتاب «دیار شهریاران» می‌خوانیم: «مردوخ به علت کشتن ازدهایی ازلی به نام «تیامت» که الهه

۱- عجایب المخلوقات، محمد محمود بن احمد طوسی، ص ۳۸۴.

هیولایی آشفته‌گی روز ازل است ستوده شد»^(۱). در اساطیر ایرانی، اهریمن پس از آنکه مدت سه هزار سال، از بیم کیومرث یارای مخالفت با اورمزد را نداشت به تحریک دیو مؤنث بر او پیروز شد و چون ازدهایی از زمین بر آمد و با تمامی دیوان به پیکار نور بشتافت.^(۲)

در شاهنامه از نبرد پهلوانان با ازدها به دفعات زیاد یاد شده است. از آنجمله: ازدهایی که در کشف رود به دست سام نریمان از پا در آمد، ازدهایی که در خوان سوم از هردو هفت خوان رستم و اسفندیار نابود شد و نبرد بهرام گور و اسکندر و گشتاسپ و... با ازدها. یکی از قدیمیترین منابعی که از ازدها نام برده، اوستاست. در فقره ۴ از زامیاد یشت نبرد گرشاسپ با «اژی» (Aži) چنین توصیف شده است: «اسبها را فرو می‌برد، مردمان را فرو می‌برد، آن اژی زهر آلود زرد رنگ را که از او زهر از شکم و بینی روان بود از او زهر به بلندی یک ارش روان بود که بر او گرشاسپ در دیگ فلزی خوراک نیمروز می‌پخت».^(۳)

در فقره ۱۱ از یسنایز، داستان نبرد گرشاسپ با ازدهای شاخدار به همین صورت ذکر شده است. در اوستا بارها از اژی (AZI) به عنوان موجودی مخرب یاد شده است.

صورت سانسکریت اژی، «اهی» (Ahi) است. شادروان معین معتقد بود «اهی» در اساطیر ودایی، اهریمنی موسوم به مار یا ازدها بود که در کوه مسکن داشت. اهی دیوان را به یاری طلبیده و رعد و بوران ایجاد می‌کرده است و با هزاران حلقه و پیچ و تاب بر فراز قله کوه پیچیده، چون دیواری به سوی آسمان می‌رفته است.^(۴)

باید گفت، ازدها در فرهنگ ایران، دارای خصوصیات شناخته شده‌ای است. بارزترین خصوصیات ازدها که از مطالب متون بدست می‌آید، عبارتست از:

- جایگاه ازدها، کوه و دره یا غارهاست.
- ازدها، زندگی انفرادی دارد و صاحب جفت و فرزند نیست.

۱- عجایب المخلوقات، محمد محمود بن احمد طوسی، ص ۳۸۴.

۲- نقل از حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ص ۲۶۲.

۳- یشتها، ابراهیم پور داوود، ج ۲، ص ۳۳۷.

۴- مزدیسنا و ادب فارسی، محمد معین، نقل از صفحه ۴۷.

- اژدها مظهر ضرر و شر است و هر جا رود، آنجا را ویران می‌کند.
 - پیکره‌ای عظیم دارد که از دهانش دود خارج می‌شود.
 - از حرکت این موجود از جایی به جایی کمتر سخن رفته است.
 - در بیشتر موارد، اژدها توسط قهرمان و پهلوان داستان نابود شده است.
- مبحث مقایسه و تطبیق اژدها با کوه آتشفشان توسط نگارنده در پژوهش مفصلی دیگر به انجام رسیده است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- آثار الباقیه: ابوریحان بیرونی، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران، ۱۳۲۱ ش.
- ۲- اخبار الطوال: ابوحنیفه دینوری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- ۳- ایران در عهد باستان: محمد جواد مشکور، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۴- برهان قاطع: به کوشش محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۱ ش.
- ۵- بندهشن: ترجمه مهرداد بهار، انتشارات فروهر، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۶- پژوهشی در اساطیر ایران باستان: مهرداد بهار، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- ۷- تاریخ ثعالبی: عبدالملک ثعالبی، ترجمه محمد فضائلی، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۸- تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء: حمزه اصفهانی، ترجمه سید جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷ ش.
- ۹- تاریخ سیستان: تصحیح محمد رضا رضائی، تهران، موسسه خاور، ۱۳۱۴ ش.
- ۱۰- تاریخ طبرستان: بهاء الدین اسفندیار کاتب، تصحیح عباس اقبال، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۰ ش.
- ۱۱- تاریخ طبری: ترجمه ابوعلی بلعمی، بو کوشش ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۲- تاریخ گزیده: حمدالله مستوفی، به اهتمام ادوارد براون، لندن، ۱۳۲۸ ش/ ۱۹۱۰ م.
- ۱۳- دانشنامه مزدسینا: جهانگیر اوشیدری، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۴ ش.
- ۱۴- دینکرد: ترجمه و تصحیح محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۲۵ ش.
- ۱۵- حماسه سرایی در ایران: ذبیح الله صفا، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۲ ش.
- ۱۶- حماسه ملی ایران: تتودور نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۷ ش.
- ۱۷- روضة الجنات: معین الدین اسفرازی، ترجمه سید کاظم امام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ ش.

- ۱۸- روضه الصفا: میر خواند، ترجمه رضاقلیخان هدایت، انتشارات دهخدا، تهران، ۱۳۶۱ ش.
- ۱۹- زندگی و مرگ پهلوانان: محمد علی اسلامی ندوشن، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸ ش.
- ۲۰- سیمرغ و سی مرغ: علینقی منزوی، انتشارات سحر، تهران، ۱۳۵۹ ش.
- ۲۱- شاهنامه: چاپ بروخیم، تهران، ۱۳۴۵ ش.
- ۲۲- شاهنامه: چاپ انتقادی مسکو، ۱۹۶۶ م.
- ۲۳- شاهنامه ثعالبی: عبدالملک ثعالبی، ترجمه محمود هدایت، تهران، ۱۳۲۸ ش.
- ۲۴- عجایب المخلوقات: محمد بن محمود بن احمد طوسی، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران.
- ۲۵- فردوسی و شاهنامه: منوچهر مرتضوی، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۲۶- «فرمان» عهدنامه مالک اشتر، ترجمه میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰ ش.
- ۲۷- فرهنگ اساطیر: مهرداد بهار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲ ش.
- ۲۸- فرهنگ پهلوی به پارسی و پارسی به پهلوی: دکتر بهرام فره وشی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ ش.
- ۲۹- فرهنگ فارسی: محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۴ ش.
- ۳۰- فرهنگ نامهای اوستا: هاشم رضی، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ۳۱- کیانیان: آرتور کریستن سن، ترجمه ذبیح الله صفا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۳۲- گرشاسپ نامه: اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپخانه بروخیم، تهران، ۱۳۱۷ ش.
- ۳۳- گزیده‌های زاد سپرم: ترجمه محمد تقی راشد محصل، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶ ش.

- ۳۴- مجمل التواریخ و القصص: تصحیح ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، تهران، ۱۳۱۸ش.
- ۳۵- مروج الذهب: ابوالحسن مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰ش.
- ۳۶- مزاد پرستی در ایران قدیم: ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۵۷ش.
- ۳۷- مزدیسنا و تأثیر آن در ادب فارسی: محمد معین، انتشارات دانشگاه تهران،
- ۳۸- مسالک و ممالک: ابن خرداد به، ترجمه سعید خاگرد، چاپ صفا، تهران، ۱۳۷۱ش.
- ۳۹- معجم البلدان: یاقوت حموی، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، انتشارات دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۰م.
- ۴۰- مینوی خرد: به کوشش احمد تفضلی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۴ش.
- ۴۱- نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار، در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان: کریستن سن، آرتور امانوئل، ترجمه احمد تفضلی و ژاله آموزگار، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳ش.
- ۴۲- یشت‌ها: گزارش ابراهیم پور داوود، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ش.

Faryáz: ۱۲۹

Frangarciyan: ۱۱۲

G

Guzaka: ۱۵

H

Hābaxtagán: ۴۷

H.Zotenberg: ۳۱

K

Kárin: ۱۵۶

Ka. Xvarida: ۱۳

Kersáspa \ Keressaspa: ۶۳, ۱۶۰

Kostik: ۱۲

Kulágzaisis: ۴۸

Kurišag \ Kurišak: ۱۳۸

Kuzak: ۲۵

M

Mánuš: ۷۸

Manš aruk: ۸۰

Manuš ċehr: ۶۳

Manuš ċir: ۷۱

Manuš ċiθra: ۶, ۷, ۴۷, ۶۳, ۸۱

Manuška: ۱۳

Manuš karnar: ۷, ۱۰, ۱۱, ۶۳

Manuš Xornar: ۶۷

Mazda Yasná: ۱۲

A

Airiya : ۴۷

Airiyana: ۵, ۴۷

Airiyáva: ۶, ۱۱, ۴۷, ۶۳

Ahi: 150, ۱۶۷

Aryiyis

Aθrat: ۱۶۳

Arafxašz: ۲۳

Aras: ۱۱۶

Atuj: ۱۱۶

Aturpát Máres Pandán: ۱۳۶

Azi: ۱۶۷, ۱۷۲

D

Daeva yasnán: ۴۶, ۱۰۴

Dawruspa: ۱۱۲

Durasar: ۱۲۹

E

Eira Xašuθa: ۱۱۷, ۱۲۰

Erexša: ۱۱۷, ۱۲۰

Espaenispa: ۱۱۲

F

Faraš: ۱۲۸

Farkuška: ۱۶

Farzuška: ۱۶

Farrah Kástarán: ۱۳

Farya: ۱۲۹

Turc á Tuć: 53
Tuiriyana: 5, 47

U

Uramazda: 12
Uzava: 4, 111

V

Vaygerd: 67
Vayvanghán: 43
Vuru Kaša: 143

X

Xšwivi - išu: 120
Xuareno Kavaenem: 99
Xv^wánvant: 120
Xv^wareno: 96

Y

Yásar: 116

Z

Zaspa: 116
Zayšam: 112
Zeinigu: 98
Zerzaz: 79
Zub Tawahmaspán: 131
Zulit: 154
Zuška: 16

Mereyu Saena: 148

N

Nairemanu: 163
Naotara: 130, 131
Notar: 128

θ

θráetaona: 5, 43, 47
θirita: 142, 163

R

Rámi: 116
Raot staxmak : ج, 141
Raot staxma : 141
Rutábak: 154

S

Sásáb: 116
Saka: 84
Sama: 163
Sairimiyana: 5, 47
Sepanta Armaiti: 12, 113, 134
Šepák - tir \ šivá - tir : 120

T

Tagal Keruvša: 13
Tagal Kurišk: 138
Takai: 138
Tištar: 117
Turak: 112

نام جایبا

آ:

آذربایجان: ۲۷، ۳۸، ۵۸، ۸۶، ۸۹، ۱۰۹
آسورستان: ۱۰۷
آلان: ۳، ۸۹
آمل: ۴۴، ۱۱۸

الف:

ائیر خشوت: ۱۱۷، ۱۲۰
ایثرین (سرزمین): ۵، ۶، ۴۷
الابواب (باب): ۸۹
الاذاقه (باب): ۸۹
ابر سین: ۷۹
ارمنستان: ۸۹، ۱۰۷
اصفهان: ۱۰۹
افغانستان: ۱۲۰

البرز (کوه): ۹، ۱۰، ۷۸، ۷۹، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰

انوشروان: ۸۹

اورشلیم: ۸۹

اهواز: ۳۶، ۴۵، ۵۴

ایران: (مقدمه ج، د، ه و)

۳، ۷، ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹

۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷
ایران شهر: ۳، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۹، ۲۳، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۴، ۵۵
۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۳

ب:

بابل: ۲۳، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۹۱، ۱۱۶، ۱۳۳
بادغیس: ۱۱۸
بغداد: ۲۷، ۱۳۳
بکر: ۱۰۸
بلخ: ۱۹، ۳۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۸
بلوچستان: ۱۶۴
بیت المقدس: ۸۹
بیروت: ۴۵

پ:

پارت: ۷۹

پاریس: ۳۱

پشتخوارگر/بدشخوار/فرشواذکر: ۹، ۳۸

۳۹، ۸۹، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۲

ت:

تبت: ۲۱، ۵۳

ترکستان: ۷۹، ۱۱۴

تمیشه (طمیس): ۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸

توئیرین (سرزمین): ۵، ۶، ۴۷

توران / تورانی: (د، ه و، ز) ۳، ۵، ۹، ۱۰، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۴۰، ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۸۴، ۹۰، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴

ديلم: ۱۰۹، ۱۰۷، ۳۸

ز:

روم: ۳، ۲۱، ۲۷، ۳۶، ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۸۲، ۱۴۴

رويان (کوه): ۱۲۰

ری: ۱۰۹، ۸۰، ۳۸

ز:

زاب (نهر): ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۳

زابيل / زابلستان: ۳۱، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۲

زرذذ (کوه): ۸، ۹، ۱۰، ۷۹

زوابی: ۱۰۷

س:

ساری: ۱۰۹، ۱۰۸، ۳۸

ساریه: ۴۵

سثريمين، ۵، ۶، ۳۷

سروطبرستان: ۸۷، ۱۰۹

سمندر (شهر): ۸۹

سن: ۱۰۷

سيحون: ۱۰۲

سيستان: (ه)، ۷۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۴۱

۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۱، ۱۶۲

۱۶۳، ۱۶۴

ش:

شاپران (باب): ۸۹

شام: ۳۶، ۴۵، ۵۴

شوروی، ۱۲۰

ط:

طبرستان: ۱۷، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۳۶

۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۸، ۵۴، ۸۰، ۸۹، ۱۰۹

۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۰

طخارستان: ۳۳

۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۲

تهران: (ز)، ۵، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۹

۲۰، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۳

۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۹، ۶۷، ۷۱، ۸۹، ۹۹

۱۱۳، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۱

ج:

جسريابل: ۴۵

جيحون، ۱۱۸، ۱۲۰

جیلان، ۸۹

چ:

چين: ۲۱، ۳۶، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۶۰، ۷۹

۸۲، ۱۵۴

ح:

حبشه: ۲۲

حدیثه: ۱۰۷

حرا (غار): ۱۵۲

خ:

خاور (سرزمين): ۵۳، ۸۶، ۸۷، ۱۰۱

۱۲۶

خراسان: ۳۶، ۴۵، ۵۴، ۷۹، ۸۹، ۱۰۹

۱۳۸، ۱۴۲

خزر (دریا): ۸۹

خلم: ۱۱۸

خوانونت (کوه): ۱۱۸، ۱۲۰

خوزستان: ۱۰۷

د:

دامغان: ۳۸، ۱۰۹

دجله (رود): ۱۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۳۳

دماوند / دنباوند: ۳، ۳۹، ۴۴، ۷۹، ۸۰

۱۱۸، ۱۲۰

دوژک / دوگکو (= کابل): ۱۱۳

طره (رود): ۱۰۷، ۱۹

طمیس (= همیشه):

طور (کوه): ۱۵۲

ظ:

ظفار: ۱۱۰

ع:

عدنان: ۱۲۶

عراق، ۱۶، ۲۱، ۲۴، ۳۰، ۴۵، ۵۳، ۵۴

۱۰۸، ۱۰۷

علان: ۸۹

ف:

فارس / پارس: (ز)، ۲۹، ۳۶، ۵۴، ۷۴، ۸۰

۱۰۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷

فرات (رود): ۱۰۸، ۱۰۷، ۴۵، ۱۹

فراخکرت (دریا): ۱۱۷، ۱۴۸، ۱۴۹

فراشواذکر: (= پتسخوارکر)

فرغانه: ۱۲۰

فلسطین، ۱۲۴

ق:

قفقاز: ۸۹، ۱۴۲

ک:

کابل / دوگکو / دوژک: ۱۱۳، ۱۴۶، ۱۴۷

۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵

کرمان: ۳۶، ۴۵، ۵۴

کشف (رود): ۱۶۷

کوزین: ۱۱۸

گ:

گرگان: ۳۶، ۳۸، ۴۵، ۵۴، ۱۰۹

گیل، ۳۸، ۱۰۹

ل:

لان (دریا): ۸۹

لندن: ۳۹، ۴۰

م:

مازندران: (ز)، ۴، ۴۳، ۴۶، ۱۰۳، ۱۰۴

۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۴، ۱۴۶

مانوش / منوش (کوه): ۸، ۹، ۱۰، ۷۱

۷۸، ۷۹

موصل: ۱۰۷

مهران (رود): ۳۷، ۱۰۷

ن:

نرس (رود): ۴۵

نوبهار (خانه): ۳۱، ۱۰۸

و:

ور (قصبه): ۳۹

ورکشه (دریا): ۱۴۸، ۱۴۹

ه:

هامون: ۳۸

هرات: ۱۲۵

هند: (ح)، ۶، ۷، ۲۱، ۲۷، ۳۶، ۴۸، ۵۳

۵۴، ۶۳، ۸۱، ۱۰۹، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۶۴

۱۶۵

هنیره: ۴۵

هوخت گنک (دژ): ۳، ۱۹

ی:

یمن، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۵۴

نام کسان

آ:

آبان: ۳۱

آبتین: ۳، ۴، ۴۹، ۷۵

آتوریات مارسپندان / آذرباد: ۱۰، ۲۷

- ۱۳۳، ۱۳۶
 آدم (ع): ۱۵۰
 آذرباد مهر سپندان: (= آذرباد مارا سپندان):
 آرش / آرس: (ه)، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۲۶، ۲۷،
 ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹،
 ۱۲۰
 آریک / ائیرک: ۱۱، ۶۴، ۶۶، ۶۸
 آلانشاه: ۸۹
- الف:**
- اوشنر: ۴، ۵
 ائیریوا / ائیری / ائیرج / ائیرک: ۶، ۴۷،
 ۶۳، ۶۴، ۶۸
 ابراهیم (ع): ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۵،
 ۲۹، ۳۱، ۳۱، ۷۰، ۷۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۵، ۱۲۶
 ابن مقفع: ۲۸، ۷۴
 ابن ندیم: ۱۲۲
 ابومنصور عبدالرزاق: ۳۲
 اترک: ۶۶
 ارجت ارشو: ۱۱، ۱۳۵
 اردشیر: ۳۰، ۳۱، ۷۵، ۱۰۹، ۱۳۴، ۱۳۷
 ارسناس (= آرش): ۲۴
 ارشسیاطیر (= آرش): ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۱۱۵
 ارغ: ۱۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵
 ارغیدارش: ۸، ۱۳۴، ۱۳۵
 ارفخشذ: ۲۳، ۱۱۶
 ارفش / ارفس: ۱۳۱، ۱۳۲
 اقبال، عباس: ۳۸
 ارنگ: ۱۳۲
 اروش: ۱۳۲
 اروشاسب / اروشسپ: ۱۶۱
- اریاؤ: (= ائیریواؤ): ۱۱
 اسپ انیاسپ: ۱۶۱
 اسپئنیسپ: ۱۱۲
 اسپتیمان: ۸، ۱۳۴، ۱۳۵
 اسحاق (ع): ۱۶، ۲۵، ۲۹، ۳۱، ۶۹، ۷۰،
 ۷۳، ۹۱، ۱۲۲، ۱۲۴
 اسدی طوسی: ۱۶۳
 اسفرازی، معین الدین: ۱۲۵
 اسفندیار: ۲۸، ۶۰، ۷۴، ۸۵، ۱۲۱، ۱۲۲،
 ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۷
 اثفیان / اثفیان: ۱۱، ۱۵، ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۴۳
 اسفیان بورگاو / پرگاو: ۴۳
 اسفیان سفیدگاو: ۴۳
 اسفیان سوگ گاو: ۴۳
 اسفیان سیاه گاو: ۴۳
 اسکندر: ۱۲۲، ۱۶۷
 اشکبوس: ۱۴۳، ۱۶۶
 اصفهد خورشید گاو: ۳۸
 اصفهانی، حمزه: (ز، ه)، ۱۹، ۲۰، ۲۱،
 ۴۵، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۱۰۶
 ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۳۳
 اغریث، ۴، ۵، ۱۱۲، ۱۱۴
 افراسیاب / فراسیاب / فراسیاب /
 فراسیاو: (د، ه، و، ز)، ۵، ۷، ۹، ۱۰، ۱۲،
 ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶،
 ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۵۶، ۵۹، ۶۹،
 ۷۴، ۸۴، ۹۷، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷،
 ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲،
 ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱

- ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲
بودخوش: ۱۳۲
بودکان: ۱۳۳، ۱۲۸، ۱۰۸، ۲۴
بورک: ۱۱۶، ۷۴
بهار، مهرداد: ۸، ۴۳، ۶۴، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۴
بهاست: ۱۳۰، ۳۱، ۳۰
بهرام: ۱۶۷، ۱۶۴، ۶۰
بهمن: ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۲۲، ۸۵، ۶۰
بیتک / بتک: ۱۱، ۱۵، ۶۴، ۶۶، ۶۸
بیرز: ۱۳۲
بیرونی، ابوریحان: (ه و)، ۱۴، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۶۳
بیژن: ۱۵۴، ۱۲۲
بیوراسب: ۱۲۳، ۴۷
- پ:**
پاکوزک: ۷۳، ۲۵
پشنگ: ۳، ۵، ۲۵، ۲۶، ۶۴، ۶۵، ۷۱، ۷۳
۷۸، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶
پورداوود: (و)، ۵، ۶۴، ۶۶، ۷۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۹، ۱۶۲، ۱۶۷
پورشسب: ۸، ۱۱، ۱۳۴، ۱۳۵
پیترسپ: ۸، ۱۳۴، ۱۳۵
پیتریپ: ۱۱، ۱۳۵
پیران، ۸۴
- ت:**
تاج بن فریدون، ۳۶، ۳۷، ۷۶
تریپ: ۱۶۱
تفضلی، احمد: ۱۱۳
تور / توج / تورج / توز / طوج: (ج)، ۳، ۵
- ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۲
اقریقیس: ۱۶، ۷۰
امام، سید محمدکاظم: ۱۲۵
امیر منصور نوح سامانی: ۱۵
انگرمی ینو: ۹۷
اورتسپ: ۱۱، ۱۳۵
اورمزد: ۱۱، ۱۲، ۱۶۴، ۱۶۷
اوزو / اوزوب: ۴، ۶، ۶۷، ۱۱۱، ۱۶۲
اوشیدی، جهانگیر: ۴۶، ۱۳۴
اهورامزدا: (= اورمزد)
ایران (نام کسی): ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۱۲۵
ایرج / ارچ: (د، ه)، ۳، ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۹۰، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۴۴، ۱۶۰
ایرک: ۱۵، ۷۴
ایزم / ایدزیم: ۸، ۱۱، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵
- ب:**
بابک: ۱۳۴، ۱۳۷
براون، ادوارد: ۳۹، ۴۰
برک: ۶۶
برمایون: ۴۳، ۵۱، ۵۲
برمک / برمکیان: ۱۰۹
بلعمی، ابوعلی: ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۳۳، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱

حام: ۲۳، ۵۴، ۶۹، ۷۲، ۱۲۳

خ:

خاقان چین: ۶۰

خرنوش: ۱۲۵

خشم: ۱۳، ۱۲۷

خشویوی اشویو: ۱۲۰

خضر(ع): ۱۸، ۱۹، ۱۲۳

خورنو کوئینم، ۹۹

د:

دارمستر: ۱۳۱

دوراسرو / دورسرو / دورسرین: ۸، ۱۱

۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۵

دوروسپ: ۱۱۲

دینوری، ابوحنیفه: (ح)، ۱۴، ۲۱، ۲۲

۲۳، ۲۴، ۵۴، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۷۸

۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸

ر:

رائش بن قیس: ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۱۱۰

رابریج: ۳۰، ۱۳۰

راسب: ۱۳۱

راشد محصل، محمد تقی: ۱۰

راع / راع / رغ / رگ: ۳۰، ۱۲۹، ۱۳۰

۱۳۲

رامی: ۱۱۶

رجن: ۸، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۵

رستم، (ح، ه ز)، ۴، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۶۰

۷۴، ۸۵، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۱

۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۵

۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷

رضی، هاشم: ۹۹

۷، ۸، ۱۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۵

۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳

۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲

۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴

۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۲

۱۲۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵

تورک: ۱۱۲

توماسپ (= طهماسب):

تہمتن، (رستم): ۱۴۲

ث:

ثراثئون / ثرات أن: ۵، ۴۳، ۴۴، ۴۷

ثرتیک / (سرتیک): ۶۴، ۶۶

ثیریت: ۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۳

ثعالبی، عبدالملک: (د، ز)، ۱۴، ۱۷، ۱۹

۲۳، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۵

۴۸، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷

۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۴

۹۵، ۹۶، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۸

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۴

۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴

ثمود: ۱۹، ۲۲، ۲۳

ج:

جاشنوس / چاخشنوش: ۸، ۱۱، ۱۳۴

۱۳۵

جم شاپوران: ۱۰، ۴۳

جمشید، ۱۹، ۳۸، ۳۹، ۶۰، ۶۷، ۸۰، ۸۵

۹۲، ۹۳، ۹۶، ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۶۰

۱۶۲

الجندی، فرید عبدالعزیز: ۴۵

ح:

حاتم بن ماهان: ۷۵

روت استخمک / رثوته استخمه: (ه) ۱۴۱

رودابه: (و، ت) ۴، ۳۲، ۳۳، ۱۴۱، ۱۴۲

۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵

۱۵۶

روشک: ۶۶

ز:

زاب بودکان: ۲۹، ۲۰، ۲۴، ۱۰۸، ۱۲۸

۱۳۳

زاب تهماسپان: ۱۱۳، ۱۳۱

زال: (ه، و، ح، ت)، ۴، ۳۲، ۳۳، ۵۰، ۹۸

۹۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۰

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶

۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲

۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸

۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴

زردشت: ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۷

۳۰، ۳۱، ۶۷، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۹، ۱۶۰

زسپ: ۱۱۶

زشک: ۱۵

زنگیاب: ۹۸

زو / زوب / زاب: (و)، ۱۹، ۲۰، ۲۴، ۳۰

۳۱، ۳۷، ۴۱، ۷۶، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱

۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶

زوتنبرگ: (د)، ۳۱، ۳۲

زوشک: ۱۱، ۱۶، ۶۶، ۶۸

ژ:

ژولیت: ۱۵۴

س:

ساساپ: ۱۱۶

ساسان: ۱۳۷

سام / سم: (ز) ۳، ۴، ۶، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۴۶

۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۸۴، ۸۷، ۹۱، ۹۲

۹۷، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶

۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵

۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲

۱۶۶

سن / سنه: ۱۴۹، ۱۵۰

سبا / (پسریشجب): ۲۴، ۱۱۰

سپندارمذ: ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۳

۱۱۳، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۳۴

سپتیم: ۱۱، ۱۲۹، ۱۳۵

سرتیک / ثرتیک: ۱۱، ۶۴، ۶۶، ۶۸

سرو: ۸۷، ۱۰۹

سروز: ۱۱۶

سروشنگ / سروشک: ۱۵، ۶۶

سفیدنومان: ۲۷

سکه (قوم): (ح) ۱۴۱

سگسازان (قوم): ۴، ۴۶، ۱۰۴، ۱۴۴

۱۴۶

سلم / سرم: (ه) ۳، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۶، ۲۱

۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۱

۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۶، ۵۷

۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۸

۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹

۹۰، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۵

سلیمان (ع): ۱۲۱

سودابه: ۱۰۰، ۱۵۴

سوشیانس / سوشیان: ۱۳۲، ۱۶۰

سهراب: (ه) ۵۸، ۱۴۳

سهم: ۱۶۲، ۱۶۱
سیامک: ۱۰۳، ۸۵، ۶۷، ۶۱، ۶۰، ۴۶
سیاوش: ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۳
سیندخت: ۱۴۷، ۱۴۶

ش:

شاپور (ساسانی): ۱۰
شالغ: ۱۱۰
شت: ۱۳۲
شغاد: ۸۵
شلاب: ۳۹
شم / سام: ۱۶۰
شماساس: ۱۶۵
شمر بن املوک: ۱۱۰
شمیره (قوم): ۱۲۵
شهراسب / شهرسب: ۱۵۱، ۹۸
شیپاک تیر / شیواتیر: ۱۲۰
شیدسب / شیراسب: ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰
شیروی: ۱۶۰، ۳۵

ص:

طور (پسر جمشید): ۱۶۰
طورگ / تورک: ۱۶۱، ۱۶۰
طوس: ۱۰۴، ۹۹، ۷۲، ۵۴، ۵۳، ۲۳
طوسی، محمد بن محمد بن احمد: ۱۶۶، ۱۶۷
طهماسب / توماسپ: ۳۷، ۳۰، ۲۰، ۱۹
طهمورث / تمهورث / تخمورپ: ۴۵، ۴۱، ۷۶، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴
طهمورث / تمهورث / تخمورپ: ۴۵، ۴۶، ۶۷، ۹۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۳، ۱۵۱

ع:

عاد (قوم): ۲۲، ۱۹
عامر بن شالغ: ۱۱۰
عبدالله بن مسعود: ۲۷
عداسه: ۱۳۰، ۳۰
علی (ع): ۹۵

ف:

عیسی بن داب: ۱۸
فرامرز: ۸۵، ۶۰
فرانک: ۱۳۶، ۱۳۴، ۱۲۹، ۵۰
فراه: ۱۱، ۱۲۹، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
۱۳۱

فردوسی، ابوالقاسم: (ج، د، ه، و، ز) ۳، ۷، ۹، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۶، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶

صالح (ع): ۲۳، ۱۹
صفا، ذبیح الله: ۵، ۶، ۱۲، ۳۲، ۳۳، ۴۴
۴۶، ۸۴، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۷

ض:

ضحاک / دهاک: (د، و) ۳، ۲۳، ۲۸، ۳۹
۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۰، ۶۲
۸۰، ۸۴، ۸۹، ۹۶، ۱۰۶، ۱۲۵، ۱۴۱
۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۲
۱۶۵

ط:

طبری، محمد بن جریر: (ز، ح) ۸، ۱۴، ۱۵، ۹، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۹، ۳۴

۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۴،
۱۶۰، ۱۶۱
فریقس: ۲۹، ۷۴، ۷۵، ۸۰

ق:

قارن: ۳، ۳۵، ۶۰، ۶۱، ۸۴، ۸۷، ۸۹،
۱۱۱، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶
قاموس وشمگیر: ۲۵
قیاد: ۳۵، ۷۵، ۸۴، ۸۷، ۱۴۴، ۱۶۰
قحطان (قوم): ۲۳، ۱۱۰
قومس / قومیس / قومش / کومش: ۳۸،
۱۰۹
قیس مجنون: ۱۵۵

ک:

کابخر: ۱۳۱، ۱۳۲
کاوی / کاکویه: ۳، ۶۲، ۸۹
کاموس: ۱۴۳
کاوه / کاوک: ۳۵، ۴۵، ۶۰، ۸۷، ۱۴۱،
۱۶۵
کتابیون (همسرگشتاسب): ۱۵۴
کتابیون (برادر فریدون): ۴۳، ۵۱، ۵۲
کربان: ۱۳
کریستن سن: (و، ت) ۵، ۶، ۷، ۴۴
۴۶، ۶۳، ۸۱، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۶۲
کرتن / کارین: (= قارن)
کمهجور: ۳۰، ۱۲۷
کوخرید: ۱۳، ۱۲۷
کورنگ: ۱۶۰
کوشک: ۱۵
کولاشاه / کولاگرایسیس: ۴۸

۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۵۴، ۵۶، ۶۴، ۶۹،
۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۹،
۹۱، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷،
۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۵،
۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴
فروزشک: ۱۱، ۱۶، ۶۴، ۶۶، ۶۸
فرش: ۷، ۹، ۱۰، ۳۸، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۲۹،
۱۳۱، ۱۳۰
فرشت: ۱۲۹
فضائلی، محمد: ۳۱
فرعون: ۲۲، ۱۲۲، ۱۲۶
فرقانی، فاروق: (پیشگفتار)
فرکوشک: ۱۶
فرکوزک / فرگوزک: ۱۱، ۱۵، ۶۶، ۶۷
فرنگرسین: ۱۱۲
فرنگیس: ۱۵۴، ۱۵۵
فرود: ۵۸
فره کاستاران: ۱۳، ۱۴، ۱۲۷
فره وشی، بهرام: ۱۴۱
فریا / فریاد: ۱۱۴، ۱۳۰
فریدون / فریتون / فرتون: (د، ه، و، ح)
۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸،
۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱،
۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱،
۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱،
۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱،
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰،
۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹،
۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴،
۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳

کی اپیوه: ۱۳۴

کیارد: ۱۵

کیانوش: ۵۰

کیخسرو: ۱۴۷، ۸۵، ۸۴، ۷۵

کیدان: ۱۱۲

کیقباد/ کی کواد/ کی کوات: ۱۱۴، ۴۶

۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۶۶

کیکاوویس: ۵، ۶۰، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۴۳

۱۵۴

کیومرث: ۱۱، ۱۶، ۲۹، ۶۷، ۹۱، ۹۷

۱۰۳، ۱۳۴، ۱۶۷

گ:

گاگوخشی: ۱۲۹

گرازسپه: (= سام)

گرجی (قوم): ۱۴۲

گرسیوز: ۱۱۲

گرشاسپ/ گرشاسف: (ز) ۱، ۶، ۱۹، ۲۰

۳۰، ۳۵، ۳۷، ۶۰، ۶۱، ۸۴، ۱۲۱، ۱۲۲

۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶

۱۶۷

گرگساران (قوم): ۴، ۱۰۴، ۱۴۴

گستهم: ۹۹، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲

گوبدشا: ۱۱۲

گودرز: (و) ۸۴، ۱۴۲، ۱۶۶

گوزک/ کورک: ۱۱، ۱۵، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۶۴

۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۰

گوش فیل دندان: ۴۰، ۱۲۵

گیو: ۸۴

ل:

لهراسب: ۶۰، ۸۵، ۱۳۷، ۱۴۷

م:

مادرک: ۱۲۸، ۱۳۳

مادوک / مادول: ۱۲۸

مازیان: ۱۰۹

ماسر: ۳۰، ۱۳۰

مالک اشتر: ۹۵

مانی: ۱۲۲

ماه آفرید: ۳، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۶۴، ۷۱، ۷۳

ماهان بن کیخسرو: ۷۵

محمد (ص): ۲۷، ۱۵۲

محمدی، احمد: (پیشگفتار)

مرتضوی، منوچهر: (د) ۱۲۲

مردوخ: ۱۶۶

مرگوزک: ۶۶

مستوفی، حمدالله: ۳۹، ۴۰، ۷۶، ۷۷

۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۳

مسعودی: (ز) ۱۴، ۱۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰

۴۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۹۰، ۹۱، ۱۰۷، ۱۰۸

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶

۱۳۰، ۱۳۳

مسو: ۱۳۲

مشجر: ۲۹، ۷۴، ۷۵، ۸۰

مشحون: ۶۶

مشکور، محمد جواد: ۱۳، ۶۷، ۹۹

مشواک (= مسو): ۱۳۲

المعتصم بالله: ۲۲

المعدل بن حاتم: ۷۵

معین، محمد: ۱۵، ۲۵، ۳۹، ۱۶۷

منزوی، علینقی: ۱۴۹، ۱۵۳

منشراوک: ۸۰

منو/ منوش / منوشرود: ۷، ۸، ۱۱، ۱۳

۴۰، ۷۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۵، ۸۱
۱۵۲	منوش چیتر: ۶، ۷، ۴۷، ۶۳، ۸۱، ۱۱۹
موسى خورنى: ۱۴۲	منوش خورشيد: ۸، ۶۴
مهدى (ع): ۱۶۰	منوش خورنر/ منوشخونر/ منشاواربغ/
مهراب كابللى: ۴، ۳۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴	منوش خورناگ/ مانوش خرنر/ منوش
۱۵۵، ۱۵۶	كرنر: ۷، ۸، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۶۳، ۶۴
مهرمس: ۱۳۷	۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۳، ۸۰
ميرخواند: ۱۴، ۷۱، ۷۲، ۷۶، ۷۷، ۱۱۸	منوشك: ۱۳، ۱۴، ۱۲۷
۱۲۰	منوچهر/ منوشچهر/ مانوش چيهر/
ميرزا (مؤلف يادنامه دومناش)	مانوش چير: (د، ه، و، ز، ح، ت) ۳، ۴، ۵، ۶
ميشخوريان: ۴۰، ۴۱، ۷۷	۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶
ن:	۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵
نثيرمنو: ۱۶۳	۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴
نروسنج: ۷۵	۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۴
نريمان: ۳۵، ۴۰، ۴۱، ۱۱۴، ۱۶۱، ۱۶۲	۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۳، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷	۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱
نريوسنگ: ۱۱، ۶۸	۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰
نمروود: ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۴۰، ۵۴، ۶۹، ۷۲	۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹
۷۸، ۱۲۳، ۱۲۵	۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸
نمك: ۶۶	۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶
نواب تهرانى، ميرزا محمد ابراهيم: ۹۵	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲
نوح (ع): ۲۵، ۱۵۲	۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸
نودئه: ۱۳۲	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
نوذر/ نوتر/ نئوتر: ۴، ۷، ۹، ۱۱، ۱۷، ۲۶	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
۳۰، ۳۱، ۳۵، ۳۷، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۵۹، ۷۵	۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵	۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲	۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶
۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷ نولدكه: ۵۹	۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶
۱۴۲، ۱۶۲، ۱۶۴	منوچهر (برادر زادسپرم): ۱۰
نيرم (= نريمان)	منيره: ۱۲۲، ۱۵۴
و:	موسى (ع): ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۹

ی:

یاسر: ۱۱۶
یافت (قبیله): ۲۳، ۵۴، ۶۹، ۷۲، ۱۲۳
یاقوت حموی: ۴۵
یشتاسف: (= گشتاسب)
یشجب بن یعرب: ۲۴، ۱۱۰
یعرب بن عامر: ۱۱۰
یعرب بن قحطان: ۱۱۰
یعقوب لیث: ۷۵
یود: ۳۰، ۱۳۰
یوشع بن نون (ع): ۱۹، ۲۹، ۴۰، ۱۲۴
ییم: (جم، جمشید): ۶۷

وامقی، ایرج: (پیشگفتار)

وئیدیشت: ۸، ۱۳۴، ۱۳۵
ویدشت: ۱۱، ۱۲۹، ۱۳۵
وگترگا / وهیجرو / وی تیری سا: ۱۲۹،
۱۳۶
ولف: ۸۹
ولید بن مصب: ۲۲
وهیجرو (= وگترگا)
وی تیری سا (= وگترگا)
ویرک: ۱۵، ۲۹، ۶۹، ۷۴، ۱۲۴
ویزک / ویزیک: ۱۱، ۲۵، ۲۹، ۶۸، ۱۲۴
ویگرد: ۶۷
ویونگهان: ۴۳

ه:

هارون الرشید
هئیت اسپ / هیجتسپ: ۸، ۱۱، ۱۳۴،
۱۳۵
هجرکا (= وهیجرو)
هدایت، رضا قلیخان: ۷۱
هدایت، محمود: ۸۹
هرانسف: ۱۳۲
هردوت: ۴۸
هرزره: ۱۱، ۱۲۹، ۱۳۵
هریتار: ۸، ۱۳۴، ۱۳۵
هشام بن کلبی: ۱۱۰
هشام بن محمد: ۱۶
هواسب: ۱۳۲
هوختگان: ۴۷
هود: ۱۹، ۲۳
هوشنگ: ۴۰، ۶۰، ۶۱، ۶۷، ۷۷، ۸۵، ۹۲،
۹۳، ۱۰۳

IN THE NAME OF GOD

**The role of Manoocheher
in Shahnameh**

Written by:

Manijeh Fallahi